

[Afghanistan Digital Library](#)

adl1172

<http://hdl.handle.net/2333.1/rjdfn3m4>

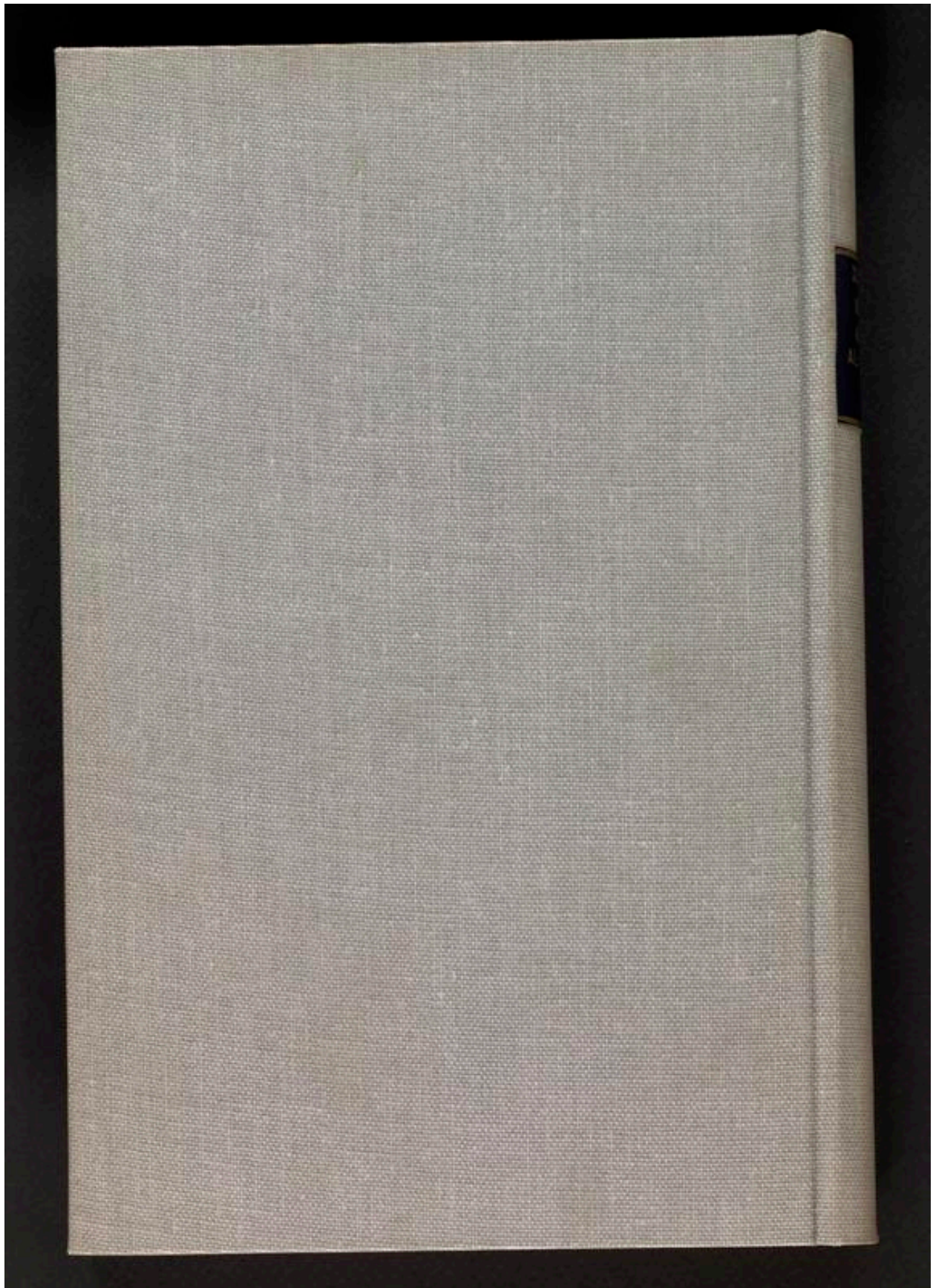


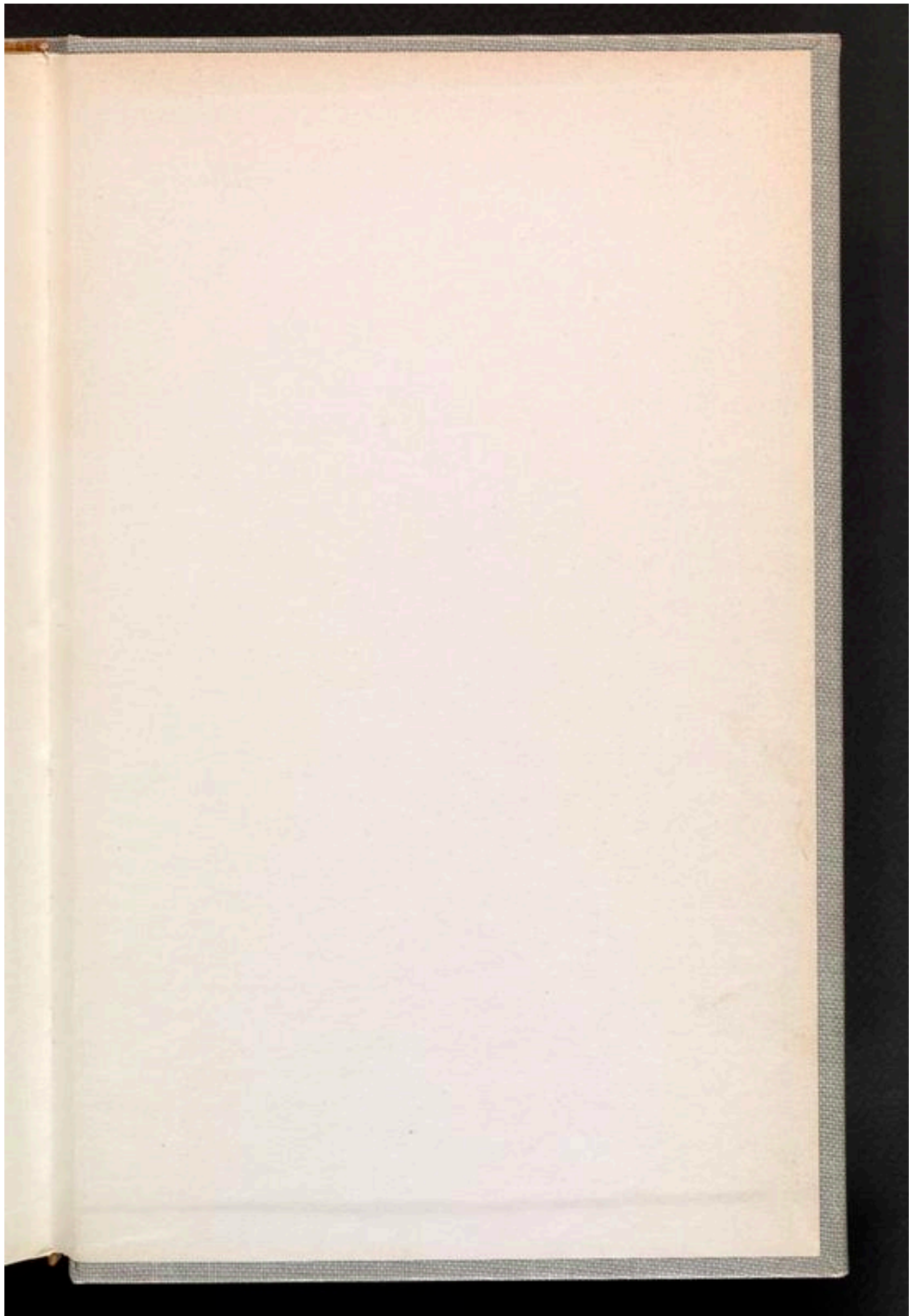
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu



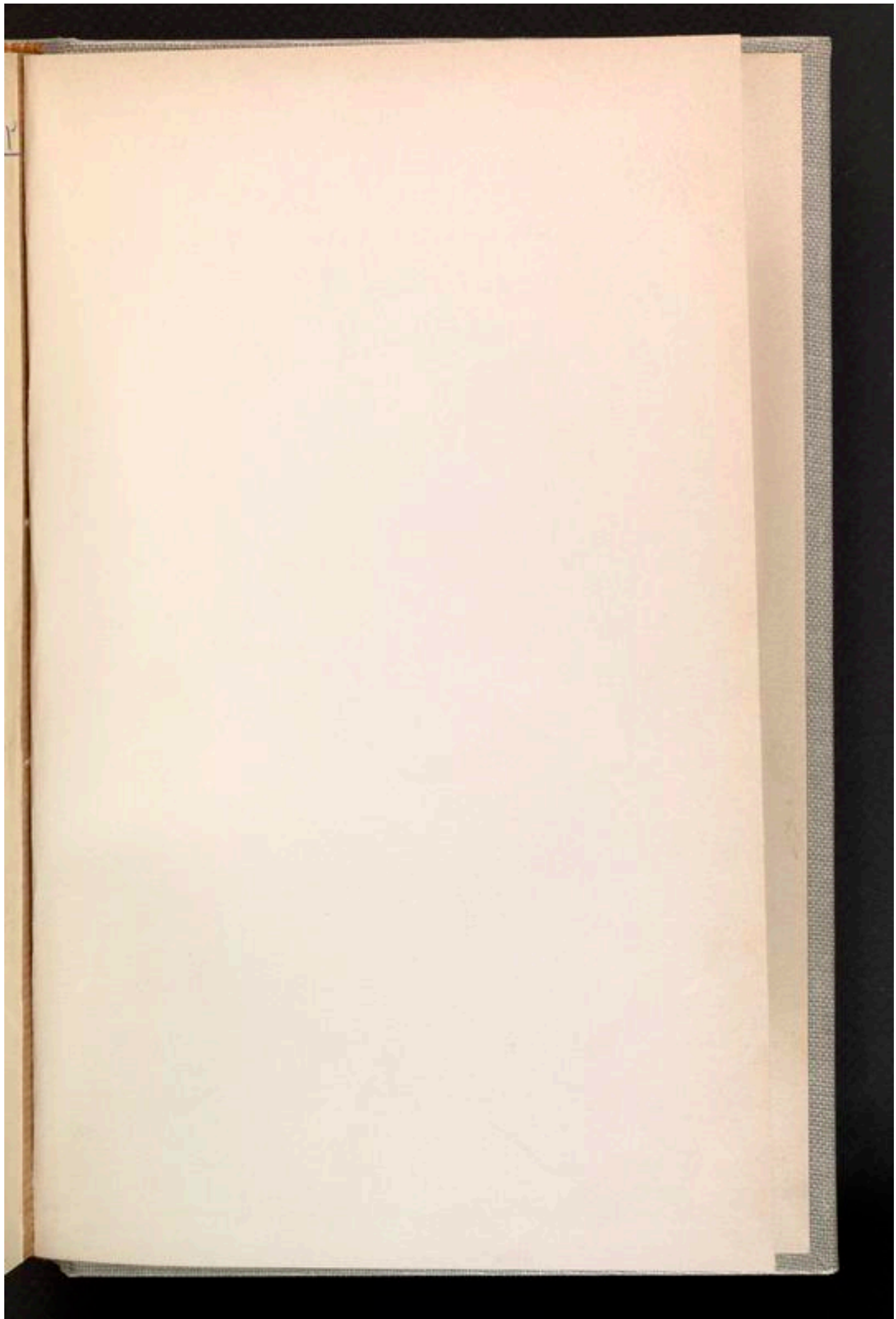


Khôgyāni, Hhd Āmin 1318/1939

I Hayāt-e tayyid Jarmāl od-dīn-e Afghān

ū Tatimmat al-bayān

ū Ta'liqāt ...



۱۲
حیات
سید جمال الدین افغان

مؤلف: محمد امین نوکیانی مدیر و صاحب امتیاز جریده ملی انیس

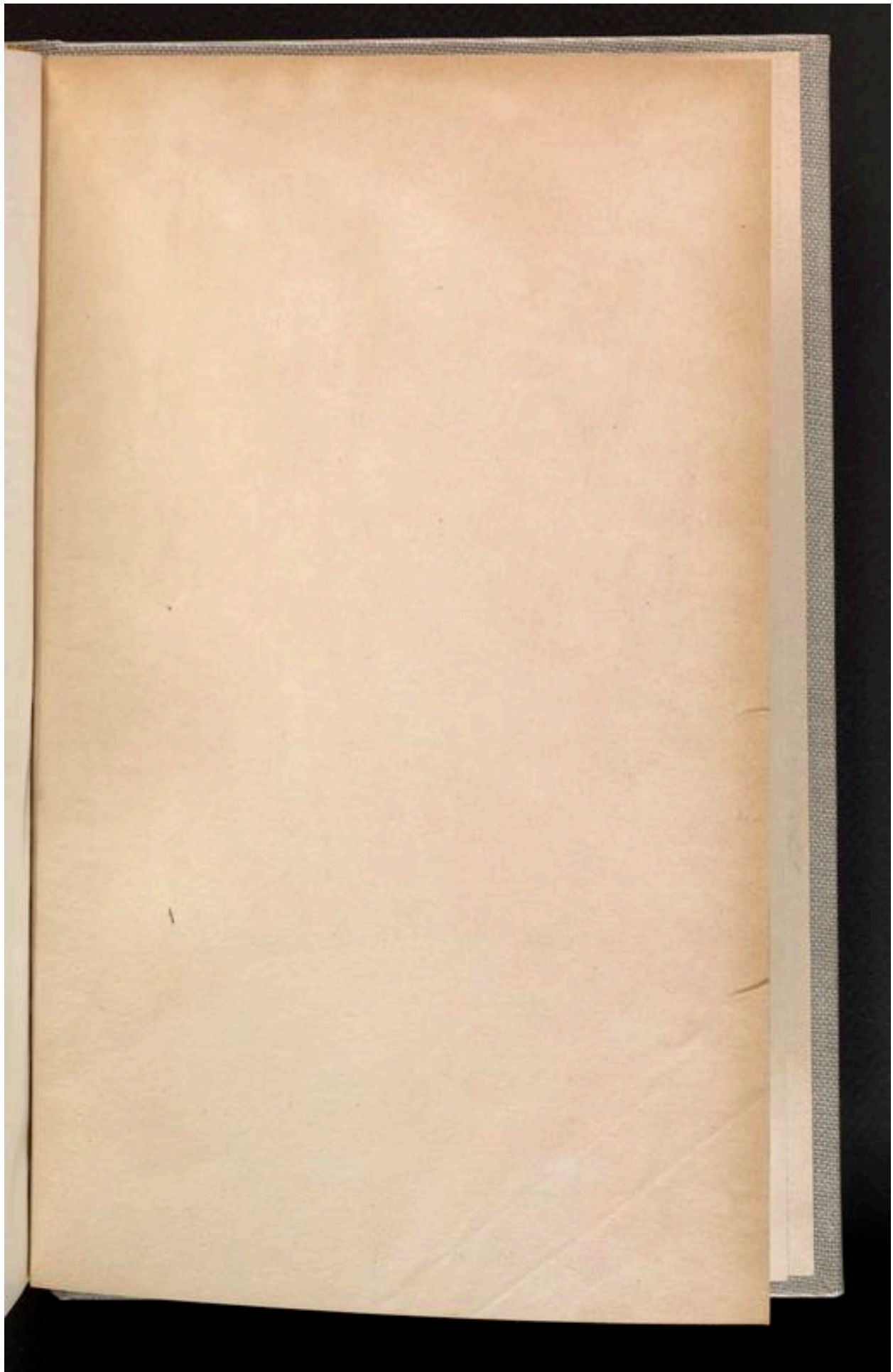
حصه اول

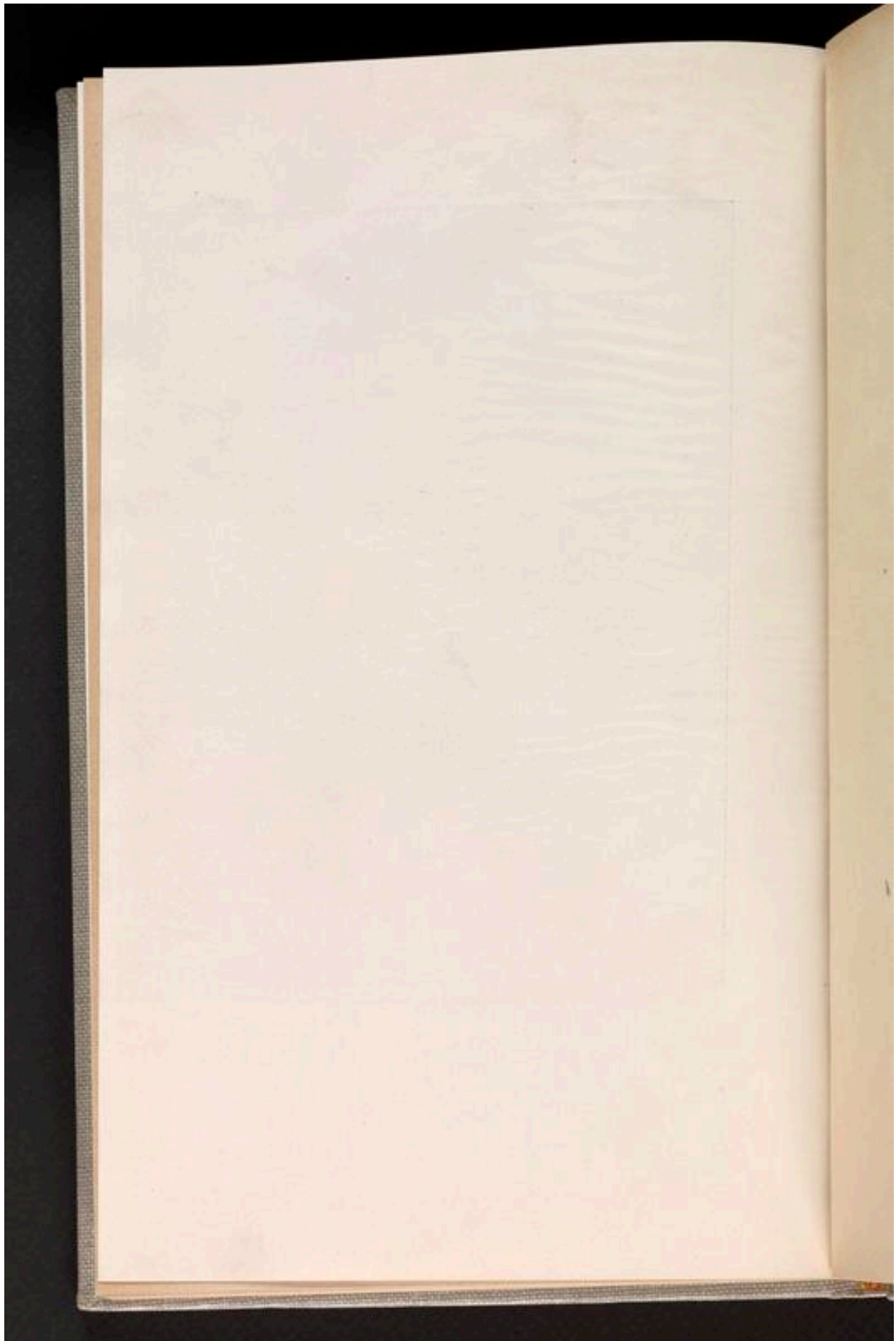
حق الطبع محفوظ

در مطبعه عمومی کابل طبع گردید

۱۳۱۸ / ۱۹۳۹

تعداد طبع ۲۵۰۰ جلد







ښکانه حامی تر قیات کشوری و لشکری و مربی عالی معارف
یادشاه جوان و جوا نبخت افغانستان اعلیحضرت
المعز کل علی الله محمد ظاهر شاه خلد الله ملکه

فهرست مندرجات

الف مضامین :

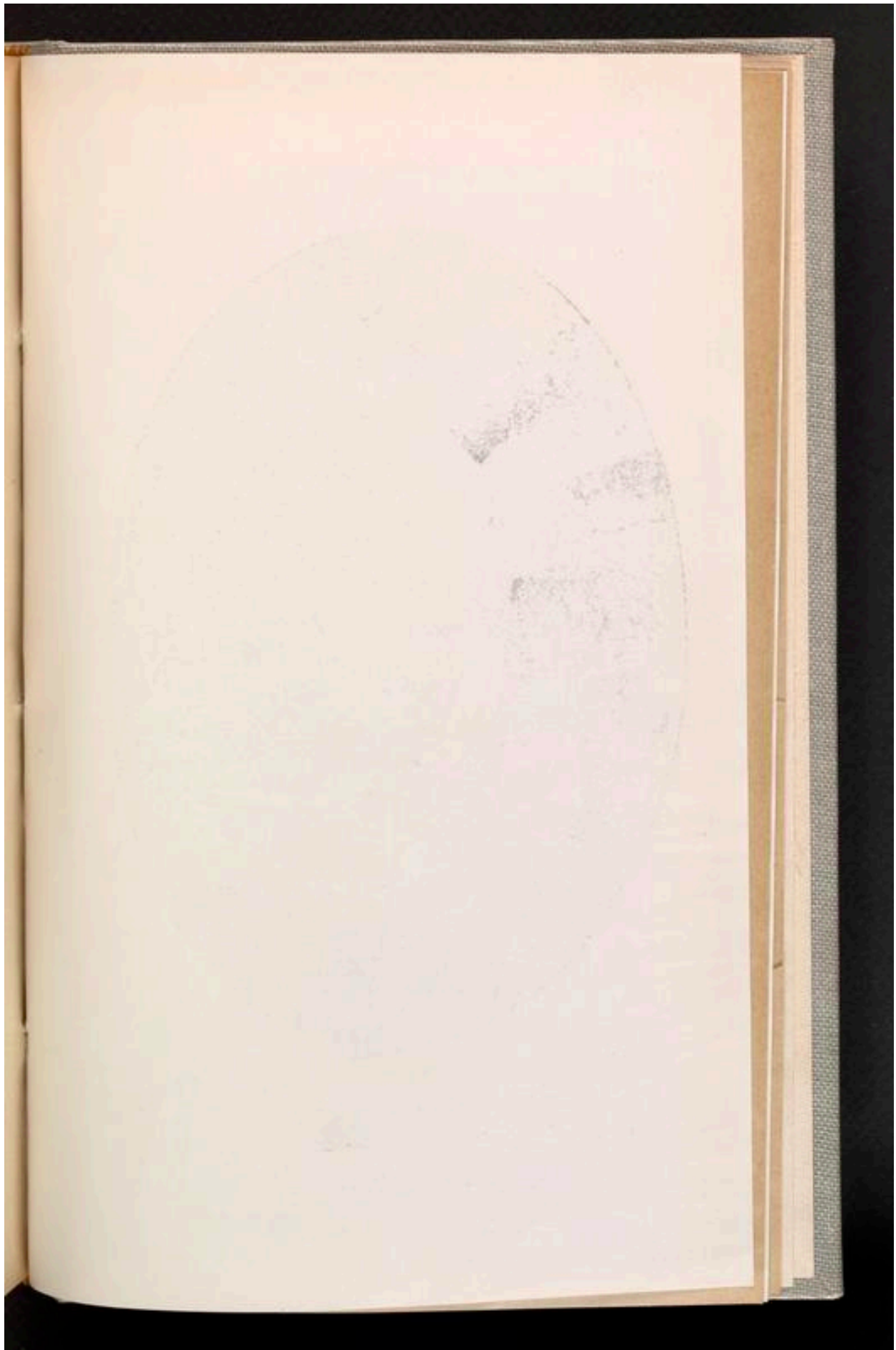
صفحه	عنوان
الف	عرض مرآه
۱	مقدمه
۵	سلسله نسب
۶	یادداشت حیات ابتدائی سید
۱۱	سفر حجاز - تشکیل جمعیت ام‌القری - نهضت سیاسی سید
۱۲	شول در محاربه هرات - وفاداری سید
۱۳	سفر هندوستان
۱۷	سید در آستانه
۱۸	ملازمت رسمی
۱۹	جمال الدین و شیخ الاسلام
۲۰	خطابه سید
۲۳	سید در مصر
۲۴	قدر دانی حکومت مصر از جمال الدین
۲۵	مداخله سید در سیاسیات مصر
۲۶	از معانی عرفانی جمال الدین به مصر
۲۸	طرز تدریس سید
۲۸	مطالعات جمال الدین
۲۹	مقاله مقاله تربیه
۳۲	مقاله صنایع
۴۰	تبعید سید به هند
۴۱	سید در لندن و پاریس
۴۲	سید در ایران
۴۳	د در روسیه - سید در ایران بار دوم
۴۶	در لندن بار دوم - آخر حیات سید در آستانه
۵۲	مرض وفات
۵۴	ثقافت علمی سید
	مشرب سیاسی سید

«ب»

صفحه	عنوان
۵۹	مجلس سید
۶۰	خلق سید
۶۱	مقدمه کتاب افغان
۶۲	فصل اول وجه تسمیه افغان
۶۵	« دوم نسبت به تیزاد افغان
۷۲	فصل سوم ابتدای سلطنت افغان
۱۵۶	فصل چهارم دریان قبایل افغان
۱۸	نصائح امیر عبدالرحمن خان به ولیعهد او
۱۹۱	شغل خاندان سید و مسقط الرأس او
	تصاویر :
سرورق	اعلیحضرت هما یونی
مقابل صفحه الف	اعلیحضرت شهید
مقابل صفحه هـ	والاحضرت صدر اعظم صاحب
» » و	» وزیر صاحب حربیه
» » ز	» » » معارف
» » ا	تصویر سد جمال الدین
۱۰	امیر دوست محمد خان
۱۴	» شبر علی خان
۱۶	» محمدا عظم خان
۱۸	» افضل خان
	» محمد یعقوب خان
۲۳	خدایو اسمعیل
۷۲	سید جمال الدین در مصر
مقابل ۴۰	مکتوب سید به شیخ محمد عبده
۴۱ »	» » » محمد موبلجی
۶۰ »	بعضی تصاویر سید در جاهای و قیافه های مختلف (۴ قطعه)
	بعضی معاصرین بزرگ سید (سلطان عبدالحمید -
۶۱ »	ناصرالدین شاه ، محمد عبده ، متهمدی سودانی)



مؤسس حکومت صحیح مدنی اسلامی افغانی و قهرمان معروف محاربه استقلال
و بطل اعظم نجات مملکت اعلیٰ حضرت غازی محمد نادر شاه
شهید راه معارف رحمۃ اللہ علیہ



(ج)

صفحه	تصاویر
	بعضی از بزرگانیکه در کتاب ذکر شده (تیمور لنگ)
۹۲	شاه عباس - شاه حسین - نادر افشار
۹۳	بعضی از شاهان افغان (معز الدین کیقباد - علاء الدین خلجی - ابراهیم لودی - شبر شاه سوری)
۱۲۳	بعضی از شاهان افغانی (محمود غزنوی - قیث الدین غوری - میرویس خان - شاه محمود هوتکی)
۱۲۴	بعضی از شاهان افغان (احمد شاه بابا - تیمور شاه شاه زمان - شاه جاع)
۱۲۵	معاهده افغان و انگلیس
۱۴۱	عهدنامه پسران پاینده خان
۱۸۴	افیر محمد یقوب خان
۱۸۶	« عبدالرحمن خان
۱۸۸	« حبیب الله خان
	جناب محمد سلام مدکور مولف مصری .
مقابل ۳۱۰	خطاب زیدان بدران منشی باشی سفارت مصر مولف و مترجم این کتاب



عرض مرام

طبیعی است سالکین طریق سعادت، هر شدمین عالیله رتبه بشریت، مصلحین فکور و سیاسیون وطن پروری که دارای روح حریت و استقلال خواهی بود و از پستان شجاعت شیر مکیده در هوای آزادی نشو و نما یافته علم و ادب فضائل و اخلاق ارجمند نخستین مهذبتر قیامت آنها باشد و وجود ایشان خیر محض دانسته میشود طوری که حوادث جهان و اوراق تاریخ شهادت میدهد در جال پر جستجو فائیدن زیر دست اغلباً وقتی در سحنه وجود قدم میگذارند که آتش خانما نسوز چهل و نادانی سیل مدتش نفاق و خونریزی پشیمان سعادت و از کان هستی جامعه را تحت حمله قرار داده و همه در کنار پرتگاه عمیق فلاکت و ادبار منتظر سرنگون شدن ایستاده باشند مگر آغوش رؤف زادگان ممتاز و نخبه گران دودۀ آدمیت برای استقبال و حمایت آنها گشاده شده جهت شیرازه بندی و اوراق متشسته اصلاح مشکلات و مصائب شان قد مری دانگی علم نموده همرا بر منزل سعادت و رفاهیت همیرسانند پس عموم افراد جامعه و مخصوصاً ملت که از بین جمعیت خود هرچه دایه عظمی را بیرون نموده و پرورش داده باشند هر هنر خدمات و فداکاریهای او کرده و قانون حق شناسی تا زمان گردش لیل و نهار را ادامه روزگار حق بزرگ او را بدوش ایشان تحمیل می نماید.

آقای سید جمال الدین افغانی کسی است که صیت علم و لیاقت سیاست و نبوغش در فضای ربع مسکون استماع میشود. آن اسلام نواز مسلمانان پرور جهت از بیخ و بن برکنندن ریشه های اجانب و سلطه بیگانگان، برافراشتن لوای حریت و استقلال، بدست گرفتن پرچم شجاعت و جوانمردی، تحصیل علوم و معارف حقیقی جامعه اسلامی را بلا امتیاز حدود و مناطق دعوت داد و بنام کلمه تو حیدمه مسلمانها بندای بلند سلای اتحاد و اتفاق داده است.



ج ۱ ع ۱ ج ۱ ا نشان والا حضرت اشرف معظم سردار محمد هاشم خان
مدیر معروف و حکیم حاذق ترقیات اجتماعی، صدراعظم افغانستان



ع' ج' ا' ا' نشان والا حضرت اشرف سردار شاه محمود خان غازي شجاع
معروف وزير امور حريه افغانستان ترقى دهنده اردوي افغاني

Pour le centenaire 1318/1938-39
de sa naissance (1838 - 1898)

(ب)

dic. 1929

خوشنود یاد روح پر فتوح آن یگانه محی و منجی ملت مترقیه افغان اعلیحضرت شهید که
نخستین یادر جدی ۱۳۰۸ از جهت قدر دانی و حق شناسی ابن بطل فرزانه این فرزند
یگانه کوهساران وطن بنده عاجز را به نگارش احوال و دورهای حیات و آثار آقای
جمال موظف فرمودند لذا بتأسی فرمایشات شاهانه و معارف خواهی اعلیحضرت محمدنادر شاه
نورالله مرقده ترجمه کتاب «تمة البیان» که یکی از آثار جاویدی و معروف
واقعی افغانستان اودانسته شده نماینده عالی شجاعت، حماسه، عسکریت، وطن
پروری و سلحشوری ملت غیور افغان بوده و ضمناً دروس مهمه اخلاقی و تاریخی
را به پیش گاه خوانندگان محترم تقدیم میدارد تقدیم نمودم. پسند خاطر شاه افتاد
مگر درانی شمرت مشاغل و مصروفیت هاتنا این زمان طبع ترجمه آن به تعویق افتاد.
چون یاد شاه جوان و حق پرور ما که داد حق شناسی و ملت خواهی را داده
مانند والد ما جد شهید و بزرگوار خویش ابطال و رجال برجسته دینی، علمی،
ادبی، سیاسی و عسکری گذشته و حاضره وطن را به بهترین صورنی تقدیر و بیژ و هنر
می نمایند اینک به استقبال ورود صدمین سالکرة آن کوهر متلا لا و آن آفتاب
درخشان معارف یادداشت های مطالعات خود را در یک هفته نسبت به حیات و خاندان او
از حافظه بقلم سپرده با ترجمه کتاب یکجابه طبع رسیده ایم این ار مغان راه دیده نفیسی
دانسته بحضور اشرف ملوکانه و جمیع بناء وطن اهداء می نمایم

ذات اشرف والا حضرت سردار محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان که در نائره
انقلاب و عمران مملکت و ترقی سائر شعب اداری دولت بقوه تدبیر دانی و همت
بازوی افراد برجسته کما بینة محتشمه خویش خدمات بس بزرگ و قابل قدری نموده
اندیس اذعان کامل داریم که این کتاب عالی اصلاحی محل تمجید و قبول ذات
سامی واقع خواهد شد و چون وقت نگارش این کتاب خاتمه انقلاب بوده که خون
غیرت و فتوت افغانی در حفظ و حراست وطن در انتهای جوشش بوده در ذات اشرف
ع، ج، ۱۱۱ نشان والا حضرت وزیر صاحب امور حریه سردار شاه محمود خان که

(ج)



اردوی افغانستان به مجاهدت ایشان به
 منتهای جلال مادی و معنوی نائل گردیده
 اشاعت این نگارشات بقیثاد و عسکر جوان
 و اخلاق حری و روح سلحشوی
 خدمت خوبی خواهد نمود.

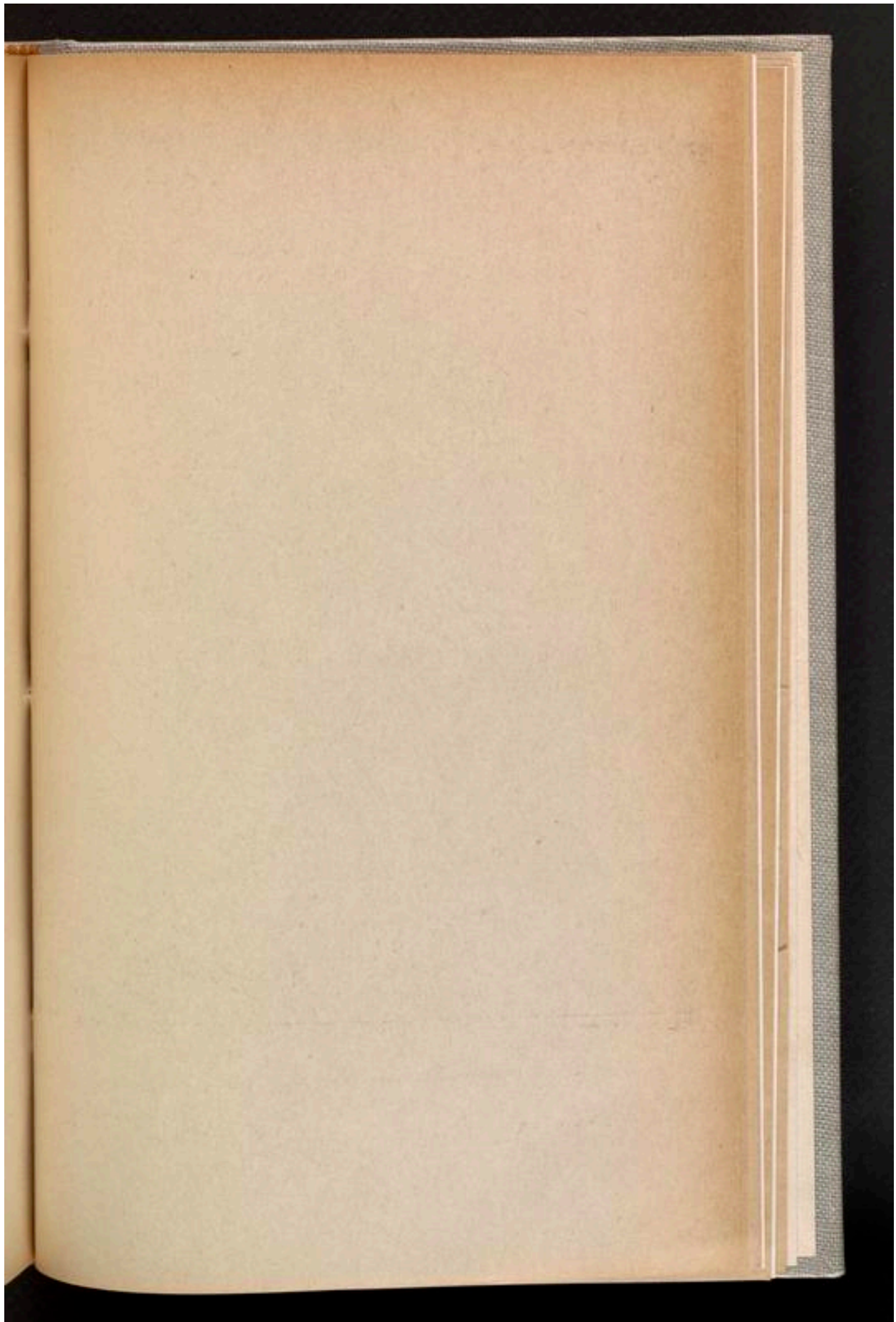
در خاتمه از مراجع و عرفان
 پروریهای وزیر جوان و درایت تخمیر
 معارف آقای سردار محمد نعیم خان که
 حقیقتاً اخلاق بلند و کمالات ارجمند

ع' ج سردار محمد نعیم خان وزیر جوان
 معارف را هنمای صحیح نیت جدید وطن
 است کمال تشکر دارم زیرا جو صله افزائیهای منظم منتهی ایشان در طبع این
 کتاب خیلی مفید و مؤثر ثابت گردید.

نا گفته نماند آنکه جهت تعمیم افاده اصل مؤلفه سید جمال الدین را به فارسی
 ترجمه نموده در تبویب و ترتیب آن که از مصنف مشوش مانده بود، زحمت کشیدم
 و بعد در اثر تتبعات و استنادات موثق تاریخی دوره های حیات آقای سید
 جمال الدین افغانی را بصورت مقدمه و معرفی دو دمان و آباء و اجداد ایشان بصورت
 خاتمه صفحات چندی اضافه نمودیم. این موضوع بایستی خیلی مفصل و دارای حواشی
 زیادی میبود مگر فعلاً در اثر تنگی فرصت و کثرت مشغولیت از آن صرف نظر نمودیم.
 از مطالعین محترم توقع میرود آنکه در سبک نگارش و عبارات گرسهم تحریری و مطبعی
 ملاحظه فرمایند بنظر اعمام و توافل بگذراند. محمد امین خوکیانی مدیر جریده ملی ایس



حضرت سید جمال الدین افغان در استانبول (۱۳۱۳ ق)
این عکس خود را برای یکنفر هموطن خویش برهان الدین بلخی که از مصاحبین وی بود
یادگار داده است .



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبدوا ياك نستعين
وصلی الله علی سیدنا ومولانا محمد وآله واصحابه واتباعه وذریاته اجمعین.
ترقی و تعالی ملل وابسته بهار تقاء سویه عرفانی جوامع بشریست بعبارة دیگر
معارف يك کشور معیار صحیح تقدم و پیشرفت آن دانسته میشود.

قدر دانی و پزوهش فرزندان برجسته وذوات برگزیده انسانی که راه سعادت
و فیروزی واقعی بشر را به احسن طریق نشان میدهند از فرائض ذمه همگان بوده
عقلاً و شرعاً واجب میباشد.

زیرا نور آفتاب جهانتاب علم از روزنه دماغ رجال منور سر زده بر آئینه دل‌های
یاک و می آلاش اولاد انسان میتابد چون انعکاس آن در قلوب بی‌زنک و گوشه‌های
غیر روشن می افتد اشعه آن بحدی با فروغ میگردد که از شمع شب افروز درخشان تر
جلو می نماید. آری فرد واحدیکه حسب استعداد طبیعی خود به کمال حقیقی رسیده
باشد از فیضان عرفانی او عالم بشریت مستفید شده میتواند (و ذالك فضل الله
یوتیه من یشاء).

اگر با وجود چنان افراد عالی رتبه جامعه بشری از قائلین بی‌علمی میرا نگردند
مستلزم این نیست که در وجود ذوات ممتاز و کامل عیب مشاهده میشود زیرا خورشید
در ضیاء افشانی خود هیچ خود داری ندارد امامقاماتی که نمیتوانند رو بروی آفتاب

آیند یا حجابها مانع گردد نقیصه مهر درخشان شمرده نمیشود.

و هنمای اکمل و اتم عالم بشریت حضرت ختمی مرتبت روشنی عرفانی خود را بیشتر از شمس نصف النهار به افقار عالم فرستاده و بعد از خرد ستور العمل آسمانی بسیار روشنی گذاشته است که افراد بشر حسب استعداد خردها از آن استفاده می بردارند. بهر اندازه که لوحه فطرت افراد یا کثرت است بهمان پایه بلندتر استفاده گرفته و به اندازه استفاده خود قابل افاده گردیده اند.

لوحه صاف و منور سید جمال الدین افغان جمال عرفانی افغانیان را در عالم بشریت جلوه امتیاز داد.

بلی! تا فقه عشق تا تار در قلل و جبال عرض وجود می نماید و راجحه دلکش آن در شهرهای یر نفوس از ماحول رؤساء و شرفاء با انعم استشمام میگردد. میشود که از کوستان دور افتاده از عمران و ترقی فردی بوجود آید که به وجود (ما به لا افتخار) او موطن و مولدش شهره آفاق گردد.

این امر را از لوازم نباید شمرده و گوهر همه وقت در بطون بحار و جبال تو لدی باید و تاج های سلاطین تا مدار جهان از آن عزین میگردد. کوه نور جز سنگ چیزی نبود که مثل در بای نور از سنگ خارا برآمده در اکلیل شاهان عالیشان آسیا و اروپا درخشیده میروند. بلی سنگ است و ماهیت سنگی خود را تا حدی به سنگینی رسانید که امپراطوران جهان به داشتن آن مینا زنند.

سید جمال الدین افغان نیز به افتخار خود مینازد و افتخاریت خود را به ماهیت اصلی رسانیده ملت عزیز خویش را بدینا طوری معرفی نموده که خوشه چنان خرمن او تا امروز از فیض میامن او بهره می اند وزند.

خوشا بحال کسیکه در حال زندگی بعدی ترقی نماید که بالای زمین و زیر آسمان

وطن خود به مقتضای «ضاق الارض بهار حبت» تکتجید و بعد از مرگ بدرجه محبوب
باشد که در هر منزلی که فرو آمده و در هر محفلی که اخذ مقام نموده او را کأحد
منهم دانسته و به افکانش راضی نمیشوند؛ تاخیر نه کأحد منهم دانسته؛ بلکه او را
راهنما، پیشوا و مقتدی و بالآخره ما به الا فتخار خود معرفی مینمایند.

افغانیان به این مینازند و از خداوند آرزو دارند که امثال جمال را به ایشان
مرحمت فرماید تا در جلال سیاست و کمال درایت در خدمت بشریت سر افتخار را
به آسمان تحسین برسانند.

مناسب است که معدن این گوهر عالمقدار را که برای خدمت و سعادت بشریت
آفریده شده است معرفی نمائیم.

چون انسان بود و محتاج مکان و زمان بود لهذا بیان و بیان خود او را درین
امر اعتبار باید داد و اگر او را در بیان تعارف ذات او تصدیق نه نمائیم پس
سزاوار این نیست که او را بشناسیم زیرا شخصیکه نمیتواند خود را بدینا معرفی
نماید و از لوم لائم بحدی بترسد که قوم و آئین خود را بهیو شانسد نمی زیبد که
او را قافله سالار کاروان ترقی خود پنداریم. کلا و حاشا که قائد علم و عرفان
در تعارف اسل و نسب «مملک و عقیده» مملک و ملت خود را به لباس دیگر خلاف
نفس الا مر معرفی نماید. این وضعیت از شان چنین مصلح شجاع بسیار دور است
(و لایخافون لومة لائم).

سید جمال الدین افغان فرزندعالی گهر سید صفدر است که نسب سامی او به سید علی
ترمذی (پیر بابای بنیری) می رسد. مولد مطهرش اسعدآباد کنرا از بلاد افغانستان

است و خاندان نجیب اواز زمان خانوادۀ بابر در آن ولایات اختیاری نموده خانی
شان بدست امیر دوست محمد خان به اشتهاء رسید خودش را باید بزرگوارش بکابل
خواست. این گفتار را تاریخ افغانستان جمله ۱ جمله تصدیق می نماید (۱)

[۱] شیخ محمد عبده که از خواص شاگردان سید است در سفر و حضر یا او مدتها یکجا
زندگانی نموده و حصۀ اکثر معلومات سید از بیانات و تحریرات او فراهم می شود در مقدمۀ ترجمۀ عربی
رددین تالیف فارسی سید که به قلم شیخ مذکور عربی شده می نگارد که سید از يك خاندان
بزرگ بلاد افغان است که از روی کثرت نفوس صورت يك قبیله را اختیار نموده و به فاصله
سه روزه راه از کابل در خطۀ کشر که از مربوطات کابل است سکونت دارند.

و سید رشید رضا مرحوم منشی المثار مصر در مقدمۀ تفسیر قرآن حکیم او صاف و خصائص
سید را نگاشته و در تاریخ الامام مولد سید را چنین می نگارد که در فرقه اسعد آباد که از فرقه جات
کشر است تولد یافته و عبد الرحمن رافعی در تاریخ حرکت قومی به رشته تحریر کشیده که در فرقه
اسعد آباد که یکی از دینیات مربوط کشر که از معاللات کابل [پای تخت افغان] است تولد یافته
و شکیب ارسلان در حاضر العالم الاسلامی به این مسئله قلم برداشته که آسید در بلاد افغان
تولد یافته یا مطابق قول بعضی مردم در همدان ایران پیدا شده و به کابل رفته است! اخیراً تر هیچ
این را می دهد که در بلاد افغان پیدا شده است یکی از استدلالات او ملاقات او با جناب سید حسین خان
پادشاه صاحب کبری ۱۳۳۱ در مکه معظمه در مراسم حج است و علاوه بر آن با سید جمال الدین ملاقات های بسیار
کرده و سید ملاقات های سلطان عثمانی را به او اظهار داشته است گو یا طول صحبت امیر الیابان و تحقیقات
او هر دو مستندند و جناب پادشاه صاحب بجهاد الله حیات است ۱۳۰۸ که من این کتاب را ترجمه کردم
از او شان معلومات خواستم حضرت پادشاه صاحب يك شرح مفصلی تحریر فرموده بود که بد رسیده
بتون همسر مزادۀ افغان یوسف زئی بوده و خورد سال از والدۀ مانده بود با جناب سید فقیر
پادشاه صاحب جد من زندگانی میکرد اوصاف و الدین سید را در مکتوب خود بیان داشته
است و علاوه بر آن پادشاه صاحب در سفر حج خود در قاهره با مدبر مرحوم مجتهد چهارم شهاب الدین احمد خان
ملاقاتاتی افتاده بود حضرت مدبر معلوماتی از جناب پادشاه صاحب خواسته بود که آن مصاحبه
درجرائد نیز نشر گردیده است و جرجی زیدان در مشاهیر شرقی در جلد دوم با عکس های سید
جمال الدین حال حیات او را نگاشته گفته که سید در خاندان علم و شرافت در اسعد آباد که
از فرقه جات کشر است مربوط کابل افغانستان است تولد یافته من تویی

و شایر از ادیس در الاسلام والتجدید قامی کتاب خود نوشته که سید در اسعد آباد قریب
کابل افغانستان تولد یافته و مستر بلنت در کتاب تاریخ سری تحریر نموده که تا زمان
[بقیه در صفحۀ ۵]

سلسله نسب

سید جمال الدین ابن سید صفدر نواده میا ن مصطفی^۱ ابن سید علی ترمذی
رحمت الله علیه معروف به (بیر بابای بشیر) متوفی ۹۹۱ است و سید علی فرزند
قنر علی (امیر نظر بها در امیر است بدر بار همایون ابن بابر که در وقت فتح هند

[بقیه از صفحه ۴]

وصول به مصر، تجارب عالمی سید در آسیای وسطی محدود بود و او بترتیب دینی علم را در بخارا
تحصیل کرده و تولدش در افغانستان است
و موسوی براون در کتاب انقلاب فارس می نگارد که سید ازین جهت خود را افغان معرفی نمود
که امیرش او در جمله سنی های مسلمین آسان گرد و از سریر سنی فارسی ها بیکه فیض آن در شک بوده
نجات یابد و در خورد سالی به افغانستان رفته اینجاموسوی براون در لباس دوستی به سید پنهان بسته
ور وایت ایرانی بودن به این می رسد که در قریه اسمد آباد همدان ایران تولد یافته سبب
انتساب او به افغانستان و پسندیدن این نسبت ممکن نیست که معلوم شود مگر بطریق حدس
و مصطفی عبدالرزاق در صدر طایعات ثانوی عروۃ الوثقی که در دمشق طبع شده می نگارد که آیا
جمال در قریه اسمد آباد کثیر که از محالات کابل است در یک خاندان بزرگ بلاد افغان پیدا شده است
یا در تواجی همدان در قریه اسمد آباد ایران تولد گردیده است و در شهرهای قزوین و فارس
تحصیل کرده و بعد از آن به افغانستان رفته و قبکله اهل سنت خیال دارند افغانی الاصل نمی باشد
باینکه پدرش از مازندران ایران بوده که در فوج ایران مشایط بود و حکومت او را به افغانستان
فرستاده بود و آنجا اهل کرده و پدرش جمال الدین انجانو انداخته یا اینکه در ایران از صلب او سید تولید شده
رقمی من موافق این است که در افغان بودن سید نه سید اخفا کرده و نه افغانها فراموش کرده و نه به شاگردان
معاصر او در حال حیات و معات او این اشتباه پیدا شده است چری زیدان به قدری صفا میگوید که با افغان
عثمانی در لباس افغانی خود با دستار پیچ پیچ ملاقات نمود تنه الیابن که ترجمه آن اینست
حاضر است شاهد حال اوست مولانا منصور احمد انصاری میگوید که در ترکیه یک عکس به من
کسی از سید جمال الدین داد که به کدام جمال الدین دیگر بطور یادگار پامضاء خود داده بود که از طرف
سید جمال الدین افغان به جمال الدین دیگر داده شد و من فوتوی آن عکس را برداشته کاپی های متعددی
از آن طابع کرده در کابل بدوستان داده ام جناب سید حسن خان رئیس حربی ۱۳۰۹ یک مجله الهلال
به من داد که در آن مکتوب سید جمال الدین بنام یک فیلسوف فرانسوی موسیور رینان فرستاده شده است نشر شده
که در آن افغانی بودن خود را معرفی نموده و موسیور رینان می نگارد که سید از قومیت که در شرق غیر قوم
خود او افغان و جاپانی ها دیگر قوم به نام قومیت حقیقی هیچ وجود ندارد

بدست بابر ۹۳۲ (ه.ق) بایرزش همایون از قندز بهندوستان رفت (فرزند
سید احمد نور فرزند سید یوسف نور پسر سید محمد نور بخش ترمذی پسر سید احمد
بیغم پسر سید براق پسر سید احمد مشتاق پسر سید شاه ابو ایوب ابو تراب
پسر سید حامد پسر سید محمود پسر سید اسحاق پسر سید عثمان پسر سید جعفر
پسر سید عمر پسر سید محمد پسر سید حسام پسر سید شاه نا سر ابن خسر و
معروف مشهور فی ۹۷۴ پسر سید جلال کنج عالم پسر سید امیر علی
پسر سید محمود مسکی پسر سید محمد مهدی پسر سید حسن عسکری
پسر سید تقی پسر امام موسی رضا پسر سید امام موسی کاظم پسر امام جعفر صادق
پسر امام محمد باقر پسر امام زین العابدین پسر امام حسین شهید دشت کربلا پسر
فاطمه الزهراء زوجه حضرت علی مرتضی و جگر گوشه محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله وسلم است

سید جمال الدین لقب افغانیت خود را هیچ وقت از امضاء خود حذف ننموده است.
عکس امضاءهای خود او در متن کتاب هذا مندرج است در سلسله نسب خود به اتباع
خود صرف نام پدر و جد اعلائی خویش را که به چند واسطه به ذات شریفش می رسد
سید علی ترمذی (پیر بابای بشیری جد سادات کمر) معرفی نموده است.

اسم سید علی ترمذی جدا مجد او در افغانها به (لقب پیر بابا) مثل آفتاب روشن است
سید علی ترمذی از دربار داری که پدر او بر خلاف مسلک ابا و واجدانش داشت
دست کشیده بعد از فراغ تحصیل دست ارادت را به شیخ سالار رومی در اجمیر داده
بعد از شهرت به تنگ آمده آرزوی گوشه نشینی کرده به اشاره شیخ خود به گوشه نشانیها
عازم گردیده چندی در کجرات پنجاب مانده در وقت سقوط حکومت همایون
۹۴۷ (وقت پناه بردن همایون به شاه ظهیر ماسب سفوی ایران) به عزم وطن خود قندزار
اجمیر برای پشاور حرکت نموده بنا بر وجوهائی که در حال حیات سید علی مفضل

ذکر گردیده است چندی بعد در قوم ملی زئی یوسف زئی بمقام بنیر متاهل گردید و با جازۀ والدۀ خود در آنجا رحل اقامت افکند در زمان حیات او اهالی تاجک کثر در وسط افغانه صافی و مهمند بر سواحل دریا معمورترین اراضی از بهسود قاسمار قاپض بودند. چون خود را محافظه کرده نمیتوانستند از پیر بابا دعا خواستند او شان بادعاء میان مصطفی پسر ارشد خود را به سرپرستی او شان مقرر کرد. میان مصطفی با وجود یکۀ بنیر را هم بکلی ترک نه نموده بود به زعامت ایشان میپرداخت اخیراً از جمله سه نفر نوادہای او میان عباس بابا و شاه جی بابا و میرزا علی شاه بابا احفاد بسیار گذاشتند دارای اولاد و احفاد زیاد گردیدند که اولاد اول الذکر به خانی کتر معرفی بودند. اهالی سرحد آزاد صواتی ها و باجوری ها بحدیث آقا کلمۀ پاچارا استعمال می نمایند این کلمه در کتر از میزۀ اولاد میان عباس بابا گشت اخیراً همان نام را دیگر سادات کتر نیز حاصل کردند.

اکنون سید کتر در هر ناحیہ از نواحی مملکت که زیست می نماید بنام پادشاه صاحب اعزاز آباد میشود. اخیراً در زمان امارت دور دوم امیر دوست محمد خان چون جناب سید لطیف پادشاه صاحب عوض جناب سید فقیر پادشاه صاحب پسر بزرگ خود پسر کوچک خویش سید بهاء الدین پاچارا به ولایت عهد خانی معرفی نمود برادر بزرگش بر خواستہ ولی عهد خانی را در حضور پدر بقتل رسانید از آن جهت امیر دوست محمد خان جناب سید فقیر پاچارا از کتر به لغمان تبعید نمود و به پسر سید بهاء الدین پاچا سید محمود پاچا صبیہ سردار محمد کبر خان غازی را اعزاز آبه نکاح داد. از جهت اتفاق خانگی سادات محتاج حکومت بودند و حکومت آنوقت سید محمود پاچارا پرورش میداد شاید اقتدار شان در سال ۱۲۶۲ که سال هشتم تولد سید جمال الدین است سلب شده باشد که از بیان او شیخ محمد عبیدہ تحریر نموده است. اماسلب کلی خانی کتر بدست امیر عبدالرحمن خان بعد از مراجعت او از هندوستان ۱۳۰۴ به عمل آمده است.

گزارشات زندگانی سید جمال الدین

مولد و فاعیل سید

محمد جمال الدین پسر سید صفدر سال * ۱۳۵۴ هـ ق مطابق * ۱۸۳۸ میلادی در اسعد آباد کنر یا به عرصه وجود گذاشته پدر و مادر سید جمال الدین از طبقات متوسط بوده لیکن ایشان به خاندان بسیار مشهور مملکت خویش منسوب بودند که بر شرف نسب و علوی حسب امتیاز داشت نسب این خانواده معروف به سید علی ترمذی مشهور رسیده به چند واسطه به حسین ابن علی (رض عنهما) وصل میگردد و این سلاله در ملت غیور افغان که آل بیت نبوی را بسیار احترام می نماید و قرار بیان جناب محمد سلام مذکور سید جمال الدین به این قوم باشاهت افغان اعتزاز می نماید که در سایه جنگجویی های پر صولت خویش عزت نفس خود را بجای محترم نگاه داشته اند که برای هیچ فرمانفرمای اجنبی اقیاد نه نمود ما ند و باین وضعیت تربیت یافته اند.

این خاندان نازمان حکومت امیر کبیر دوست محمد خان بر منطقه کنر که از ملحقات حکومت جلال آباد افغانستان است با استقلال حکمرانی می نمودند امیر کبیر حکومت کنر را از دست ایشان کشید و ایشان را از کنر به کابل آورد.

دوره تحصیل

در این هنگام عمر سید جمال الدین به هشت سالگی بالغ گردیده بود سید جمال الدین در يك مکتب خانگی (۱) به تحصیل درس آغاز نمود در ایام تحصیل ذکاوت فطری و صفاتی فطرت و تیزی ذهن او آشکارا گردیده علوم لغت عربی و صرف و نحو بیان و بدیع و معانی و انشاء عربی و علوم شرعی و فلسفه و ریاضی و منطق و نظریات طب و تشریح و تاریخ عام و خاص معلومات خوبی بهم رسانید (و مستر جورج کورتش میگوید که) از عهد طفولیت به ذکاوت نادر و مائل قوی خود در تمام رشته های فنون عسکری مهارت حاصل کرد.

یاد داشت راجع به حالات ابتدائی سید.

موقعیت اسعد آباد: قرار بیان جناب سید حسین خان پاشا و مرحوم کاکا سید احمد خان لودین اسعد آباد مولد سید جمال الدین قریه بود مقابل یشد قریب یقین میان جمعہ سرائی و نور گل که تالی آب خیزی در بای کثر آن راز بر کرد مخرایه ها و آثارش هنوز باقیست عادت در بای کثر چنین میباشند والدہ سید از طرف پدر یوسف زئی و دختر محمد قاسم مشهور است که در عصر شاه شجاع مجاهدات کرده بود و از طرف مادر سید بود این قریه به خان کثر سید محمود یاد شاه منسوب است.



اعلیٰ حضرت امیر دوست محمد خان

سید جمال الدین راجع به حالات خانوادہ خود در پاریس یک خطا به بصورت محفل که یکی از افرادش مستر بلنت نویسنده انگلیسی بود ایراد کرد. (کتاب مستر بلنت موسوم به قبضه مخفی انگلیس بر مصر) سید: سید در جلال آباد نزدیک نر گیاه شناس ہندی معروف به (مولوی) منجمہ علوم عصری ہیئت و نجوم و غیرہ را آموخت (تاجند سال پیش ہم بعضی ہندی

ها برای جستجوی نباتات در کوهستانات مشرقی به کثرت می آمدند .
کذا تعلیمات دینی و علوم عربیه را بعد از دهر حوم سید فقیر پادشاه صاحب کنری جد
سید حسین خان پادشاه صاحب فرا گرفت .

زمانیکه باید در خود بکامیل آمد در کابل در مسجد گذر گذری درس خواند
و حکیم موسوی به این قناعت نه نموده رغبت زیادی بسوی تحصیل
داشت تا که از وطن بسوی هند حرکت نموده و هر زحمت و تکلیفی که در این راه
پیش می آمد آن را سهل می پنداشت و در هندوستان یکسال و چند ماه توقف
نموده در تحصیلات سابق باصول غربی و شرقی علوم و معارف نویی از ادنود منلیکه فارس
و ترکی را قبلاً یاد گرفته بود انگلیسی را در این وهله درس گرفت

سید جمال الدین فلسفه قدیم را که در ضمن علوم عربی خوانده بود با فلسفه جدیدی
که با اساس اروپائی حاصل نمود جمع نموده اقتدار رأی مخصوصی را در علوم غلبه
و علم النفس و علم وجود و تکوین و علم اخلاق حاصل کرده کسانیکه عروقالوقی ورد
دعربین او را مطالعه نموده باشند می دانند که او در بین این قتیبه و غزالی راه نوی
را کشف نموده است .

و سید جمال الدین فرستی رامی جست که او را به دیدن امصار و بلاد هند و مرغزارهای
آن موقع بخشد زیرا توقف در یک محل موجب ملال میگردد و او با الطبع سفرها
سیاحت ها مائل بوده و به کشف احوال اقوام و جماعت ها و مطالعه اخلاق قبائل
علاقه مند بود پس احوال و اخبار هند و ستان را در سیاحت های
خود معلومات میگرفت

سفر حجاز

در حالیکه جمال الدین در هندوستان توقف داشت به اراده‌ی اداء فریضه حج بسوی حجاز عزیمت فرموده در جزیره عربده به شهر به شهر سیر کرده می‌رفت تا که در موسم حج ۱۲۷۳ هـ ۱۸۵۷ م بعد از گذشتن یکسال از توقف هند به مکه معظمه رسید و در سیاحت عربستان احوال بلاد و عادات اهالی و اخلاق ایشان را تحت مطالعه گرفته بود خبرت که از سیاحت سفر حج حاصل نموده بود به او مفید گردید

تشکیل جمعیت ام‌القری

اولین بمی که سید جمال الدین بالای دو لار ویا افکنند عبارت از تشکیل جمعیه (ام‌القری) است در مکه معظمه که به پارلمان اسلامی خیلی شباهت داشت و همین جمعیت بنام ام‌القری جریده‌ی تاسیس نمود چون جمال الدین قبلاً در دل خود فکر اتحاد اسلامی را می‌پرورانید و برای اظهار مافی‌الضمیر خود موضع مناسبی نمی‌یافت و قتیکه به مکه معظمه داخل شد ذهن صاف او کشف نمود که در این سرزمین بزرگترین مؤتمراً اسلامی هم‌ساله تشکیل می‌گردد که نمایندگان بسیاری از طبقات اسلامی را ادا کرده میتواند زیر ازاران نفر از افراد مسلمین دنیا از تمام اقطار عالم هر سال در موسم معین این جا برای اداء فریضه حج فراهم میشوند و جمعیت این مرکز اسلامی میتواند که به بیشگاه این نووار دین (حجاج) دعوت خود را بیان نموده در دل حجاج اثری تولید نمایند دیری نخواهد گذشت که اثرات دعوت ایشان در بلاد مسلمین بسرعت نشر خواهد گردید لهذا از بلاد حجاز تا زمانی که نهال خوبی در آنجا نشانی و مفکوره خود را عمیقاً نمود بیرون نکرده

تفهضت سیاسی

بعد از آنکه سید جمال الدین فریضه حج را اداء کرده بلاد عربی را بدرستی سیاحت کرده و اقطار هندوستان را بخوبی مشاهده نمود و اخلاق و عادات و طرز

اقتضای این ممالک را بیستم سرنگریست و یک از دائمی را در حجاز گذاشت
بسوی افغانستان که موالدومکن او بوده عودت فرموده بوطن خویش درحالی
وارد گشت که یک عالم بزرگی گشته بود حکومت او را در قطار هیئت حاکمه داخل
نمود و در این اوان امیر افغانستان امیر کبیر اعلیحضرت دوست محمد خان بر تخت
سلطنت وطن متمکن بود و زما نیکه حضرت امیر در تهیه سفر هرات بوده و برای
محاصره هرات قشون سوقی داد سید جمال الدین را با خود همسفر گردانیده به هرات برد

شعول در خاربه هرات

امیر برادر زاده و داماد خود سردار سلطان احمد خان را در هرات محاصره
نمود تا او را از تصرف او کشیده ضمیمه حکومت مرگری سازد و وقتی که امیر
بعد از محاصره مطلق و بر زحمت هرات و فتح آن وفات نمود زمام امارت را
وایعهد او شیرعلی خان متکفل گشت سید جمال الدین که در عسکر پادشاهی حاضر بود
زمانیکه شیرعلی خان و محمد اعظم خان برای پادشاهی بر سر پیکار بودند و بوطن میدان
حرب گشته بود و هر که قوت میگرفت به زور عساکر و شوکت خود به امارت مستقل
خود را می رسانید و این جنگهای خونین جمعیت افغانه را بر ایشان ساخته بود
او طرفدار محمد اعظم خان بود و سید جمال الدین در عهد حکومت امیر
محمد اعظم خان به مرتبه ریاست وزراء ترقی یافته سن او از (۲۷) سال متجاوز
نیست و وصول این مرتبه عالی در دل امیر محبوبیتی را حاصل نموده محل اعتماد
کامل او گشت تا سید در تمام امور مشوره و مقارنه به عمل می آورد .

وفاداری سید

زمانیکه امیر شیرعلی خان بعد از وفات امیر کبیر در هرات به پادشاهی انتخاب
می گشت محمد اعظم خان به پادشاهی او راضی نبوده با اثر آن عدم رضایت بین

محمد اعظم خان که بار اول (بنام محمد افضل خان) و شیر علی خان مخاربات خونینی روی کار آمد و هر یک از طرفین قوت و شوکت خود را می افزودند هر کدر جنگ غالب میشد به امارت می رسید.

سید جمال الدین از اول و هله طرفدار محمد اعظم خان بوده امیر شیر علی خان هر چند او را دعوت می داد او به مقابل اخلاص خویش رتبه و منصب را اعمت نمی داد زما نیکه سید با محمد اعظم خان کار می نمود شرافت و حریت فکر احترام ضمیر خود را خیلی محافظه نمود و رتبه و منصب را قربان آن ساخته دعوت امیر شیر علی خان را از روی خوف امیر سابق قبول نمی نمود بلکه از روی عدم توافق با امیر شیر علی خان دعوتش را اجابت ننمود سید جمال الدین به شکست محمد اعظم خان قوه قلب را از دست نداد چون وطن ملجاء و مأوای غاصبین و خائنین شگفته بود به قوه قلب از مملکت مدافعه می نمود و با امیر شریک کار نمی کردید.

سفر هندوستان

چون سید جمال الدین در زمان حکومت شیر علی خان وضعیت را به حال خود مناسب ندید سه ماه بعد از شکست محمد اعظم خان پروگرام اصلاحی خود را بحضور اعلیحضرت امیر شیر علی خان تقدیم داشت این پروگرام را در زمانیکه سید تهیه مینمود بعضی از حامدین او به پادشاه اطلاع داده بودند لذا قدری محل تعقیب واقع شد هنگامیکه سید جمال الدین به تداریک پنهانی امیر بی برد از امیر اجازت سفر حج خواست تا از سطوت و شوکت او امان یابد.

امیر او را اجازت داد به شرط اینکه از راه ایران سفر نه نماید زیرا امپاد با محمد اعظم خان امیر سابقه با سید جمال الدین محبت داشت و او را به رتبه ریاست وزراء رسانیده بود ملاقات بعمل آورد.

قرار معلومات کاکاسید احمد خان مرحوم که توسط آقای عبدالله خان افغان نویس رسیده . امیر محمد اعظم خان تحت تربیه سید بوده و سید امید زیادی باین

شهادت داشت لیکن اخیراً روزگار به ایشان مساعدت نکرد.
اصلاحات امیر شیرعلیخان، مربوط به سیداست که روز حرکت قطعی از افغانستان نزد امیر
رفته طوماری باو در بالا حصار داد و در آن جمیع اصلاحات مذکور و منجمله اعلان
استقلال سیاسی، تشکیل کابینه، تنظیم عسکر، تقویة زبان ملی پشتو، تأسیس مکاتب و راه
ها و بوستانه خانه ها و نشر روزنامه درج بود و ثانی مؤید اصلاحات مزبور ما ما غلام
حسن خان صافی گردید.



اعلیحضرت امیر شیرعلی خان

سید در ۱۲۸۵ مطابق ۱۸۶۹ بار دوم به هند آمد در این کهوار علم و ادب که دارای
مدرسان زیاد بود از طرف اکابر مملکت پذیرائی او بسیار به خوبی انجام
داد و به سخن او گوش میدادند و از بحر علم او سیراب می شدند و عقول و ارواح
خود را مستفید می ساختند عزت نفس و خود داری را از او یاد می گرفتند.

حکومت هند بسیار به اجلال و اکرام استقبال او را نمود لیکن در وجود او
نفس خروازا دی را ملا حظہ نمودند گاه از استعمار و دول استعماری سر کش
بودند و نه هر دم دعوت حریت می داد.

بنا بر انقلاب ۱۸۵۷ هندوستان در اهالی هندیک اضطراب و تشویش زیادی
دیده میشد به این جهت انگلیس ها از بقاء سید جمال الدین در هندوستان خائف
بودند و عداوت او با انگلیس ها از ایشان مخفی نمائند بود زیرا دروس
او بر دفع اختلافات اقتدار تام داشته و برای آنچه در دلهای ایشان مضمر بود
محرک بزرگی دانسته میشد.

از این رهگذر انگلیس ها او را از تدریس علوم دینی و سیاسی باز داشته جاسوس
ها را به مراقبت او گذاشتند و این مراقبت ها همچو سایه هر جا با او روان بوده مصاحبت
داشتند از این باعث میدان عمل او محدود شد و دعوت او پیوشیده نه ماند و درس های او
باطل گشت و حریت او زیر فشار آمد.

سید را انگلیسها از هند بسوی مصر اخراج نموده

در اوائل ۱۸۷۰ع و اوایل ۱۲۸۶هـ جهاز حامل او به بندر گناه سویس رسید سید از
انجا به قاهره سفر نموده تا ۴۰ روز توقف کرد در این ایام به قوت ذکاوت خود بسیاری
از عرف و عادت مصری ها و اخلاق و سیاست داخلی مملکت را شناخته به جامع
از هر آمده با بسیاری از اساتذہ و تلامذہ آشنا شد و از ارباب شهرت
و اعیان قوم اشخاص زیادی با وی دوستند

اما محمد عبد بهسید رشید رضاء شاگرد خود خیر و روداولین سید جمال الدین
را به عبارات ذیل نگاشته که یکی از شاگردان شامی از هر در و واق شامی های از هر
نه من اطلاع داد که یک عالم بزرگ افغان در خان خالیلی مصر فرود آمده من
از این خبر بسیار مسرور گشتم و شیخ حسن طویل را واقف ساخته به زیارت
او دعوت نمودم چون داخل میشدیم او را در حالی یافتیم که با خادم خود باو ترابا افغان



اعلی حضرت امیر محمد اعظم خان

سران شام نشسته بود ما را صلاح شعول در طعام دادند ما عذر پیش کردیم
پیش در خصوص بعضی آیه های قرآنی اقوال مفسرین و توفیه را که گفته اند از ما
پرسیدند بعد از آن تفصیل مطالب آن را شرح میداد این بیانات او دل همراهه محبت
جویش مائل ساخته از لیاقت او خیلی تعجب نمودیم

سید جمال الدین در تهیه سفر حجاز بوده و خیال اقامت خود را در آن سرزمین

مقدس نموده بود تا در جمیع نام القری که خودش در سفر اول تشکیل داد است
افکار خود را تریق دهد در آن هوای صاف و میری از کثافتات اجنبی و نهجمات
مستعمر بن کفیلی مامون بوده به حریت تمامه مشغول داشته میشد گذار حیات خود را
از طمع طامعین و تجاوزات آنها مطمئن می دید زیرا این حصا رطیبی خاک پاک
تجاوزات متجاوز بن رانع می نمود علاوه از این ها سید در این بلاد دعوت
خود را به عموم مسلمین اشاعه داده می توانست چون به سمع عالی خلیفه عالی رتبه
ذوق سید جهت تو حید مسلمین و تشکیل جمعیت امقری رسیده بود او را به استانه دعوت
داد پس مقدرات خود را به مقدرات قدرت گذاشته دعوت سلطان را احترام
نموده به استانه رفت .

سید در استانه

سید جمال الدین در ۱۲۸۷ هـ - ۱۸۷۰ ع به طرف استانه سفر نمود و از طرف سلطان
عبدالعزیز استقبال او به اجلال و اکرام خوبی بعمل آمد و صدر اعظم
عالی پاشا و سایر وزراء و اکابر به ملاقات او مسرور گشتند و علماء و ادباء
در محال و فراهم شدند و سید منزلات عالی در بین ایشان پیدا کرده صفت و ستایش
او در مجالس ذکر میشد و ما نی که سید بهزی افغانی خویش مزین و قباء و عمامه
پوشیده به شرف لقاء سلطان تشریف حاصل نمود سلطان با او به شاشت
زیاد پیش آمده او را بر خود مقرب ساخت و احوال قوم افغان را از او
می پرسید و همچنان از احوال اقوامی که سید سیاحت بلاد ایشان را کرده پرسیده
و از رأی دینی و سیاسی او سؤال کرده می رفت جواب های سید خیلی محکم و سیاسی
و به عقل قوی و نفس خود دار دال بوده اخلاص در اسلام و مسلمانیها از آن
هویدا میشد و سلطان بار بار او را بار میداد و سید در تمام این امور محل تعجب
و ستایش سلطان واقع میگشت .

ملازمت رسمی

پس رأی سلطان به این قرار گرفت که از مواهب الهی سید
در امور رسمی هم استفاده بگیرد بعد از شش ماه از ورودش او را عضو مجلس
معارف ترکی مقرر فرمود.

سید در این وظیفه رسمی را که خارج وطن خویش با اول بدست آورده بود به تعلیمات
کوشش نموده اقدامات نیکو و اصلاحات مفیده در پر و غرامهای معارف به معرض رضاء



اعلی حضرت محمدافضل خان

او تعالی و افاده به وطن ثانوی بعمل آورد سید از بر آشتن خائنین قوم و مناقبین
هیچ پروا نداشت زیرا ایشان بجزر محافطه منصب های خود
که به لباس غیرت دینی و حمایت وطن نظا هرات می نما یند کاری دیگری نداشتند

جمال الدین و شیخ الاسلام

«حسن افندی فهمی» شیخ الاسلام ترکیه در این او آن دراز تعلیمات و ارشادات سید جمال الدین محدودیت فرمانفرمائی و معاش خود را مشاهده می نمود پس نسبت به جمال الدین در دل خود سوء قصدی نموده و برای کاستن اعتبار و برانداختن موقعیت او فرصت می جست. لذا در مقابل هر رأی سید جمال الدین که در جرائد و جمعیت ها به ظهور می رسید شیخ الاسلام تنقید می نمود این تنقیدات تماماً در اثر مکر و حسد و عداوت و بغض بر وی کار می آمدند در رمضان ۱۲۸۷ هـ ۱۸۷۰ ع تحسین افندی مدیر دارالفنون از سید جمال الدین خواست نمود که در تشویق صنائع نطقی ایراد فرماید سید از او اعتذار خواست که ترکی من کمزور است بعد از الحاح زیاد و مخایرات دور و دراز و مساعیات متنوعه سید دعوت مدیر را قبول نمود و در منزل او برای تهیه نطق چندی توقف فرمود و بعد از تحریر آن به حضور وزیر معارف و بسیاری از ارباب مناسبت بزرگ صاحب دولت و سیادت و عزت چون «منیف پاشا و صفوت پاشا» و «مشیرضا بطیه» رشوائی زاده عضو مجلس معارف «آن را قرائت نمود تا اراء ایشان را حاصل نماید چون اراده دسائس و وقعت عزیمت شیخ الاسلام را دیده بود توافق حضرات فوق را قبل از خواندن نطق به محضر مجلس فرا گرفت این نطق و رضائیت تعجب حضار را تحصیل نموده برای خواندن آن میعاد معینی را مقرر نمودند و به اهالی اهمیت بزرگ این نطق را که در حیات ایشان مؤثر می باشد نمود ساخته به شنیدن آن مردم را تشویق و ترغیب دادند و خلق بسیاری اذوق مفراط به استماع آن منتظر بودند جمعیت بزرگ اهل علم و اهل اقتدار در آن روز فراهم شدند که در صدر آن کسایر وزراء و ارباب جرائد و مجلات بودند در دارالفنون حاضر شدند از هر طرف افراد و جماعات به آنجا حضور بهم رسانیدند و در صدر مجلس

شیخ الاسلام و اطرافیان تابعه از او معاونین معدود او قرار گرفتند لیکن با وجود وسعت مقام "دائر جمعیت النبوه" که به غرض استفاذه فراهم شده بود ند جای خالی باقی نبود

خطابه سید جمال الدین

سید جمال الدین در حال شدت چك چك ها بر فراز منبر خطابه برآمده و نطق غراء خود را که بر افکار و حکم مشتمل بود ایراد نمود - در این نطق قوم را به جسد و صنائع را به اعضاء جسم شباهت داده و گفت ز ما نیکه اعضاء و قفه می نما بند بدن می میرد و همچنان کار خانه های قوم اگر معطل شوند قوم تنزل نموده و هلاک می نماید .

مردم به این خطاب تماما گوش شده و چك چك های پیایی موجب تعجب حضار گردید و همه به ستائش او زبان کشو دهند و تفصیلات آن را امام شیخ عبده در صدر رساله دهریین چنین بیان نموده است : چون موعده خطابه سید قرار سید مردم بسوی دار الفنون متوجه گشته يك جمعیت بزرگ در جال دولت و اعیان اهل علم و ارباب جرائد حضور بهم رسانیده و بزرگترین وزراء مملکت در مجلس حاضر بودند سید جمال الدین بر فراز منبر برآمده آنچه برای قراءت مرتب نموده بود ایراد نموده "حسن افندی" نظر خود را بطرف کلام او معطوف ساخته میخواست برای ارائه عدم اهمیت آن حجتی بدست آورد مگر حقیقه بمقصود خویش کامیاب شده نتوانست در خطاب خود زنده گانی انسانی را به بدن زنده تشبیه نموده و هر صنعت را به منزله يك عضو از اعضاء این بدن تصور نموده و منافع را که این اعضاء به بدن می رسانند تشریح داد پادشاه را به دماغ که مرکز تدبیر و اراده است مثل زده آهنکری را باز و وزارت را به جگر و ملاحی را به پای و هر صنعت از صنائع را هم چنان به یکی از اعضاء بدن شبیه ساخته در اطراف تمام این تمثیلات بیان

روشن و کاملی ایراد نموده گفت این ها اعضائی میباشند که سعادت بدن از ان ها تشکیل می یابد و زندگی جسم بدون روح صورت نمی پذیرد و روح این جسم یا نبوت است و یا حکمت لیکن فرق این هر دو آن است که نبوت عطیة الهی است و دست کاسب بر آن نمی رسد و خداوند بهر که فضل او اختصاص بخشد مخصوص میگردد و ذات باری به حکم تخصیص رسالت خود بهتر می داند آنچه حکمت است در اثر فکر و تدبیر در علوم حاصل میگردد و ذات نبی از خطاء محفوظ می باشد و حکیم مأمون شده نمی تواند بلکه در خطاها می افتد و احکام نبوت ها به حکم خداوند اعلی نازل میگردد و باطل را گنجایش ندارد و لا اثمیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه و تمسک بر آن از فرائض ایمان است لیکن اتباع آراء حکماء بر ذمه های قوم لازم نمی باشد مگر آنچه اولی و افضل بوده بشرطیکه مخالف شرع الهی نباشد. این است آنچه او نسبت به نبوة ذکر نموده بود و این مسئله به آنچه علماء امت اسلامی اتفاق دارند موافق است لیکن «حسن فهمی افندی» حق را باطل و نمود ساخت تا او را از کار و اعتبار اندازد پس به مردم اشاعه داد که شیخ جمال الدین گمان دارد نبوة صنعت است و برای اثبات این دعوی میکند که نبوة را در لفظی که تعلق به صنعت دارد ذکر نمود

• طعمون شدن جمال الدین

ترقی این خطاب را شیخ الاسلام نمیخواست زیرا در دل خود نسبت به جمال الدین بغض و حسد داشت پس او را در عقیده متهم ساخت و بعضی جرائد را به یاد آوری این هنگامه تشویق داد و چندی از واعظین را در مساجد بر خلاف او گذاشت سید جمال الدین خواهش محاکمه شیخ را اسلام را مینمود لیکن بعضی دوستان او را از این مطالبات باز داشته توبیه تامل نموده میگفتند که در اثر طول زمان واقعه محقق خواهد شد و این دسائس بی اثر خواهد ماند مگر سید جمال الدین خاموش نشده جنگ قلمی در بین ایشان سر گرفت و بعضی از ارباب جرائد آزاد دور سید جمال الدین فراهم گردیدند

در بین هنگامه قضا هر کردید تا که حکومت بطرف فداری شیخ الاسلام حکم اخراج سید را نمود تا محیط آرام گردد لیکن این تخم اصلاح را که سید جمال الدین کشت نموده بود در ترکیه سبز گردید جمعیت اصلاحی ترکیه که از افراد بزرگ مملکت مرکب بود اصلاحات دینی را خواست نمودند و موجب حرکت سیاسی گردید که در ۱۸۷۱ بدست مدحت یا شصورت انقلابی را تولید نمود و بر اثر آن ترکیه در قطار ملل را قیام بحساب آمد و همین مسئله باعث گردید که در خاک مصر تحت آسمان صاف آن چندی برای عملیات خویش توقف نماید.

جناب مولانا منصور انصاری از جناب مولانا محمود الحسن شیخ الہند روایت میکنند زمانی که بین شیخ الاسلام ترکیه و سید جمال الدین اختلاف نظر به عمل آمد از دربار خلافت خواست نمود که استفتاء این امر از علماء هند توسط دارالعلوم دیوبند بعمل آید حکومت ترکیه اصل بیان او را به دیوبند فرستاده استفتاء شرعی خواست در آن آوان مفتی دیوبند مولانا عزیز الرحمن مرحوم بود جواب به قلم او شان تحریر گردید به خدمت سلطان فرستاده شد از روی آن ثابت شد که گفتار سید جمال الدین درست است از دربار خلافت با اثر جواب کافی قسطلانی شرح بخاری طبع جدید استنبول را که بار اول طبع گردیده بود به کتابخانه دارالعلوم دیوبند هدیه فرستاد که در کتابخانه دیوبند تا حال موجود است و بر آن این عبارت تحریر گردیده است و حضرت مهمم صاحب دیوبند همان روزی که در کابل به منزل بنده تشریف آورده بودند این مسئله را تا کید نمودند علو تأفرمودند که بار دوم من با دارم که از طرف سلطان عبدالحمید خان برای کتابخانه دارالعلوم ذریعہ قوسل ترکیه هدیه آورده شد و جناب قوسل در وسط کتابخانه استاد بود و من میدیدم که کتاب را به حضور حضرت والد محترم که مهمم دارالعلوم بود تقدیم فرمودند که تا حال در کتابخانه دارالعلوم وجود دارد گو با سلطان عبدالحمید خان سنت خلیفہ سابق را تجدید فرمودند و بر کتاب تاریخ اهدا موجود است.

آقای سید جمال الدین در مصر

جمال الدین در افغانستان وطن عزیز خود که قضا را مخالف خود ملاحظه نمود به اراده حج تا فله از وطن برآمده در اثناء سفر حج مدت يك ماه در هندوستان توقف نمود و انگلیس ها از هندوستان بسوی سویراخراجش نمودند مدت ۴ هفته در مصر به تدریس پرداخته در اثر مسلمان شدن یکنفر نصرانی حکومت آنجا امر اراجش را صادر نمود و در حالیکه از مصر بطرف حج عازم بود



شاه اسمعیل خد یو مصر

سلطان ترکیه به استنبول دعوتش نمود در استنبول بواسطه مسئله شیخ الاسلام که علاوه بر مصائب سیاسی موجب صدمه روحانی او هم گردیده بود بسوی مصر اراجش نمودند و ادیب اسحاق شاگرد مصری او می نگارده که بعد از مسئله شیخ الاسلام از ترکیه به حج بیت الله شریف

تشریف بردند و از آنجا به مصر عزیمت نمودند زیرا در سفر حج زیارت پاشای یکی از وزراء مصر هم در آن آوان به اراده حج بیت الله در حجاز توقف داشت بنا بر بعضی مو جبات بین ایشان مؤدت دوستی بر و کار آمد و بدعوت او عازم وادی نیل گردید

قدر دانی ملت و حکمران مصر از جمال الدین

در اول محرم ۱۸۷۱ ع ۱۲۸۸ هـ وارد مصر گردید و سید اراده اقامت دور دراز در مصر بسداشت لیکن از طرف اهل اسی مصر و حکومت مصر اجلال و اکرام زیاده از او به عمل آمد

تاریخ حرکت قومیه از عصر اسمعیل بیان می نماید که از ریاض پاشا وزیر حکومت اسمعیل پاشا خدیو مصر توقع نمی رفت که سید جمال الدین این قدر مهربانی نموده و از طرف حکومت برای او یک مقدار کمی از بیت المال و طبقه مقرر نماید زیرا آنها میسدا نداشتند که سید شخص متملق نمی باشد و تأثیر در وس دینی دعوت وطنی او را در دل اهالی بسیار مقرر دیده و حکومت استبدادی روادار نمی باشد که امداد همچو رجال را نموده سیاست او آزاد گذاشته شود با وجود آن بدون گذاردن خدمتی بدوش او (۱۲۰) بودند طلایی و طبقه سالانه برایش مقرر فرمود

چون اسمعیل پاشا یک شخص علم دوست بوده به نشر و اعانت معارف هائل بود پس شخصیت ممتاز علمی سید جمال الدین و شهرت او در حکمت و فلسفه و تیرا و در سیاست و خدیو مصر را بر این واداشت که از بحر علم و فضل او بر اهالی مصر فیضانی برسد و حقیقت این است که اسمعیل فرصت خوبی در پیشرفت ساحه عرفانی مصر بدست آورده بود و توقف سید جمال الدین در مصر به اندازه مو سه های عالی عرفانی که بدست خود در مصر افتتاح نموده بود مفید ثابت گردید و خوف اسمعیل پاشا خدیو مصر از سید جمال الدین در حدود (۱۸۷۱) ازین جهت نبود که مداخلت های اجانب در آن آوان

در مصر وجود نداشت و خدیو به مراجع حکومت خود رسیده بود و با اقتدار نام در قلمرو خود فرمانفرمائی داشت مجلس شورای وارباب جراند طرفدار او بودند و اینکه او میخواست قوانین وضع میشدند و بهلهجیکه میل او بود جراند نشریات مینمودند و او را ستائش میکردند سید نیز خارج علم و ادب اقدامات نمیکرد تا که در ۱۸۷۵ مداخلت های اجنبی آغاز گردید هنگامیکه خدیو سید را در مصر اجازه اقامت داد نه از داخل خوف داشت و نه از خارج.

مد اخله سید در سیاست مصر

بهمینکه بدست سید در مصر صورت گرفته است نهضت علمی و ادبی بوده و در جنبه سیاسی فقط سال ۱۸۷۶ مداخلت نمود اما نه بر علیه شخص اسمعیل یا شا بلکه بر علیه مداخلت های اجنبی که از آن لحاظ اقدامات سیاسی را شروع نمود.

اسمعیل یا شا با حکومت ترکیه خیال عمری داشت زیرا سال ۱۸۶۹ در کنفرانس عمومی پاریس بحیث یلش زمامدار مستقل معرفی شده بود و راضی نمیگشت که مصر زیر اثر ترکیه زندگانی نماید بنا بر آن با حکومت آستانه هم چشمی و مسابقه داشت زیرا اینکه شهرت سید جمال الدین را ملاحظه نموده و دانست که او مجموعه اخلاق حسنه است و قوه سیاسی بزرگی دارد به سلاطین روزگار فروتنی نمی نماید و بمردم و انمود می ساخت که زمامدار مصر در معارف پیروری بلند تر از زمامدار آستانه است و فناء مصر برای اصلاحات مستعد تر از فضاء ترکیه است پس فیلسوف افغانی را به این واداشت که در مصر احیاء معارف نماید سید جمال الدین توانست که رساله خود را در شاگردان مصری اشاعه دهد.

روزانه سه صد نفر طلاب به منزل شخصی سید حاضر میکردند و استفادهمیکرشتند
و این سه صد نفر شاگردان دیروز از چشته ترین رجال فردا گشتند و از نواح مصر
شدند سید جمال الدین از روی معلومات سیاسی خویش در نظر شیوخ از هر منزلت
خوبی داشت لیکن از روی اطلاعات دینی او شان را جلب کرده نمی توانست اما طبقه
کلام پویش که از تمدن اروپا متأثر گشته به حضو رسید آمد و رفت داشتند و بر علاوه
نزد معلمین مدارس و ارباب مناصب عالیة قضاء و رؤسای مصالح حکومتی با وجودیکه
الشریه ایشان فارغ التحصیلان از هر بودند نظریات دینی سید خیلی مقبول بود
درین روزها شاملین از هر عبارت از دو طبقه بودند. (۱) طبقه جامد و محافظه
کار (۲) طبقه تجدید پسند.

رجال بیدار از هر وقتیکه دیدند شیخ مسائل مذهبی را طوریکه از ناحیه نقل بیان
می نماید از جنبه عقل نیز بر آن روشنی می اندازد دانستند که دروس او با دیانت هیچ
تصادم ندارد پس او را وادار ساختند که در فن کلام و حکمت نظری و طبیعی و عقلی
و هیئت و علم تصوف و اصول فقه اسلامی تدریس آغاز نماید

ارمغان عرفانی جمال الدین به مصر

شیخ محمد عبده می نگار د که خودم در اثناء تحصیل با آثار علوم عقلی
بر خوردم و به آن میل پیدا کردم لیکن کسی را نمی یافتم که در آن معلومات وسیعی
داشته باشد پس در تفکرات قدم لیکن از هر که می پرسیدم جواب میدادند که علماء کلام

تحصیل این علوم را حرام پنداشته اند من تعجب می نمودم که چرا حرام گفته اند و چرا
مردم در فتوای او شان تحقیق را بکار نبرده اند بعد از تفکر بسیار دانستم آنکه
چیزی را که انسان نمی داند آن را دوست ندارد و بطوریکه انسان برگ های
عقاب را بحدود به تلخی حنظل نمی فهمد .
درین فکر بودم که افتاب حقائق برافق مصر در خشد و دقیق ترین مسائل



سید جمال الدین در مصر بین سنوات ۱۸۷۱ الی ۱۸۷۹ میلادی

کشف گردید یعنی افتاب مشرق زمین سید جمال الدین مملوع نمود و بر او میوه های علم
را دائم می چید از او شان درخواست تدریس این علوم را نمودم بجا مرحمت خود را
از زانی فرموده و در درس و تعلیم دادند که آنرا واردات در تجلیات
نامیدم محمد سلام مدکور می لنگارد که امام محمد عسید و سید محمد

کتاب زو راء دیوانی که در تصوف است با شرح قطبی بر شمسیه و مطالع وسلم العلوم
در منطق و هدایه و اشارات و حکمه العین حکمه الاشراق در فلسفه و عقائد جلال دوالی
در توحید و تلویح و توحید ضیح در اصول و جعیمینی و تذکره طوسی در هیئت
از سید تحصیل نمودم .

و بعد از این سال سعد ز غلول در ازهر دا خیل گردید و نزد سید آمد و رفت
داشت در اثناء این ملاقات ها مبادی حریت و اصلاح را از ایشان تحصیل نمود
و در حرکت اصلاحی که با اثر القاءات سید در اثناء درس به طلبه
شروع گردیده بود دا خیل شد .

طرز تدریس سید

سید جمال الدین زمانیکه برای تدریس می نشست در موضوع هر مسئله که تحت درس
بود یک بیان مفصل بصورت شفاهی تقریر میکرد
بعد از آن چون عبارت کتاب خوانده می شد جمله جمله را به بیان خود تطبیق
میداد در مقاماتیکه کتاب به آن مطابقت نمیکرد و جو هات کمزوری کتاب را
ایشان میداد و رای خود را به دلائلی که ترا دو مو جود بود تقویه میکرد .

مطالعات جمال الدین

جمال الدین مهمترین مؤلفات عربی را به همین اصول درس گرفته بود و به همان اصول
درس میداد و هکذا کتب جدیدیکه در علوم مختلفه به لسان عربی نوشته شده بود
درس میداد .

روزی سید جمال الدین از شاگردان خود خواست کرد که در موضوع حریت مضامینی
بنگارند چنانکه مضامین را آوردند مضمون سعد ز غلول را پسندیده گفت این است

مقصود من این نکارش مرا امید واری سازد که نهضت حریت خواهی مصر از نا حیه نگارشات خوبی ترقی خواهد کرد سید به این اوضاع خویش دل مصری هارا از خود ساخته به کلام شیرین و تعلیقات مفیده خود که بر موضوعات مختلفه می نمود حکمت خود را بر عموم حضار مجلس نثار می نمود ذهن مصری هارا به راه تفکر و طرز استنباط و استنتاج سوق داد .

سید جمال الدین فن تحریر و نویسنده گی را در مصر بسیار کمزور میدید بدو ن چند نفر نویسند ه که آنها هم به عبارات مسجع تحریر نموده با بعضی کتب علمی را تصنیف میکردند دیگر اشخاص و جود نداشت لهذا سید جمال الدین شاگردان خود را به تحصیل علوم ادبی متوجه ساخت در مدت کمی عده یادی از نویسند هادر مصر تهیه شدند که عبارات سید جمال الدین را نقل می نمودند و در اطراف آن تشریحات داده به جرائد میسر دهند در عروه الوقی ورد دهرین و رسائل دیگر سید که آثار باقیه فضیلت اوست بمقالات قابل نقل دارند که تذکار همه موجب ضخامت کتاب میگردد و کتاب به ضخامت می انجامد لهذا دومقاله او که شیخ محمد عبده علاوه بر اثار مذکوره نقل نموده است خلاصه مفاد آن ذیلا آورده میشود زیرا احتیاج امروزه ما به این دو موضوع تربیه و صنعت بعدی ضرورست که برای آنها مجالس مسلسل منعقد باید ساخت .

مفاد مقاله تربیه

سید مینگارد که اجسام ذیروح حیوان و انسان مثل اجسام نباتی محتاج تغذیه و تغذی میاشند بطوریکه نباتات از ترکیب عناصر تکون یافته و در اثر غلبه یکی بر دیگری اعتدال مزاج نباتی برهم میشود هکذا تکون مزاج حیوانی و انسانی محتاج حفظ اعتدال عناصر است

اگر یکی از این عناصر برخلاف دیگر سبقت و غلبه جوید مزاج انسانی و حیوانی نیز مثل مزاج نباتی به فساد و هلاک می انجامد.

برای کشت و زراعت نباتات زمین صالح و هواء مناسب از روی تجارب زراعت پیشه گان لازم می باشد و هر نبات از عالم نباتات اصول پرورش جدا گانه دارد که در نشو و نما و حفظ آن از سردی و گرمی و هوای آلوده مناسب باید کوشش شود و متخصصین این فن نسبت به تجزیه زمین و کیفیت جوی مناطق و استعداد کیمیاوی اراضی و مواد تغذیه و تغذی آن معلومات مسبوکی را بیان میکنند. هکذا بیطاران از تاریخ طبیعی حیوانات و اقسام آن و طرز زندگی و حفظ صحت او شان بحث می رانند و در اعاده صحت آنها تدابیر علمی و معالجات فنی خود را ایراد می نمایند.

هم چنان برای حفظ اعتدال جسم انسان اطباء از خواص ادویه و اغذیه بحث می رانند و گرمی های غدا و دواء و پرهیز و حفظ بدن از سردی و گرمی و محافظه اندازد گرمی و سردی هوا را به محتاجان تعیین می نمایند.

مریض طوریکه به علوم و تجارب عملی طبیب محتاج است هکذا به شفقت و رحمت همت و ابتکار او محتاج می باشد زیرا اگر طبیب لائق باشد اما شفقت خود را دریغ دارد و احوال مریض را بطور لازم معلومات نگیرد یا حالت اقتصادی او را مدنظر نداشته باشد و به عدم وصول حق از او منحرف گردد یا اهتمام حال او چون مالداران نماید و یا از بی علمی خود در تعیین اغذیه و ادویه او خطاء شود از بودن چنین طبیب نبودن آن خوب است زیرا این سفیر ملک الموت مریض را به راه هلاک سوق می دهد و در فقدان این چنین شخص طبیعت طبعاً مدافعه مرض می نماید مریض از حمله بی علاج نسبت به مریض ها بلکه آله دست اطباء جاهل و معالجه بین سنگدل و طماع

میگرداند و در صحت می یابند و چنین اطباء با آله دست اعداء مریض میشوند و به مریض زهر می خوراندند یا در اعمال علاج و یا در سوء معالجه او را به راه مرگ سوق می دهند.

طوری گاین حیات صوری محتاج علاج و محافظه اعتدال مزاج می باشد هکذا حیات معنوی بک قوم به معالجات روحانی ضرورت دارد تا بین تیز بر و امساك ' خوف و جرأت نقطه اعتدال را محافظه نمایند اگر قوه جرأت از انسان مفقود گردد در تجاوزات مودی ها و متجاوزین انسانی و حیوانی مدافعه بعمل نیامده و شخص عرضة هلاک می گردد.

بالعکس اگر حس خوف مفقود گردد از تهور بی جا خود را به مخاطراتی می اندازد که بدون تصور بیک منفعت به وادی هلاک روان میشود.

برای حفظ اعتدال مزاج روحی با طباء روحانی ضرورت می افتد تا حدود بخل و تبذیر را معر فی نمایند زیرا خاندانها طوریکه از تیز بر فقیری کردند همچنین از دست امساك اتفاق پدر و پسر زن و شوهر برادر و خواهر برهم میشوند غذا و لباس ضروری که حفظ حمت را مینماید بر آنها نداده آخر کارشان به بی اتفاقی منجر میگردد خاندانها بر باد میشوند اطباء این ملکات و حکماء تربیه می گویند که افراد انسانی را به حدود اعتدال معر فی می نمایند درین حکماء مثل طبیب بدنی علم ' حذاقت ' تجارب ' دلسوزی ایثار ' ضرور است اگر این هارا نداشته باشند عدم وجود آنها بهتر است.

معلمین و واعظین ' خطیبان ' مصنفین نویسند های جراند همه و همه ازین طبقه مردم اند.

اگر در ایشان اوصاف طبیب بدنی نباشد عدم آنها از وجود بهتر است و اگر به این صفات موصوف باشند قدر دانی این طبقات و احترام ایشان از فرائض اولی جامعه است.

طوری که بدن از تغلب عناصر داخلی رو به هلاک می گذارد از تغلب حوادث
کولی خارجی نیز به معرض فناء می رسد مثلی که بدن را گرمی و سردی دفعتاً
از کار می اندازد همچنان مقصدین اتحاد و اتفاق سلامتی مزاج اخلاقی جامعه را
بر هم می زنند و جلوگیری او شان از وظائف اطباء و روحانی است
شیخ محمد عبده می نگارد که حضرت استاد محترم بعد از توقف بیشتر
از یکسال بسوی تدریس مائل شده شرح اشارات ابن سینا را درس می داد
این کتابی است که مدت هزار سال در شرق تحت تدریس قرار یافته است لیکن ازان فائده
عملی نه گرفتند عین دروس او به غرب انتشار یافت و آنها به اصول این کتب فروع را
مرتب نمودند سید در اصول و فروع آن تطبیق می نمود و یک مقاله صناعیه جامعه
اساس نظریات بلند خود بیان نمود که در روزنامه های جهت تعمیم فائده نشر گردیده است

مقاله صناعیه

ثابت است که انسان از جمله حیوانات زمین است
طوری که چینی ها و ایرانی های قدیم که انسان را فرزندان آسمان میدانند نمیانند همین
انسان ادوار حیاتی خود را به ترقی پیموده از مشاهده اکتشافات افریقا و اهالی
جنگل نشین آن ثابت میشود که انسان نمی تواند در اول و هله لباس خود را
تهیه و دفع تجاوزات درند ها را نماید

چون حضرت خداوند جل شانه انسان را عاجز و محتاج خلق نموده است و تمام
لوازم حیات او را از خارج بدن او تهیه مینماید و ما بحتاج او بدون حاصل نمیشود
مگر به رحمت زیاد لهذا قوه عاقله را برای او مرحمت فرموده است و این قوه عاقله
را به تعلیم مدرسه و جود انسانی مقرر نموده است چون عقل از زندگانی نبات و حیوان
استفاده کرده لهذا نبات و حیوان بر انسان سابقه استادی دارند زیرا انسان
در طرز زندگانی پیرو آثار ایشان است و جواهر حکم فعلی و انفعالی ایشان را برای

خود چیده و در این تحصیل تدریجاً ترقی نموده گاهی به مقصد اصابت نموده و گاهی خطاء کرده گاهی حق به او کشف گردیده و گاهی پوشیده گشته و عوائق قدری و ارادیه مانع آمده از درك حقائق او را گاه گاه باز داشته است.

و احیاناً جاذبه ها او را به اطلاع مصالح حیاتش جذب نموده به آثار عجیبه و احوال غریبه آن برخورد است و انسان کوتلهای سفر تفکر خود را بیموده و پیرده های جهالت را از روی تحقیقات خود برداشته و در تمام این امور از ضرورت و حاجت اطاعت نموده است اجزاء کائنات استفاده نموده تفنن در فنون و اختراع صنائع را نتیجه از این مطالعات است بوقتی او را در چاه اوهام انداخته و دستهای او را به زنجیرها، عادات ناقصه و افکار ردیه بسته و لایهای اعتقادات سخیفه را به پای او در آورده است

لیکن در تمام این تشیب و فراز افکار صنائع کمر او را بسته کرده است زیرا او را اثر صنائع آنچه به حیوانات و نباتات از موهوبات الهی مرحمت گردیده انسان بواسطه قوه عاقله بدل آنرا از خارج بدن تهیه می نماید و از هیچ صاحب شعور بهیچ شیده نیست که صنعت با فندکی قائم مقام قوه مدافعه پوست حیوانات است که انسان به قوه این صنعت از پوستهای درشت و موها و پشمها سردی و گرمی را دفع می نماید

و همچنان آهنگری صنعتی است که کارنول های طیور و پرنده ها و دندانهای درنده ها را می نماید که انسان را از دشمنان خویش به قوه آن مدافعه بعمل می آید. و قتیکه طبیعی بودن هم چه کمالات در وجود نبات و حیوان روشن شده و در وجود انسان از روی احتیاجات کسبی هم لازم میشود. پس با اساس تقسیم حکماء اهمیت صنائع را بیان می نمایم.

صنعت در موضوع خود يك قوه را نسخه فاعلی با يك فكر صحيح مثل غرض محدودا لذات است

و قوه فعلی در معلم و قوه انفعالی در متعلم از جمله قوه فاعلی است و قوه تاثر و قبول
صنعت گفته نمیشود لهذا قید قوه فاعلی لازم است .
و قوه فاعلی زمانی صناعتی شده می تواند که این قوه در موضوع خود را سخ
باشد و اعمال بصورت دائمی بوضعیت منتظم ازان صادر شود .
و قوه حالیه که آنا فانا پیدا میشود و زائل میگردد صنعت گفته نمیشود و
تا زمانی که فعل آن زیر سیطره فکر نباشد هم صنعت نیست مثل تأثیرات طبیعی اشیاء
از قبیل قوه سوزانیدن آتش یا قوه امتداد دهنده حرارت و جمع کننده برودن .
که صنعت بشمار نمیرود و اگر فکر صحیح نباشد مثل سوا فسطائی ها
که از تمام بدیهیات منکر است یا اینکه دارای غرض محدود الذات باشد
مثل اعمال بک جدلی که با هر چیز از راه جدال پیش آمده و تردید
هر دلیل را می نماید و تمام فکر خود را در ازاله بر این دیگر ها صرف
میرساند این نیز صنعت نیست زیرا نیکه در وجود کلی عالم نظر شود انسان
به علم یقین می داند که اکثر صور و کمالات آن زیر اثر قوای طبیعی و احساسی
است از قبیل تشو نماد دفع و جذب با طلب غذا و کر یغتنن اراشیائیکه بدن را اذیت می رساند
اما عموماً فعال کوئی به ترتیب عقلی مرتب می باشد و مقصودها از ترتیب عقلی این است که
غایات و مقاصد ازان مدنظر باشد تا فوائد کما لیکه نظام کلی را محاطه می نماید بدست آید
زیر عقل بر خلاف حسن اول کلی تمامی را می بیند بعد ازان بسوی جزئی
ندرجی ترقی می نماید نه برعکس آن .
طوری که زنده گانی بدون غذا و لباس انجام نه می پذیرد و غذا و لباس جز
از زراعت و انگری و تجاری صورت نه می بندد و نان بدون آسیا کردن و یغتن بدست
نمی آید هکذا حیات اجتماعی بدون صنائع قوام نه می یابد حیوان قوای دافعه
و جاذبه را در بدن خود از انسان کاملاً ندارد لهذا برای بقا نوع خود
بدون تناسل دیگر خدمت کرده نمی توانند .

و آنهم در اثر میل طبیعی است و تازمانی که طفل را محتاج می داند محبت فطری به خدمت
اوسائق می باشد و بعد در اثر کمال از احتیاج پدر و مادر بی پروا می شوند . و حیات
اجتماعی خود را محافظه کرده می توانند .

انسان چون محتاج است برای رفع احتیاج خود هر يك بدیگری خدمت می نماید
و از يك دیگر استفاده می جوید .

و هرگاه این وظیفه را بجا آورد در حقیقت وظیفه عضویت خود را بجا آورده و عضو صالح
جامعه بشمار میرود و اولاد در جمله شل ها و کور ها محسوب میشود این چنین اعضاء معطله
را قطع باید کرد در بار گناه الهی و بیشگاه مردم تناسب و سلامتی اعضاء بجای
مرغوب است که هر شخصیکه فاقدان باشد در نظر مردم از اعتبار می افتد

زمالیکه اعضاء بدون اختیار از کار معطل می باشند بی اهمیت میگردند و اگر
خود را قصد اعضاء معطل بسازند پس لایق است که چنین اعضاء جامعه از جامعه
بریده شوند ایشان چون اباحی ها محصول دست دیگران را برای خود مباح می
دانند و خود هیچ يك فائده نمی رسانند اگر اباحی ها و تکالی ها در جامعه ترقی
نمایند جامعه رو به خرابی می گذارد و اباحی ها اگر دست بیابند جامعه را متحل
میگردانند و بدون لوازم فوری صنعتی در جامعه نخواهد ماند .

در حیات اجتماعی این چنین طبائع به منزله جذام و دیگر امراض ساریه است در اثر این
امراض لابدی است که عضو مریض قطع شده داخل آتش شود تا بدیگران سرایت نه نماید .
فساق و فجار جامعه اگر چه اباحی نمی باشند اما در بینکاری پیشوای کاهلان دانسته
میشوند لهذا چنین فساق را به کار مجبور باید ساخت اگر چه به تعذیر باشد مجاین و ابلهان
و غیره چون قوم مدبر عقل ندارند و اشخاص ناقص الاعضاء آلات کار ندارند پس
ایشان و معذور را نباید تعزیر داد این قدر کافی است که از دل ها ساقط معذور اند .
میشوند و بعض کاهلان بینکار بنام توکل استناد می جویند و کشکول گدائی را بدست
گرفته حجاب مروت را دور انداخته می گردند .

و رجال بی کاری که با اسباب حیات مقابله دارند و به توکل کاذب تکیه میکنند
و معنی حقیقی توکل را نمی شناسند و گمان بردمانند که توکل عبارت است از
معارضه با سنن الهی که در مصالح عباد او تعالی جاری آمده.

و این را قتل و انقطاع از عالم ظاهر می نامند با جسود بکه کشکول کفاف را
گرفته پرده قناعت را دریده اند ایشان به منزله موی زیر بغل میباشند از
تکالیف آن بدون رحمت کشیدن و جلب عفوئتها در صورت گذاشتن آن فائده
دیگری متصور نمی باشد.

ازالۀ این مویها و پاک کردن هیئت اجتماعی از کثافت آنها مناسب است
این صنایع بر دو گونه تقسیم میشوند اول آنکه ضروری اند دوم غیر ضروری
و ضروری باز دو قسم اند قسم اول فائده عامه دارد دوم فائده خاصه باز یا ششم
این فوائد می باشند و یازیب دهند.

قسم اول آن چون انگری است که سائر اهل حرفه به آن احتیاج دارند
قسم دوم آن چون فن برش کردن لباس است

و قسم ثالث آن که ضروری است و فائده عامه دارد غایه و مقصد آن نفع جامعه
انسانی است مثل آن حکمت است که قوانین را وضع می کنند و راههای حیات را توضیح
و تشریح کرده و سائر نظامات را ایجاد و حدود سائر امور را تعیین می نماید و حدود
فضائل و رذائل را روشن می سازد و این صنعت از جمله کمالات عقلی و خلقی است
که به عبارت مختصر آن را حکومت عادلانه میگویند

قسم چهارم آنست که واسطه امور خیریه باشد غایه این اشیا به مادیات نفس
انسانی می رسد لیکن به آن راجع می شود و قسم پنجم آنست که فائده آن بسیار
می باشد چون نجاری و تجارت و ششم آن چون شکار کردن است و هفتم آن
طبابت است که متمم اعمال و قوای حیوانی است و مساعد اتمام وظائف آنها

می باشد و هشتم چون رنگریزی و نقاشی و رنگ آمیزی است و اگر این مردم مهمل گذاشته شوند و این امر را پیش به برند روی مردم را از کسارها باز خواهند گردانید دام های مکر و فریب را به گردن آویخته لنگ های خدعه و فریب را کشال کرده عصای شر را در بغل گرفته جام طمع خود را ازان پر خواهند کرد نفوس ایشان از اخلاق فساد و دوست داشتن ریاست کاذبه و طلب دنیای دنی ' و حسد و حقد و عداوت ها از هر جهت مملو خواهند شد و این اخلاق خود را زیر پرده تلبیس خواهند پوشانید و بعد ازان خواهند گفت که دست های خود را زیر این پرده ها در آورید تا اموال مردم را بر بایند .

الحاق این مردم با با احتی ها لازم است و به هر ذی شعور واجب است که ریشه این چنین افراد را بکنند تا افکار عوام را فاسد نسازند و و با آن این فساد بر علیه عام و خاص ثابت نیاید .

پس شرافت هر صنعت با اندازه عموم موضوع و غایه آنست اشرف ترین جمله صنائع صنعت حکمت است که عبارت از سیاست باشد و اهنگری اگر چه عام المنفعه است لیکن بمقابل حکمت حیثیت خادم به مخدوم دارد .

از گذارشات فوق مجاهدات علمی او معلوم شد که شفاها و قلماً و بیافا و تحریراً مردم را به سوی علم متعرج متوجه می ساخت

حالا قدری از خدمات سیاسی او بحث می رانیم چون اوراق تخمین شده ما کمتر مانده لهذا احوال ما بعد را بصورت بسیار موجز ذکر می نمایم زیرا مردم از شرح حال سیاسی او اضافه تر خیر دارند و اگر موقع بدست آمد در تالیفات ما بعد بشرط توفیق ازان ذکر خواهد شد انشاء الله چون معر ملعبه سیاست اروپا گشته بود و دست خارجی ها اوضاع معر را چنان به خرابی رسانیده بود که حکومت از بحران اقتصادی بسیار به مشقت بوده اسماعیل پاشا جنرال قونسل

مصر جنرال استانت را واسطه ساخت که از حکومت خود يك نفر متخصص امور مالی را برای وزارت تجارت مصر استخدام نماید وزیر خارجه انگلستان جواب داد که خواهش تحریری نماید اسماعیل پاشا قبول نمود بعد از آن انگلیس ها اسهام کانال سوئز را از مصر خریداری نمودند و جریده نائمز لندن نشر نمود که این دشوار است که حکومت انگلیس در خریدن اسهام سوئز طوری فکر نماید که علاقه انگلیس ها در مستقبل از مصر جدا باشد .

و عقب آن انگلیس ها يك هیئت را برای وسیت کردن در امور مالی مصر فرستادند چون اسماعیل پاشا به قرض گرفتن محتاج بود آن هیئت را قبول کرد و فرزولسن انگلیس ناظر مالیه و موسیودی بلنیر فرانسوی ناظر اشغال مقرر شدند و نور پاشا رئیس بوده اما سلطه ناظر های اجنبی داشتند از این رهگذر نفوذ اجانب اعم از اینکه بر عوام باشد به رئیس خود شان قائم بود .

در این آوان سید جمال الدین رئیس جمعیه ماسونی بود و جود او را حکومت خطرناک می دید زیرا سید جمال الدین بعد از آنکه اوقات اول روز را در خانه خود می گذراند در وسط روز به قهوه خانه می آمد و در ضمن تقریر خود عوام و خواص را که به دور او فراهم میشدند تبلیغات می نمود که وطن شما زیر خطرات چاره آن را باید کرد و دست اجانب را کوتاه باید ساخت چند نفر از شاگردان و مخلصان او در مجلس شوری انتخاب گردیده بودند و جرأت و جسارت را از سید فرا گرفته بودند بار بار در مجالس همین مسئله را تکرار نمودند بار ها مجالس شوری منحل شد اما اخیراً نائمز لندن در این موضوع نوشت که مجلس شورای و کلا ، مصریایی محافظ را تشکیل می نمایند و ناظر های مصری و اجنبی را اراده خود می سازند و آنها را به پیشگاه خود مسئول و در اعمال او شان تصرف می خواهند و کلا فی الحقیقه حکومت مسئول بنام رابه حکومت مسئول فی الواقعی تحویل می دهند

زما لیکه اسماعیل پادشاه از یک طرف فشار اجانب را می دید و از جانب دیگر
تمائل ملت را به ازاله او مایل . خودش بسوی ملت میلان نموده او شان را موقع داد
زیرادر این اوان فقر مالی بحدی رسیده بود که دهقانان مصر سر خود دستار و در جان خود
اضافه از پیراهن نمی دیدند زنها ابراق های طلائی و نقرئی برای سود خوران به بازار
می آوردند جمعیت فراماسونی که زیر اثر سید بودند از مجاهدات او شان مال و ارضه اروپا
در مصر به مصرف نمی رسید و جمعیت های دعوت نصراست کار را پیش برده نمیتوانستند
علاوه بر آن سید اراده داشت که در تمام ممالک اسلامی تحریک انقلاب بر علیه
دول استعماری تولید نماید .

لیکن شیخ محمد عبده گفت که اول دول اسلامی را بیدار باید ساخت تا بتواند
استعمار طلبان را از ممالک خود بکشد در وحدت اسلامی نظریه سید قرار فوق
بوده اخیر به رأی شیخ آمده ازین ناحیه در راه وحدت اسلامی اقدامات شروع
کرد در یک مقاله از مقالات عروفا لوفقی می نگارد که ای مسلمانان از ادرته الی
پشاور حکومت شما معتد است با هم یک دست شوید بعد از آن حکومت ایران را
دعوت داده که ای برادران ایرانی شما برای اسلام بسیار خدمت ها کرده اید
امروز لازم است که دست خود را به برادران افغان خود دراز کرده اتحاد نمائید
و درین اتحاد سبقت کنید بعد از آن به برادران عرب و برادران ترکی خود دعوت
اتحاد داده است .

سید جمال الدین که ذوق سیاست داشت برای نجات مصر از مداخلات اجنبی داخل
مجلس ماسونی که تابع شرق فراسه بوده داخل گردیده بود و اخیراً به ریاست مجلس
فائز گشته بود از شاگردان و ارادتمندان او سه صد نفر اهل علم و اهل قلم داخل شدند
از روی گذارشات سید در هند و محاربات برادران قومی او با انگلیس ها معلوم
میکرد که با انگلیس ها عداوت داشت لهذا در جرائد مصر و در محافل بر علیه

حکومت انگلیس مظاهرات می نمود و این روبرو به حکومت انگلیس نا گوار افتاده و مستر کلا دستون شخصاً به ازاله اقتدار او متوجه شد قونسل انگلیس حکومت مصر را به این وادار ساخت که رجال خود را در مجلس داخل کرده مجلس را متفرق سازد در خلال این احوال اوضاع مصر خیلی پراضطراب بود تبعید سید به هند خد بوسابق مصر توفیق یا شا سید را با ابوتراب خادم افغانی او که سید او را حکیم امی میگفت ۱۲۹۶ بسوی هند تبعید نمود در این آوان در مصر مسئله عرابی یا شاسر کار آمد بنابر آن سید را از حیدر آباد دکن به کلکته فرستاد بعض میگویند ابوتراب چندی در مصر محبوس ماند .

زمانیکه سید در حیدر آباد دکن بوده مولوی محمد واصل یکی از دوستان او به سید مکتوبی فرستاده حقیقت بیچر و کیفیت بیچر بهار را بر سید سید او را جواب مفصل داد و علاوه بر آن رساله در خصوصی رد دهر بین به زبان فارسی در حیدر آباد تالیف کرده نشر نمود و در اوقات توقف در کلکته بعض محافل زمام ریاست بدست او بوده یکی از منطوق های غراء او که در یک محفل بزرگ برادران هندی بیان داشته بود یکی از جرائد هند سال ۱۳۰۴ شمسی نشر نموده این بنده عاجز مدیر انیس دران آوان جریده شریفه اتحاد مشرقی جلال آباد را اداره می نمود در شمار های همان سال نشر گردانیده که خیلی متنازم که حریق جلال آباد در زمان انقلاب اداره اتحاد مشرقی سوخته مجله هائی از آن فی الحال حاضر نیست که نطق موسوف از روی آن اقتباس میشد .

بعد از آنکه تصادفات فوج انگلیس در مصر خاتمه یافت سید را اجازه داد تا هر جا که میخواهد برود .

سید برای اقامت خویش لندن را انتخاب نمود و به شا کرد رشید خود شیخ محمد عبده به شام مکتوب فرستاده نوشت که من اراده لندن دارم و از انجا به پاریس خواهم رفت مکتوب خود را با اداره جریده الشرق والغرب یا در جای موسیو بلنت

[illegible]

مکتوب تاریخی ۲۳ ستمبر ۱۸۸۳ میلادی
 که جناب سید جمال الدین افغان به شیخ محمد عبدہ در
 خصوص اطلاع در وقت عزیمت به لندن نگاشته است .

بهمن بنرستید و شاد را هم لازم است که به فرانسه بیایید گراور این مکتوب را در صفحه
مقابل بخوانید :

سید در لندن و پاریس

سید ابتداء به امریکا رفته در اطراف قوانین مشروطه آنجا مطالعات نمود و پس
از چندی به لندن آمده با مشاهیر حکماء آنجا ملاقات ها نموده شهرت علم
و فضل خود را آنجا گذاشته به پاریس آمد و شیخ محمد عبده آنجا با او ملاقی شده
و موقعیت علمی سید در اروپا به اتمام شهرت رسید .

جمعیت عروۃ الوثقی مصر از سید و شیخ خواش نمود تا جریده به نام عروۃ الوثقی در
پاریس تاسیس نماید این خواش را پذیرفته ۱۸ شماره عروۃ الوثقی را نشر نمود
که به دعوت قرآن سائر مسلمانان جهان را به اتحاد دعوت داده بر خلاف دول استعماری
انگلیس و روسیه اقدامات کرد انگلیس ها اخیراً دخول جریده را در اقطار مصر
و هند و ستان سانسور کردند این جریده که مفکوره سید را در عبارات شیخ
دارد در دنیا اهمیت بزرگی را تولید نمود و بارینان فیلسوف فرانسوی مباحث شفا هی
و مناظرات قلمی در خصوصی استعداد مذهب اسلام به علم و ترقی عصری بوجود
آمده و این حرکت بعد از سید تا سالهای بسیار باقی ماند در این آوان در سودان
محمد احمد نامی یکی از احباب سید ظهور نموده بود و سید تقویه او را می نمود
لارڈ سالیبری و لارڈ چرچل سید را به لندن دعوت داده نظریه او را تست به مهدی
می خواستند معلوم کنند بعد از اظهار رأی درین خصوص خود از لندن به پاریس عودت
نمود در این سفر با بسیاری از سیاسیون و اهل علم انگلستان اتفاق ملاقات افتاد .

سید جمال الدین در ایران

بعد از آن وتلگراف شاه ایران به دعوت او رسید سید به ایران حرکت نمود از طرف شاه ومامورین بزرگ دولت واهالی وعلما استقبال او به عمل آمد شاه در دربار عام ودر مجالس خصوصی وبه حضور شاهزادگان به فکر و تدبیر علم و سیاست سید تحسین هائی کرد اخیراً سید را به رتبه وزارت حرب مقرر نمود وزیر نظر داشت که او را به سدارت عظمی انتخاب نماید زمانیکه از روی معلومات علمی و ترقیات فکری اثر و اعتبار او در ایران بحدی ترقی نمود که خانه او مرجع اهل علم و اهل فضل و از باب وجاهت گشت شاه خائف گردید از جانب دیگر پیشنهاد سید را که در اصلاحات مملکت ترتیب داده بود صدراعظم به حضور شاه چنان جلوه داد که این امور با وجودیکه تا فعلاً لیکن اعتبارات را تقسیم مینماید و وفار به شخصی شاصدمه می رساند و مملکت مساعد نیست که این پروگرام دران اجراء گردد سید اوضاع جاریه را احس کرده به عذر تبدیل آب و هوا اجازه رفتن به روسیه خواست در موقع حرکت از طهران شاه يك مبلغ پول بایک زیور العاس بقسم یادگار برای او فرستاد اما سید پول را رد و آن هدیه را به پسر میزبان خود حاجی امین القرب بخشید . میگویند در بنوقت کاتکوف مدیر جریده (مسکوی) از او خواهش آمدن روسیه را نموده بود .



سید در روسیه

در روسیه استقبال سید از طرف حکومت و اهالی به پایه عالی به عمل آمد و در خصوص مسلمانان ترکستان به حکومت امپراطور روسی مصالح خود را حالی ساخته مفاد اتفاق و دلجوئی مسلمانان را به ایشان فهمانده به طبع نمودن قرآن کریم و بعض کتب دینیہ او را و ادار ساخت در حالیکه او در پترسبورگ بود شاه ایران به نمایندگی یازیس عازم گردید آنجا ملاقات سید را خواست کرد لیکن سید تعلل نمود. تفصیلات این موضوع در الفلاح مصر اشاعه یافته است.

زمانیکه شاه به میونخ رسید آنجا سید با شاه ملاقات کرد و شاه در وقت مراجعت او را به ایران مکرر دعوت داد سید با شیخ عبدالقادر مغربی در محالس خود گفت که بعضا که برالمان مرا با شاه ملاقی ساخته شامرا به این مسئله وادار ساختند که مرا با خود برده به ریاست وزراء مقرر نمایند شیخ گفت در حالیکه به یابندی عقیده اهل سنت شهرت نام داری چنان قرا به ریاست مقرر می نمایند او گفت این عوس و چون است که از طرف شاه به عمل می آید. سید دوباره بایران رفت.

سید در ایران بار دوم

بعض شکوک شاه در سفر اروپا نسبت به سید زائل گردیده بود و در اوبت اخیر در مهمات امور با او مشوره میکرد و در تقنین قوانین از فکر او استفاده می گرفت. باری علماء ایران خواست کردند که برای حکام قانونی باید ساخته شود که دست تجاوزات حکام را باز دارد سید جمال الدین این مسئله را پوشیده نگاهداشت لیکن در امور اداری چنان اوضاعی مشاهده میشد که صبر کردن به آن دشوار بوده سید به شاه عرض کرد شاه توافق نمود و این توافق میرزا علی اسفرخان سدر اعظم و دیگر از باب نفوذ را آزرده ساخت به شاه عرض کردند که این مسائل اگر چه مفید است لیکن به حالت ایران مطابقت ندارد و اعتبارات شاه اگاسته به قدرت دیگران می افزاید.

سید نیز اهالی رابسوی اصلا حات ملتفت می ساخت و در جرائد نسبت به نقائص
اداری معامین نشر می نمود این اقدام اصلا حی او را بعدی محبوب ساخت که
صبح و شام ارادتمندان به مجلس او حضور بهم می رسانیدند درین بین وضعیت شاه
نسبت به او تغییر کرده سید به شاه عبد العظیم رفت مردم از مجالست او دست
نکشیدند لیکن بیش آمد مرض او را از ملاقات باز داشته و بر فرائض
افتاده بود در این حال از طرف شاه مینجصد نفر سوار برای اخراج او رسیده
او را زو لانه کرده به حدود خاقین به خاک عثمانی رسانیده تبعید کردند.
زمانیکه سید به بصره رسید در عین مرضی در محافل از مظاهرات برخلاف شاه
باز نیامد در جرائد و محلات به نقائص ایران نشریات می نمود.

اخیراً مکتوبی به حاجی مرزا محمد حسن خان شیرازی رئیس مجتهدین از خط
دماغ و سوء اقدامات شاه نکاشت خبر داده که شمار رئیس روحانیون ایران می باشد
و می توانید اهالی را بدین امر فراهم نمائید تمام ایران به گفته شما عمل مینمایند
شاه زمام امور سلطنت را بدست زندیقی داده که در محافل به انبیاء دشنام میدهد
و شریعت آسمانی را مامور به نمیداند و علماء دین را اهمیت نمیدهد ویر کاران
امت را بهزشتی یاد میکنند و سادات کرام را تحقیر می نمایند و با ناصحین و اعظ
معامله مثل معامله با اراذل دارد و رؤسای دین را توقیر نمیکند.

شاه بعد از بازگشت از سفر اروپا مشاعر خود را باخته و اخلاق را از دست داده
این مجرم بلاد اسلامی را فروخته میرود لیکن از جهت خست مزاج به اربابان زمین
قیمتها می فروشد ای فاضل اعظم و ای حجة الاسلام اگر شما امروز چاره این را
نه نمائید اعداء اسلام بر معالک اسلامی که موطن دین محمد علیه الصلوٰة و السلام
است قابض خواهند شد.

اگر شما چاره مملکت را نه نمائید وطن بدست کفار خواهد افتاد. شاه معادن را فروخت و تنباکو را انحصار کرد و از اهوازالی طهران بر راهها قبضه کردند باغها و نهرها بندرها را های معادن عموماً بدست اجانب افتاد کشتزارها و تاکستانهای انگور برای شراب مخصوص شده صابون و شکر و شمع و دیگر موادیکه از ضروریات کارخانه ها است همه از دست رفتند و تاسیس بانک خارجی یعنی تسلیم زمام امور اقتصادی را به لی بدست اغیار همه و همه جاری است. رئیس مجتهدین ایران به شاه مکتوب نوشت و سائر آن مسائل را که القاء آن لازمی بود بهار و انمود ساخت شاه از آن باز نیامد بسیاری از مخلصین مثل وزیر امین الدوله و امثال او به شاه پندها دادند اثر نه بخشید اخیراً رئیس مجتهدین فتوی به تحریم تنباکو کشیدن صادر نمود.

ایرانی ها چلمهارا شکستاندند بطوریکه در انگلستان بایپها و در مصر سیگارها عمومیت دارد در ایران چلم رواج دارد لیکن به فتوای مجتهد تنباکو و چلم هر دو از مجالس جمع شده فردای فتوی شاه چلم خواست بیش خدمت عرض نمود که فتوی منع از طرف حجة الاسلام صادر شده شاه بر آشفته گفت قبل از آنکه من اجازه دهم چنان از قصر شاهی چلمها و تنباکوها کشیده شدی بیش خدمت عرض نمود زمانیکه امر شرع برسد ضرورت استیذان شاه ندارد.

شاه حجة الاسلام را زیر تهدید گرفت لیکن او از مخالفت باز نیامد تا اینکه ایرانی ها برخلاف اجانب متحد شدند و مستر تالبوت که سال ۱۸۹۰ انحصار را متعهد شده بود مجبور شد که آنرا فسخ نماید از این رهگذر انگلیس ها در ایران شکست خوردند سید چندی در عراق توقف نموده تا که صحت یافت.

لندن بار دوم

بار دوم سید جمال الدین به لندن عزیمت نموده در مجالس و محافل از مذاکرات

شاه باز نمی آمد و در جرائد نسبت به شاه مقالات می داد جریده ضیاء الخاقین را در دو زبان عربی و انگلیسی نشر می داد و صفحات آنرا به احوال ایران پر می نمود و در شماره اول منشوره فروری ۱۸۹۳ نگاشته که حکومت ایران شریعت را مغلوب ساخته و نظام تمدن را منقور گردانیده و پرده ناپا موس عقل و فطرت را دریده بدون هوس فرمائاتی و بدون حرص و آز آمری ندارد.

سوی استبداد و دروغ و غیر شمیر و فریب و جز قمچین و خون ریزی چیز دیگری نیست که حکومت را خوش آید.

مال یشمان و بیو ها چور می گردد ناموس ها بر باد میشوند در اثر این مظالم خمس ایرانی ها به معالک عثمانی و روسیه پناه بردند و حکومت ایرانی همه مظالم را بعمل آورده است.

زنها را از موی می آویزند و اساقها را باسک هادر جوال می در آرند و گوش ها را به تخته های چوب می کنند و این مظلومان به همین اوضاع در کوجه ها و بازارها تشهیر میشوند باوجود این حال مالیات و محصول طاقت فرسائی بدوش اهالی بار کرده است.

ملت ایران در وقت ترقیات خود سیادت اقوام را نموده به اسلام خدمات بزرگی کرده اند تالیفات بسیار مفیدی بروی کار آورده به زبان عربی خدمات بینهایت قابل قدری را انجام داده اند امروز بهینجه استبداد چنین زمامداری گرفتاراند در تمام مضامین او به خلع نمودن شاه تجریس و تشویق مطالعه می شد هر چند که شیخ راه رومی را اختیار می نمود لیکن سید از تیزی طبیعت فرود نمی آمد سید از جهت اهانتی که د بده بود و از درد بکه به دل خود نسبت به ترقی اسلام داشت دست نمی برداشت سید از او ضاع اخراج خود به جبهه اسلام نوشته بود که مرا از فرائض مرض بر خیزانیده در زنجیر ها و زو لانه ها مقید گردانیده از بست

شاه عبدالعظیم بیرون کرده به اقامت و بی عزتی در برف ها تا دارالحکومه برده
از انجام راه یابو سوار کرده بدست جلادها داده در عین بر قماری زمستان و بادهای
زمهریری در میان انبوه پولیس ها و گروه محصلان سوار محصور ساخته تا خافقین
به وضعیتی بردند که دلهای اهل ایمان از آن میگذشت و قلب اهل کفر و اهل طغیان
از آن دهشت میگرفت شاه به سفیر ایران متعین در بار لندن امر داد که نزد سید رفته
او را بهر طور بکه ممکن باشد را ضی سازد و آنچه می خواهد و هر چه در راه
مرضای او صرف شود صرف نماید و او را ازین تبلیغات باز دارد.

سفیر هر چند می گوشت سید راضی نمیشد آنوقت سفیر مذکور فرد حکومت
انگلیس کوشش نمود تا سید را تسلیم حکومت ایران بنمایند. اما نتیجه این کوشش
آن شد که حکومت لندن احترام بیشتری از سید کرد.

اخیر حیات سید جمال الدین در آستانه

مدت اقامت ثانویه جمال الدین در لندن بطول نینجامید. زیرا مکتوب سلطان
که او را در آستانه دعوت نمود ذریعه سفیر ترکیه در لندن بحضورش تقدیم گردید
مگر سید بجهت کثرت مشغولیت و اجرا آتی که در راه اصلاح بلاد خویش بعمل
می آورد جواباً اعتذار نمود. مگر نامه ها و دعوت های پیهم رو بکثرت نهادند.
جمال الدین ذریعه تلگراف چنین جواب فرستاد که برای ملاقات سلطان شرف
حاصل خواهم نمود و بعد مراجعه خواهم کرد.

(۱) سید در ۱۸۹۲ روان شده و اراده داشت که وقت زیادی در آنجا توقف
نکرده باز دیگر بالای کنار خویش حاضر گردد. در آستانه واصل شد علماء ارکان

شکیب ارسلان در صفحه ۳۰۴ کتاب (حاضر العالم الاسلامی) میگوید: شاه ناصر الدین برای
سلطان عبدالحمید احوال فرستاد که سید جمال را تحت مراقبت شدیده خود گرفته از شر غاله
های او خود را محفوظ نگه میدارد.

استقبال شایانی از سید نموده و سلطان با کمال عطف و مهر بانی او را ملاقات نموده نزد خویش مقربش گردانید و همیشه در موضوع شئون هر دولت و حال اسلام با او مشوره ها و مصاحبه ها می نمود. چون احترام و تعظیم سید جمال الدین بعد کمال رسید لذا در قلب او اثر تامی کرده عزم نمود که در آستانه اقامت نماید و سلطان را در اصلاح دولت عثمانی و معالک اسلامی ترقی مسلمین و تخلص آنها از دست و البان ظالم و جفا کار ارشاد و هدایت نماید. سلطان برای او یک قصر مجلل و عالیشانی را با اسباب و لوازم تهیه نمود و ماهوار باندازه هفتاد و پنج لیره عثمانی معاش می گرفت. گویا سید در آستانه با کمال رفاهیت حیات بسر میبرد. طوری که خدیو اسما عیل با سید رفتار نموده او را نزد خود مقام و منزلتی داد و برایش معاش مقرر نموده بسود سلطان نیز با سید جمال کمال مهر بانی و ملاطفت را امر می میداشت تا در عالم اسلامی مراعات او را با علم و علما و احترام مصلحین و مفکرین اظهار نماید.

مدتی گذشت و جمال الدین به الطاف و مراحم سلطان محظوظ و آسوده بود ولی استاد سیادی بمقام و منزلت سید حسد برده نزد شاه از سید شکایت می نمود پس بالای سید هجوم آورده او را به تهمت کفر و زندقه متهم گردانید. چون در اثر مقام و رتبه او قدرت حکماء و زعماء نازل میگردید لذا همه با او حسد میبردند سید علوی الحضری (امیر ظفار) و شیخ «ظافر الممدنی الطرابلسی» از مقربین دربار سلطان بودند.

باری سید جمال به اظهار قول خود محل اتهام قرار یافت. جمال الدین گفته بود: «من اطراف اشجار بندلر (۱) را طوریکه حجاج بگردنم میگردیدم طواف می نمایم» در این موقع او از تذکار این جمله تراکت شعریه را آمد نظر گرفت.

«۱» بندلر کلمه ترکی است که در عربی آن را سمود میگویند.

بود مکر ابوالهدی - غفر الله له - این جمله را بطور دیگری تعبیر نموده اعداد و کفر
سید را از آن استنباط نمود . در آن هنگام جاسوسان سلطان جمیع اعمال و حرکات
صغیر و کبیر سید را تعقیب نموده . یکی از روایات جاسوسیه که در باره سید
گفته بودند این بود که سید جمال با سید عبدالله تسدیم سو یسنده مصر و خطیب
انقلاب مشهور عربی در باغچه (کاغذ خانه) یکجا شده و آنها با خدیو اسماعیل
حلمی در تحت یک شجره مذاکره نموده اند . ابوالهدی ازین خبر بجوش آمده
وسلطان را از آن باخبر گردانید و گفت

جمال الدین با عبدالله و خدیو عباس حلمی در کاغذ خانه اجتماع نموده و قبلاً این
دو نفر تحت شجره به او بیعت نموده اند .

مگر این همه شکایت ها و جاسوسی ها مقام جمال را نزد سلطان یست نکرد دانید
بالاخره عزم نمودند تارتبه او را پیش سلطان از این رهگذر نازل گردانند که سید
از شاه ایران بدگوئی و عذمت می نماید تا آنکه سفیر ایران از سید بحضور سلطان
شکایت نمود . سلطان سید را نزد خود طلب نموده و گفت : سفیر ایران از من
رجا نمود که شما را از بدگوئیه و عذمت شاه ایران باز دارم . پس خواهش دارم
تا پیش از این از این کار خود داری نمائی . چنانچه سید عین این واقعه را نزد شکیب
ارسلان زما نیکه در ۱۸۹۳ از اروپا در استانه مراجعت نمود بطریق ذیل
بیان کرد : « به سلطان گفتم اراده نموده بودم تا زمانیکه شاه را بفرود نیارم
اورا ترک نخواهم داد لیکن چون امر امیر المؤمنین است از او دست بر میدارم »
سلطان فرمود : « به حق قسم است که شاه از تو خیلی خوف می نماید . »

سید جمال مثل این واقعه بارها سلاطین را مخاطب قرار داده و هیچگاه از
آنها نمیرسید . زیرا او در جمیع ادوار حیات خود عادت گرفته بود که بر طبق رضاء
و خواهش ضمیر خود تکلم نماید . اغلباً در نفس سید شور و انقلابی تولید میگردید .

چنانچه شاگردان او از این خوی و عادت استاد خود بارها بیاناتی نموده اند که
"این حدت و قیزی بسا اوقات بر نفس سید رومی آورد. روزی سلطان اراده نمود
که سید را برای اجرای یک امر سیاسی بطرف اروپا بفرستد. سید از این امر رو
گردانیده و گفت من مشغولم و این کار را اجرا نموده نمیتوانم. بر علاوه ابراز
داشت که بار دیگر بمقابل سلطان نخواهم آمد.

سلطان او را نزد خود طلبید. سید ابا آورده مگر شاگردان او را بر فتن حضور
شاه مجبور گردانیدند. جمال نزد شاه رفته عوض آنکه سلطان بر او غضب نماید
با قول نیکو و معاملة در ست پیش آمد.

بعضی بنزد سلطان شکایت نمودند که سید سر او را در تایمیس فاش نموده
و بر علاوه چنین بیانات هم نموده بودند که نزد سید دینامیت میباشد و سلطان را
در مجالس خود تحقیر می نماید. سلطان به تفتیش خانه سید امر داد. جمال خیلی
به غضب آمده بسفارت انگلیس رفته اراده مسافرت را از آستانه نمود. بعد سلطان
او را نزد خود خواسته رویش را بوسه نموده گفت: "بین من و تو اصلاً جدائی
واقع نخواهد شد مگر در صورت قضاء محتوم. دوست دارم که آستانه را وطن تو
بگر دانه زیرا ظاهراً وطنی نداری." بعد از سید در خواست نمود تا من او جت
نماید مگر سید ابا آورد. سپس سلطان سید را با خود در قائق هواخوری سوار نموده
و بطرف بحیره "بلدر" روان گردیدند.

در باب کشته شدن شاه در جامع عبدالعظیم در طهران این خبر مشهور شده بود که
رضا آقاخان با کارد بالای او حمله نمود این جمله را هم اظهار کرد "بگیر
از سید جمال الدین" خبر مذکور را در آستانه هم بیان می نمودند.
این خبر به سمع سید جمال الدین رسیده و خیلی خورسند گردیده گفت: "حقیقه"

هنوز ملت فارس از بین زفته و آمال ما از آن قطع نگردیده است. زیرا از ملتی که
شخصی بر خواسته نفس خود را فدا نموده و سلطه طاغی را از سر خودها بر طرف گرداند
هنوز دارای حیات میباشد. زمانیکه یکی از مجله های جریده (ایلوستر اسیون)
منطقه فرانسه بدست سید افتاده و قوتوی رضا آقاخان در حالیکه بدار آویزان شده
و مردم اطراف او را احاطه نموده بودند مشاهده نمود سید بی اختیار از بیم
قلب ندا برآورد:

علو فی الحیات و فی الممات الحق انت احدى المعجزات

به بیند چطور او را بالای سر خودها آویزان نموده اند تا از برای همه آن کسانی که
در اطراف او میباشند رمزی باشد.

این مسئله علت تغییر احوال سلطان در باره جمال گردیده جاسوس ها و یو لیس
خفیة اطراف او را احاطه نمودند. در هر جا گفتار او را شنیده و به سلطان میرسانیدند
چون از خبر قتل شاه باخبر گردید خیلی غضبناک شده مراقبت سید را خیلی شدید
گردانید حکومت ایران از سلطان خواست تسلیم نمودن سید و بعضی اشخاص
دیگر را نمود سلطان از تسلیم سید جمال ابا آورد.

شکیبایرسلان حکایه می نماید که باری بساید در خصوص کشف امریکا بدست
عرب ها داخل مذاکره گردیدیم سید گفت مسلمان قومیت که صرف نام اجداد را یاد
آورد ما از تذکار این کلمه کسه پدران ما چنین و چنان بودند خوردند نمیشوند
و خودشان به اصلاح حال خود متوجه نمیکردند در این موضوع در یک مجلس
دیگر اظهار نظریه فرموده گفت که هیچ مسلمانان اصلاح نمیشوند مگر زمانی که از دوازده
سال بلندتر کسی از ایشان زنده نماند و سراز سوثر بیه شواهد سید جمال الدین
در آستانه تحت نگرانی جاسوس های حکومت بوده و بعد از این امر ترقی نمود که

در قصر ملائی محبوس گردید و از طرف سلطان امر شد که بدون اجازه ذات شاهانه احدی با او ملاقات نه نماید و اذن گرفتن از حضور سلطان بسیار مشکل بوده. در این وقت از طرف شیخ محمد عبده مکتوبی برای او رسید و احوال او را می پرسید سید از مکتوب او متأثر گشته جواب داد :

"مکتوب می نویسی و چشم ها را از اعدای مایه نمان می سازی سگ ها خواه کم باشند خواه بسیار چه اهمیت دارند خودت در منطقه می باشی که فرق خیمت و یاک در آن نمی شود و شریف از وضع جدا نمیکردد و احمق از ذهن ممتاز نمیکردد هرگز پیش داری خود داری از اول فائده نمی رساند اگر چه در حفظ مقام خود حریص می باشی و نه خوف ترا از مردم باز خواهد داشت پس بر جان خود زحمت وارد نساز و بحیث آن فیلسوفی روش نما که عالم علوی را مد نظر دارد نه چون آن طفلی که حریص باشد"

مرض و وفات

در حالیکه سید در قصر خود محبوس بود در اشته زهرین او دانه سرطان ظهور نمود و مرض روز به روز اشتداد می یافت سلطان امر نمود که قنبورز مرا ده اسکندر یا شا که از خواص و از باب سلطان بود برای جراحی او برود دانه او را جراحی نمودند اما شفایافت - در این خصوص مردم گفتگوها می کردند که آیا در جراحی سیدی احتیاطی شده یا در ایزاد مرض او مساعدات به عمل آمده. شخصیت سید بسیار عالی گفتگوهای او برای اصلاحات بس بزرگ بوده و در شان چنین رجال عادت است که حسادت به عمل می آرند. لیکن نسبت به قنبورزاده گفته میشود که شخص بسیار عقیف بوده از شان او خیلی مستبعد است که به احدی اذیت رساند.

لاون استرواج به شکیب ارسلان حکایه نموده که بعد از جراحی سید در ملاقات نمودم که میگفت که يك جراح فرا نوسی ياك نفس را به او بفرستد تا عملیات او را

ملاحظه نماید و موسوف دکتور لاردی را از داو فرستاد بعد از معاينه دکتور لاردی بیان نمود که عملیات او بصورت درست و اصولی به عمل نیامده و بعد از جراحی ادویه ضد عفونی به او زده شده شکیب از سلان از زبان رجال قصر خلفاء عثمانی میگوید که قنبر ازاده هیچ گاه چنین دلالت را قبول نمی نماید بسیار عالی همت و صاحب شرف يك انسان است لیکن يك طبیب عراقی که طبیب دندان بود روزی میخواست پیش سید برود من او را باز داشتم مامور پولیس که آنجا محافظ بود به من اشاره کرد که بگذارید من او را گذاشتم دندانهای آن را صاف کرده پس آمد این (جراح) در لباس مودت لباسید را معدادت می بینم هر چه کرد این طبیب عراقی کرده با در وقت معالجه دندان مواد سمیه را با ن مالیده که موجب بر آمدن دانه شده و یا بعد از جراحی جراح او را فاسد گردانیده چون بعد از وفات شامایران در مسئله مدت کمی به عمل آمده لهذا سید مسموم گردیده و بسیار بزودی در يك قبرستان مجهول قریب نشان طاش دفن شده جمعیت و نشریات جرائد نسبت به وفات او منع شده حتی جرائد مصری در شام نیز از نشریات ممنوع شدند وفات سیده تاریخ ۹ مارچ ۱۸۹۷ بوقوع پیوست و سال ۱۹۲۶ مستر (کراین) نام امریکائی قبر او را پیدا کرده علاوه بسیار اما بالی از سنگ مرمر بالای آن برافراشته نام سید را بر آن کند ما است و در اثر این کردار خود به تمام مسلمین دنیا بلکه همه مشرقی ها را ممنون و مشکور گردانیده.

عبدالرحمن هند کور می نگارد (۱۹۳۵) با این مستر کراین امریکائی در حلوان بر منزل احمد شفیق یا شاملاقی شدم و در خصوص سید با هم تبادل خیالات نمودیم و به عبارات بسیار بلند تشکر او را اداء کردم خلاصه جراثیم سید اینست. (۱) فخم اصلاح را در مشرق کاشته و بهالهای آنرا بلاد آن غرس نمود (۲) در مقابل و به رجال ظلم و استبداد اقدامات مصلحانه بعمل آورد

- (۳) مکررا جانب را کشف نموده و سیاست استعماری را بی حجاب ساخت
(۴) در کمال بشری رجالی را تهیه نموده که کرام ایشان ضروری دانسته میشود
(۵) جمعیت ها و قبائل را بیدار ساخت (۶) نام خود را در صفحات تاریخ زده گردانیده
(۷) می خواست که یک دولت قوی اسلامی را تشکیل دهد
(۸) می خواست که مسلمانان را از نتیجه غاصبان استعماریون برهاند لیکن مرگ
او را فرصت نداد

مشرّب سیاسی جمال

اما اگر از ناحیه سیاست هر قدر با الفاظ و عبارات مهمی در باره او سخن رانیم باز هم طوری که حق سید تقاضا دارد آن را ا کمال نخواهیم کرد. او صاحب عقیده و فکر متبنی بوده نفس خود را به جامعه اسلامی هبه نموده در اکثر بلاد معتبر اسلام گردش کرده و در هر شهر اسلامی که نزدیک میشد آنرا وطن خود میدانست. در راه انتصار دعوت خویش دشمنی دیگران را با مطرودیت و نفی بلد و عذاب اهمیت نداده و خیلی دوست داشت که قبل از موت عمر سعی و جهاد خود را بچشم به بیند مگر مقتدرین از در بر خلا فی پیش آمده و دولت استعمار به که مقدم آنها دولت انگلیس دانسته میشود عداوت خود را با او اعلان کرده بودند و در سر راه اقدام خود سختیها و اعتراضاتی را مشاهده نمود. سلاطین بلاد شرقی در زمان او مستبد بوده و سید حکومت استبدادیه و رجسالت آن را چون از اصلاح دور میبودند خیلی بد می پنداشت این مسئله مبدأ محاربات و برخلافیهای او با سلاطین شده و آنها در این فکر بزرگ اسلامی باسید مخالفت نمودند لذا در هر بلدی که فرود می آمد با اذیت و جور مصادف میکردید. در هیچ جا تشکیل خانواده نداده مالی جمع نکرده و بر تبه نائل نگردید. نمیدانست فردا در مقابل او آفتاب از کدام موضع طلوع خواهد نمود و یا ستاره کدام محلی با او در سما چشمک خواهد زد و یا

در کدام زمینی فوت خواهد نمود. در هر مملکتی از ممالک افغانستان ایران ترکیه مصر حجاز روسیه و هند که داخل میگردد يك جنبش شدیدی بروی کار آورده و روح قوی انقلاب و نهضت را در آنها میدمید. در کشورهای برطانیه فرانسه ایتالیا و المانیه و امریکا گشت و گذار نموده در یاریس و مکه و قابل دیگر مقامات جماعتی تشکیل داده بود. در توحید کلمه اسلام و جمع نمودن مسلمین تحت لواء واحد و اتحاد عمومی آنها صحیفه ها و رساله های مهم و مؤثری بروی کار آورد تا در بین مصری عراقی شامی ترکی هندی و غیره فرقی نبوده و هم يك مسلمان نامیده میشدند.

سید جمال برای اسلام يك سیاست بزرگی را مد نظر گرفته و این دین را برای جمیع مسلمانها ابدی دانسته و کشور اسلام را وطن حقیقی مسلمانها تصور می نمود. بر او میگوید (حقیقه تاریخ سید جمال الدین در اوقات جدید تاریخ مسئله شرقی بوده و در آن تاریخ افغان هند ترکیه مصر و ایران داخل میباشند). الاستاذ الامام چنین گفته :

(سید جمال الدین جهت بیداری یکی از دول اسلامیه از ضعف سعی تمامی بعمل آورده و آن را برای قیام و اصلاح آن شئون که موجب قوت آن میگردد تنبیه می نمود تا شأن اسلام و مجد و عظمت دین حنیف بار دیگر عودت نماید. او برای منقلب ساختن دولت برطانیه و بر گردانیدن آن از ممالک شرقیه و بر طرف کردن سابه آن از سر طوائف اسلامیه کوشش تمامی بعمل آورده و عداوت او با انگلیس محتاج بیان معلولست.)

بر او بر علاوه میگوید :-

"سید حقیقه" فیلسوف محرز خطیب و اهل قلم بود بر علاوه آنها يك سیاست ماهری دانسته می شود و در نظر اغلب اشخاص یکی از وطن پروران زیر دستی بشمار میرود مگر دشمنان سید او را یکی از مهم ترین بزرگی میدانند."

تفاوت علمیه سید جمال الدین

آیا که میتوان گفت تفاوت علمیه او را تعریف نمود و یاد آن خصوص تکلم نماید
سید از آن علماء زبردست و منحصر بفردیست که کسی با او همسری کرده نمیتواند.
آری سید جمال الدین از جنبه و ناحیه علمی ما فوق همه بود از نقطه نظر وسعت معلومات
و مهارت در علم و کثرت اطلاع که میتوانست که باشید پیش آمده و تفوق بیابد؟
که میتوان گفت که قوت محاجه در مقابل باسید داشته باشد و حال آنکه او دارای بداعت
قویه، قریحه آتشین و ذکاوت مفرط بوده است؟

که میتوان گفت که باسید مناظره نماید در صورتیکه او صاحب برائین روشن، ادله
واضح، قضایای منطقیه و نتایج محققه دانسته میشود؟

که میتوان گفت که در مقابل این فیلسوف عبقری و صاحب دها و این حکیم ماهر
و عالم یگانه ایستاده کی نماید؟

بلی کسی با او بارای گفتگو و مخد صمه را نداشت ماسوا ی آنانیکه سید آنها را
ملزم می نمود. امام محمد عبده از سید چنین میگوید:

جهت دانستن مقدار علم سید همین شاهد بزرگ کفایت میکند که او با کسی کینه
نورزید مگر آن شخصی که با او بنای کینه میگذاشت و هیچ عالم با او مجادله نورزید
مگر آنکسکه سید او را ملزم میکرد. دارند اروپائیان این مسئله را کاملاً اقرار
و اعتراف نموده اند. پس اگر بگویم که او در قوت ذهن و وسعت عقل و نفوذ بصیرت در
دوره خود از همه پیشتر بوده است البته مبالغه نکرده ایم.

ادیب اسحاق میگوید

از عجایب ذکاوت سید جمال الدین یکی اینست که زبان فرانسه را در کمتر از سه ماه
بدون استاد یاد گرفته و حروف هجاء آن را بذریعه تعلیم صرف در مدت دو روز
تحصیل نمود. او حرکت معارف از وپارا تتبع نموده در خصوص میکشفات عصریه

واختراعات جدیدة علما تحقیقات نمود آنها را جمع آوری میکرد. گویا سید در یکی از مدارس عالیة اروپا علوم جدیدہ را فرا گرفته است.

استاذ براون در خصوص سید جمال الدین چنین میگوید:

حقیقتاً جمال الدین مردیست صاحب خلق نیکو، کثیر العلم، و با نشاط که اصلاً آثار سبکی در آن مشاھدہ نمیشود. او چری، مقدم، با فصاحت، خطیب و نویسنده زبردستی بود طلعتش بامها بت دانسته شده و در نفوس عظمت و جلال او را ثابت میکردانید.

شادگران دیگری گفته اند: سید در هر شهری که سیاحت می نمود کتب را با خود برداشته و از قرائت آنها دلزده نمیکردید. در جوانی از مؤلفات قدیمہ فارسی و عربی باخبر بوده و از ترجمہ کتب جدیدہ بہ لغت شرقیہ واقفیت داشت. طوری کہ لازم است ما نمیتوانیم در خصوص خلق سید سخن را نیم مگر اینکه بیانات معاشرین او را در این بارہ نقل نموده و حقیقت او را آشکار گردانیم تا صحت قول آنها بخوبی معلوم دار گردد.

گفتار امام محمد عبده

سید در مقابل بیننده عربی محض و مانند یکی از اهالی حرمین بنظر می آمد گویا سورت و سکہ آباء و این خود را کہ در خطبہ حجاز اقامت داشتند بخوبی حفظ نموده است. قدر سا و مربع مانند بنیہ متناسب و متوسط، رنگ گندمی مزاج عصبی دموئی، سر بزرگ و معتدل، پیشانی عریض، چشم های وسیع و عظیم الحدقه، رخسارہ ہا کشادہ و برآمده، سینہ فراخی را مالک بوده در هنگام ملاقات خوش و خرم بنظر آمده طوریکہ دارای کمالات خلقیہ بوده از محاسن و کمالات خلقیہ ہم حظ وافر داشت.

ادیب اسحاق بیان میکند:

سید چہرہ گندم کوئی داشته بنیہ قوی، نظر حذاب و چشم های نافذ عارض

صاف: موهای دراز پیلون سیاه ، عمامهٔ سفید را بر طبق علمای آستانه دارا بود
ماسوای ترقی ظلمت آخر شب الی طلوع روز در دیگر رقت نمیخواید و در يك شبانه
روز يك مرتبهٔ طعام میخورد چای و دخانیات زیادی استعمال می نمود .

هر وقت برق تشعشعی را مشاهده می نمود آن وقت خیلی کوشش می نمود تا هر چه زودتر
بمقام خویش کامیاب گردد . در اکثر مواقع این تعجیل موجب یأس و حرمان
او میگردد . سید در دنیا ذره حرص نداشته از غرور دوری می نمود بکارهای
بزرگ محبت و حرص ورزیده و از امور جزئیة رو میگردانید . شخص مقدم
و شجاعی بوده از موت و هیبت آن اصلا نمیترسید دارای حدت مزاج دانسته میشد .
شکیب ارسلان میگوید :

سید نفس خود را از شهوت دور داشته و سوای لذت عالیة عقلیه دیگر لذائذ را
اهمیت نمیداد سلطان عبدالحمید اراده نمود که او را به زینت های دنیا مشغول
بسازد پس تعهد وظائف عالیها را از قبیل قضاوت عسکر به او تکلیف نمود . مگر
سید با ورزیده و از لبس البسة زرین انکار نموده و از قبول هر نشان و علامت
استنکاف ورزید . سید در جواب سلطان چنین بیان نمود : - آیا ما ننداستری
باشم که به سینهٔ او زنگ می آویزند ؟ سید بطرف مال بقسمی نگام می نمود
که گویا بسمت خالك مینگر داینست که در جمع آوری و ذخیرهٔ مال اهتمام نموده
صرف بقدر ضرورت از آن استفاده میکرد .

ادیب اسحاق میگوید - :

" حقیقتاً سید دارای معارضةٔ قوی ، حجةٔ بزرگ ، حافظهٔ وسیع بوده که با
یردهٔ ضمیرها را بر طرف صکرده اسرار و پو شیدگی هارا آشکار گردانید
و از فضیلت اوست که دارای حدت مزاج هم بود . "

شکيب ارسلان شرح میدهد :

سيد جمال نفس خود را از شهوات باز داشته بدون لذت عقليه ديگر لذا نذر اهميت نميداد سلطان عبدالحميد خيلي كوشيد كه او را بطرف مال و اولاد معطوف ساخته و بزيست دنيا و قبول زوجه و ادار كړ داند مگر سيد ابا آو رده از براي سلطان چنين گفت : (زندگاني من چون مرغی بر فراز شاخچه ها منقضى گرديده و اينك اراده ندارم كه در آخر عمر خود را به عائله متعلق گردانم.)

بلى سيد جمال نفس خود را بكار هاى فكريه سياسيه دينيه ادبيه مشغول ساخته و بر علاوه از يك مملكت به مملكت ديگر سياحت نموده و در يك مكان مستقر نبود . پس از روى مدارك و شواهد متذكره چنين دانسته ميشود كه او حقيقتاً تمام حيات خود را در راه اسلام و مسلمين هبه نمود .

مجلس سيد

سيد جمال به زيارت كنندگان خيلى مهربان بود و با استقبال آنها بدون امتياز و اختلاف طبقات برخاسته و جهت وداع ايشان از خانه خارج ميشد . از ملاقات و زيارت خورد هار و نكر داننده و زمان اقامت او در مصر خانه اش محل ورود و داد و اباء و علماء بود

خلق سيد جمال الدين

سيد جمال الدين افغانى داراى اخلاق عالى بوده نفس عزيز ، همت عالى ، طبع كريم طلعت جميل و جذابى را مالك بود بيشان دانسته ميشد امانت به آن در جهه كه احتشامش را از بين بردارد . صاحب وقار بود امانت به آن مرتبه كه غلظت نمايد . حكم نافذى داشت بدون خشونت و درشتى . در سلامت ذوق ، بداهه كوئى ، بخته كى عقل و ظرافت فائقه و سلوك متواضعانه موصوف و ممتاز بود .

بارى نزد او بود و اين موضوع را در بين آورديم . يكي از اهالى دمشق براى سيد بيان نمود : اى مولا چرا متاهل نميشويد تا ذريئه صالحه از شما باقى بماند ؟ گفتار او سيد را متأثر نكر دانيد . بعد بطرف سيد رو آورده و گفت : (چرا

فلسفه در بین این امت داخل میشود! مراد آن رو گردانیدن سید از دواج بوده است و حقیقه فلسفه آنست که به نسل و ذریه و انکرده قلوب فلاسفه به آن توجه نمی نماید. به نسبتی که سید جمال الدین تمام حواس و مدارک خود را بطرف فلسفه متوجه ساخته و عمیقانه ملتفت گردیده بود اینست که قوه که شهو به درو جو دش فوت نموده و هر چیز را که از علم و سیاست دور بود از نظر می انداخت جسم خود را به عدم قبول تأهل عادت داده بود زیرا تربیت عائله او را از کار باز میداشت. چنانچه سید در یکی از مجالس آستانه بیان نمود که تمام حاشه شهو اینها را وجود او منقود شده و برای تأهل و ازدواج صلاحیت ندارد

هر چه در دست داشت بذل می نمود. بخداوند تعالی خیلی اعتماد نموده از گذارشات زمانه هیچ پروا نمی نمود. امانت دار بزرگی بود با کسی که بر می می نمود سهل گرفته و با شخصیکه در شتی می نمود سخت میگرفت. در مقصد سیاسی خود چون انواع طلبه قرار یافته بود تمام روز را در خانه گذرانیده و در هنگام دخول ظلمت از خانه بیرون شده عصا بدست گرفته بطرف قهوه خانه «عاقاقیا» روان میشد. در آن جادوستان شاعران اطراف او را احاطه می نمودند. در جمله این اشخاص محرز، شاعر، خطیب، طبیب، جغرافیه دان، مهندس و غیره شامل بودند. آری این عمه ادبا و ارباب فضل از بحر بیانات و علم او مستفید گردیده یک بر دیگر سبقت می نمودند چنانچه سلیم غنچجوری میگوید: این عمه اشخاص جهت دانستن مسائل دقیقه و دلائل مقنعه علوم مشکله فردا فرد نزدیک حاضر میشدند و قفل طلسم و رموز شافیه خود را با بذریعه او تنها قتها میکشودند. بلسان عربی بدون کمترین لغزش و تردد سبیل آسان تکلم نموده سامعین از فریجه سرشار و بد هشتا فتاده سائلین و معترضین مات و لال میکردیدند. این مجلس علمی تازمانیکه شب بخوابی پخته شده و رفت و آمد از قهوه خانه کم گردیده صاحب آن مشغول قفل کردن دروازه و محاسبه خود در خصوص قادیه پول این هموار دین اطراف سید میشد درام پیدا میکرد گویا مجلس سید جمال الدین مجلس علوم و ادب و اولین کلوب و علم دانسته میشد

بعضی از تصاویر حضرت سید جمال الدین در جاها و وقایعهای مختلف



(سید جمال الدین افغان)

در حجاز



(سید جمال الدین افغان بلباس افغانی)

در ملاقات سلطان عبدالعزیز خان در آستانه « ۱۲۷۰ ع »



(سید جمال الدین افغان)

در بستر مرگ که در آستانه گرفته شده است



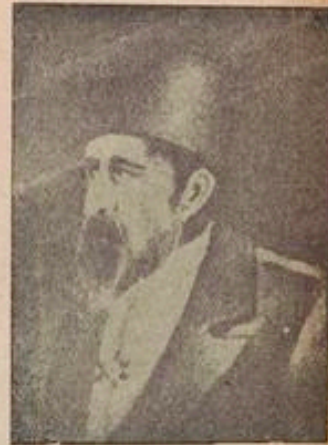
(سید جمال الدین افغان)

در آخر حیات

بعضی از معاصرین مهم سید جمال الدین



ناصرالدین شاه قاجار
«۱۸۳۱-۱۸۹۶ع»



سلطان عبدالحمیدخان دوم پادشاه عثمانی
«۱۸۴۲-۱۹۱۸ع»



مرحوم شیخ محمد عبده مفتی مصر شاگرد
بزرگ سید
«۱۲۰۸-۱۳۲۴ق»



مجاهد کبیر محمد احمد متهمدی سودانی
«۱۸۸۶-۱۸۹۳ع»

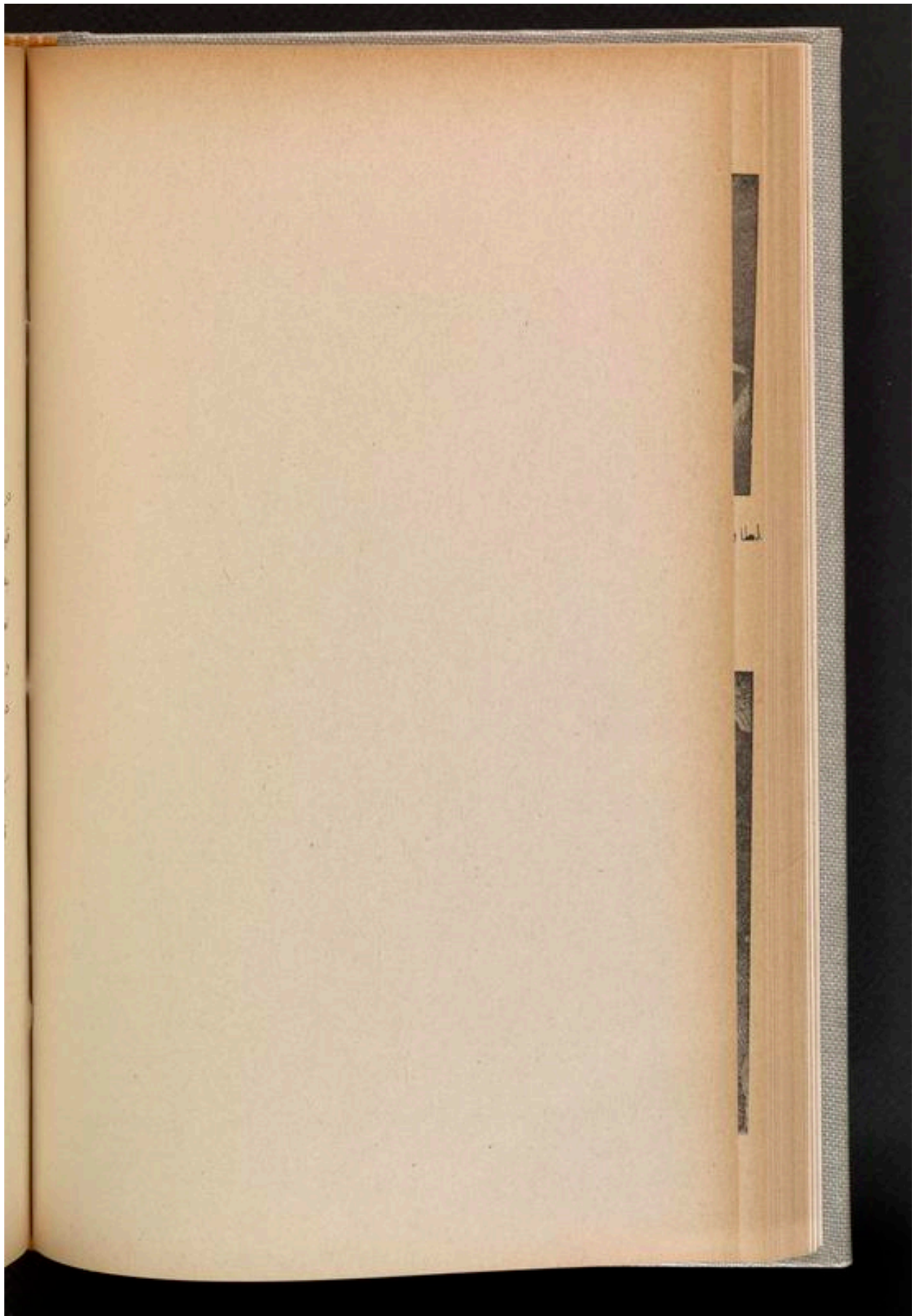
حصه دوم

ترجمه تسمه البهـسان

فی

تاریخ الافغان

مترجم : محمد امین خو کیانی مدیر و صاحب امتیاز
جريدة ملئ انیس



مقدمه مؤلف

سید جمال الدین افغان

در این روزها جرائد از کذا ارشاد و چگونگی های ملت بلند همت افغان که به قوت قلب و سخت جانی و جنگجویی های پر صلابت شهرت دارند ، نگارشات خود را به خوانندگان خویش خاطرشان می سازند. و احوال ملتی را بحث می رانند که نظریه شهامت فطری خود نه می خواهند که به محکومیت زیر سایه عجز و حیل و فریب فرمانروائی در آیند که بر محکومین خویش ذلت و حقارت را از جاده مکر و دیسه روادار میگردد.

بلی! ملت موصوف آماده نیست که (تحت حمایه و استیلای کفتارشکم کلانی که به مرض استسقا مبتلاء است و از آشامیدن آب نیمزودریای غافر) (گنگ) سیراب نگردد از بلعیدن مصالح دوسد ملیون نفوس انسانی بس نکرده علاوه بر این به فرو بردن مصالح بقیه جهانیان و آشامیدن آب نیل و جیحون دهن خود را کشاده در آمادگی هضم برو بحر جهان و جهانیان است) قامت سرافراز آزادی و حریت را خم نموده با سارت رود.

ملت موصوف را قوه قلب و عزت نفس و مزاج عالی بر این وادار ساخته که در مقابل قبول سلطه بیگانه (اگر چه باعیش و عشرت همدم باشد) شرف مرگ بر افتخار را برزند گمانی بر ننگ و عار تر جمیع داده از عیاشی و تنبلی برکنار زیست نمایند باد شاه غیور و وزیرای فکور شان که عموماً اخلاقی ستوده اش را فرا گرفته اند

در عوضی عهد شکنی ها و تحقیر ذمه واری ها که با ایشان شده متفق الرای گشتند
بر اینکه سفارت نفوذ طلب بیگانه را بروش پدران غیور خود از مملکت طرد نموده
رجال مغرض اجنبی را^۱ به کمال همت و بسالت از خاک کشور عزیز خویش رانده
به دم شمشیر آبدار حریت طرفداری نمایند [۱]

چنانچه رویه مردانه آن ها مصداق این گفتار و کردار عالیجنابانه اوشان گوا
این اظهار آمده. لهذا برای یاد آوری احوال اجمالی سابق و لاحق ملت موسوف
اساس بیان گذاشته عادات و اخلاق و طرز حکومت و اوضاع بلاد افغان را در چند فصلی به
وتیره ذیل بیان می نمایم.

فصل اول در وجه تسمیه افغان

فارسی زبانها این قوم را به لفظ افغان می شناسند و وجه تسمیه این اسم را چنین
نگاشته اند:

«هنسکامیکه» بخت نصر ملت موسوف را زیر فشار اسارت گرفت از درد و اندوه
زیاد آه و فغان میکرد و بدیجهت همین فریاد و فغان بفارسی ایشان را افغان می گفتند
و از همان آوان به همین نام نامیده شده اند [۲]

[۱] تشریحات این موضوع را در فصول آتی به جناب مؤلف به رشته تحریر کشیده و مکاتباتی که بین اعلیحضرت
معین الدین امیر شیرعلی خان و نائب السلطنه هند وستان رد و بدل شده در تائید این نشر گردیده
است. انشاء الله تعالی در مقام مناسب در حاشیه نقل خواهد شد. مترجم

(۲) تاریخ فرشته می نگار در ۱۲۳۴ قمری هجری افغانها در دره های کوه سلیمان اقامت داشتند و همه سا
در فصل زمستان با هندو های قایض دامنه های جنگیدند باشند گمان کوهستان کابل بطرف فداری
آنها شتافته و ایشان متفقاً در ماوراء کوه سلیمان به سمت هندوستان بالای هند و های آن سامان
حمله برده بعضاً هندوهارا دورتر از رود سند هریت میدادند و گاهی شکست خورده باز دیگر
در دره های کوه سلیمان می در آمدند چون کوهستانی های جواب کابل مراجعت می کردند
دوستان و احباب از گذارشان برادرهای خود استفسارات می نمودند آنها در جواب می گفتند که ایشان
را بنام «افغانها» یاد کنید زیرا آن جا هر چه هست آه و اغان است. مترجم

ورای مؤرخین دیگر بر این قرار گرفته که نام نواده « شاورل » پدر کلان افغانها « افغان » بوده اولاده او نیز بنام همین پدر کلان خویش یاد میشوند عوام فارس ایشان را « اوغان » میگویند که قریب لفظ افغان تلفظ میشود و اهالی هند ایشان را « پنهان » خطاب کرده اند.

برخی از قبائل افغان که در قندهار و غزنین زیست دارند خود را به اسم پشتون (پشتون) و پشتهانه (پشتهانه) معرفی می نمایند.

و اهالی خوست و کرم و باجوړ خود را به اسم بختون (پشتون) و پختهانه (پشتهانه) می شناسانند [۱]

اکنون به دقت نظر از تفاوت این الفاظ معلوم میگردد که تمام این آسامی از یک اصل پیدا شده اند لفظ « افغان » اوغان « پنهان » همه محرف « پختهانه » (پشتهانه) می باشند پشتهانه (پشتهانه) و پاشتهانه (پاشتهانه) غالباً امکان دارد که از کلمه « پاشتان » گرفته شده باشد که نام قریب است در نیشابور [۲] یا هردواز « بست » مأخوذ اند که نام شهر بست از شهرهای خراسان [۳]

[۱] چون کلمه پشتون در رسم الخط افغانی برشته تحریر آید تلفظ آن بدو نوع صورت میگیرد یا باشندگان کابل مشرفی سرحدات آزاد و پشاور و اهالی جنوبی آن را پشتون میخوانند و اهالی بالانرا از غزنین الی قندهار و هرات به لفظ پشتون تلفظ می نمایند چون حرف « پ » که مخصوص افغانست و در مطبوعه حروفی آن وقت وجود نداشت لهذا اسید جمادین افغان مصنف این کتاب برای فهماندن قارئین صورت نیکوتری آن را بهر دو تلفظ تقریباً تحریر نموده است زیرا صدای این حرف در طبقه اول الد کر قریب « خ » به عین آن و در طبقه ثنویه قریب « ش » به اصل آنست [۲] بست شهر مشهوری است که تا زمان غزنویها مرکز حکومت آل طاهر بوده که امروز خرابه های آن در نواحی حکومت اعلی فراموجود دارد و پشت رود نام جاییست در قندهار [۳] و قریب پاشتان در تاریخ هرات جناب خلیلی افغان در علاقه هرات ذکر شده

الف و تونیکه در زبان فارسی برای جمع زیاد میشود به مفرد آن افزوده اند [۱]
 با احتمال اینکه در مواضع فوق الذکر اقامت نموده باشند ویس از آن که از آن جا
 کوچیده اند همان نام را با خود به جای دیگری برده و تا حال اسم مذکور جاری
 و پائدار مانده است.

پیتو

حرف «واو» در کلمه پیتو که نام زبان ملت افغان است علامه نسبت است
 مانند حرف «یاء» که در لغت عرب برای نسبت زیاد میشود و در حالت جمع حذف
 میگردد [۲]

این هم احتمال دارد که کلمه «پیتو» را از لفظ بشیت گرفته باشند و «بشیت»
 نام قریبایست از قریه جات فلسطین و این توجیه وقتی درست می افتد که ایشان
 از نژاد بنی اسرائیل به حساب آیند چون مسئله نژاد ایشان در سامی بودن مسلم آید
 اشتقاق هذا نیز راست خواهد آمد و من بیان این امر را در نزدیک ترین سطرهای که زیر
 نگارش اند بیان خواهم نمود.

[۱] علامت نسبت در فارسی «ی» است که در حالت وحدت و جمع ذکر آن ضروری است چون کابلی
 کاپلیان - پستی و پستیان - اگر این نظریه صحیح باشد ممکن که در اثر کثرت تداول «ی» در محاوره حذف
 شده باشد و در صورتیکه اصل آن اشتقاییان باشد در حروف آن نیز تعقیف و حذف وارد گردیده است و تاریخ
 ادبیات ایران در تصحیحات قدیمی زبان های آریین از پیتو به «یاستو» و «یاشتو» تعبیر نموده است. «مترجم»
 [۲] حرف «واو» در پیتو علامت نسبت است در حالیکه اسم منسوب مؤنث باشد و در نسبت احترام
 ملحوظ گردد. چنانچه زبان فارسی را «پارسی» و زبان اهالی پنجاب را «هندکو» و زبان کوهستانیهای
 لغمان و کپیر را «دیگانو» مینامند و اقوام آن ها را «فارسیوان» «هندکی» و «دیگان» یاد میکنند.
 و هکذا در تعقیب حرف واو در آخر اسم اضافه میشود مثلاً «فاطمه و مریم» را «حضرتو» مینامند آن «مترجم»

فصل دوم در بیان نسب و نژاد افغان

این قوم از قبائل متعدد مرکب است مانند عبدالی، غلخانی، کاکری، وزیر، یوسف زئی، مهمند، افریدی، بنکشی و دیگر قبایلی که به مساکن خویش منسوب اند چون «خوستی»، «کرمی»، «باجوری» و امثالهم و هر قبیله به طوائف مختلفه مشتمل است چون غلخانی به هوتک، توخی، سلیمان خیل، اندری، وار، یاخیل و غیره و ابدل از بارکزی، والکوزئی، وعلیزائی، بامی زائی، مرکب است همچنان هر طائفه متضمن بطون است و هر بطن مشتمل بر شاخهاست که در حال در صد بیان بطون و شعبه ها آنچه بآنها تعلق دارد از جهت کمی و وقت و تنگنی مقام برآمده نمی توانیم. و تمام این فروع را يك اصل که کلمه «پشتون» یا پشتان است فرا هم می نماید و يك ملت را از آن قبائل تشکیل میدهد جمع نموده است [۱]

ولیکن مؤرخین در تعیین اولین گهواره ایشان در مناطقی زمین اختلاف دارند بعضی میگویند که آنها از طائفه خزراند که در سواحل بحیره کاسپین باب الا بواب و شروانات سکونت داشتند و بر بلاد ایران چپاولها نموده معالک انولارا تاراج میکردند در ازمنه غیر معلوم برخی از سلاطین ایشان را بسوی شرق خراسان کوچ دادند بعضی از مؤرخین که در تاریخ مهارت تامه ندارند اتفاقاً آنها را بدست امیر تیمور گورکان نسبت میدهند و کمزوری این قول ظاهر است زیرا ملت افغان

[۱] کلمه پشتو به سه مفهوم مهم اطلاق کرده میشود اول زبان پشتو دوم عرف پشتو سوم غرضه غیرت و يك جهتی وحدت این قوم غیوره این سه چیز متکی است. در زمان تحریر و تشریح به او و هائیکه تذکار کلمه پشتو از طوف مشوق موجب هيجان و جوش عرق حیت آنها میگردد و در هنگام تخریر نفی و ازاله این وصف از پشتون موجب سخت ترین مجازات و تذکیر اوشمرده میشود گویند که این کلمه جامعه مثل اعلائی قوم پشتون است و این صفت را میرزه خود میدادند و در مفهوم لفظ پشتون این مفاد مترجم است لهذا کلمه پشتون موجب اتحاد و یکپارگی ایشان میباشد. «مترجم»

در علاقه موجود خود به قرون متعدد قبل از امیر تیمور گور گان وجود داشتند برخی از این مورخین میگویند که آنها اولاً آن ضحاک می باشند که نسبت به او در افسانه های فارسی ذکر میکنند که در هر دو شانه او زخم های گوشت زائد بحیث ثعبان او یزان دیده میشدند و به خیال مردم که «دوقاغار» میباشد.

نبدی از مورخین خیال دارند که افغانها از نسل آشوری ها و کلدانی ها میباشند و گروهی از سیاحان فرنگ دعوی دارند که در الفاظ پشتو لغات کلدانی یافت میشود و طائفه از ایشان تصور می نمایند که این قبایلی که دره های بین اهنک و خراسان را مادی گرفته اند از نسل آن اقباط مصریانی می باشند که باعسکر «سوزستر» در هنگام فتح بلاد هند شامل بودند.

زمره از مورخین می نگارند که از اسباط بنی اسرائیل می باشند و «بخت نصر» بعد از کشتار زیبا دی بقیه السیف ایشان را در کوستان غور جا داده، چندی از نوپسندگانش می نگارند که ملت افغان مسکن نوین خود را به غرض یادگار وادی که در سرزمین شام داشتند «غور» نامیدند. [۱]

و یختون محرف از یختو منسوب به «بخت نصر» است زیرا «واو» در فارسی همچو باء در عربی علامه نسبت است و قتی که تعدادشان زیاد گردید بر مناطق موجود خود استیلاء ورزیدند و در بیان ایشان و یهود بلاد عرب در اوائل مراسلات جاری بود. هنگامیکه یهود بلاد عرب اسلام قبول کردند جانب ملتا افغان نیز خالد نامی را به سفارت فرستاد و بسوی اسلام دعوت دادند.

[۱] غور از ادین حضرت سلیمان نیز میگویند. مشهور است که حضرت سلیمان تبعید شده گان خود را به غور میفرستادند ولی این مسئله استناد مؤثقی نسبت به غور افغانستان ندارد.

باز آن ملت افغان و فدای از امرای خود را به سرکردگی قیس نامی که نسبتاً به اسباط
بنی اسرائیل به (۴۷) واسطه و به حضرت ابراهیم علیه السلام به (۵۵) واسطه
می رسید به دربار نبوت فرستادند. [۱]

بعد از آنکه به حضور رسالت مآب به معرفت خالد مشرف گردیدند مور دالطاف
و عنایات حضرت محمد مصطفی صلعم واقع شد.

و رئیس وفد «قیس» مذکور به عواطف مخصوص ذات نبوت ایاب سر فراز گردیده
به لقب ملک عبدالرشید از حضور رسالت مآبی ملقب شد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم فرمودند که این شخص به این لقب خیلی پسندیده معلوم میشود زیرا معظم
الیه از سلاله ملوک بنی اسرائیل است این گروه با آنحضرت در فتح مکه موافقت داشتند
آثار جلالت و شجاعت آنها به حضور انور محمدی در واقعه مذکور روشن و آشکارا گردید
بعد از آن قیس با رفقای خود در رخصت حاصل کرده بر بلا دخویش رونها دند.
و در همین فرصت در حق ایشان دعای خیر و برکت از زبان حقائق ترجمان
حضرت نبوی بعمل آمد و جمعیتی از اهالی مدینه را به نیت تأیید و تقوی به وفد
مذکور در نشر دین مبین اسلام با ایشان فرستادند تا در کوهستان غور که
در خراسان واقع است به نشر و اقامه حقیقی اسلام خدمت کنند و قنای که قیس
به اطراف مقام مذکور رسید در دلداری قوم کوشش خود را صرف نموده به دعوت
او تمام قوم به دین اسلام کامیاب گردیدند و به عمر (۸۷) سالگی سنه (۴۰) هجری

[۱] قدمای مورخ افغان که در دوره مغل گذشته اند این روایت را معتبر دانسته اند اما محققین

وفات نموده [۱] و سه فرزند از قیس مذکور بعد از وفات باقی ماندند .
 بعضی از مؤلفین بر آنند که نسب این قوم « به شاؤول » می رسد و شاؤول در بلاد افغان
 به نام نیک وصفات پسندیده یاد میشود و امراء افغان درین امر کو شا نند که نسب
 شانرا به شاؤول برسانند بلکه افغانها شجره انسابی دارند که در مندرجات آن این
 مسئله را که آنها از اسباط بنی اسرائیل می باشند [۲] تا حال با احتیاط بسیار نائید
 می نماید مگر میان زبان پشتو که زبان ملی افغانها است و زبان عبری که زبان
 بنی اسرائیل است یک مشابهت سرسری هم وجود ندارد

[۱] ذکر این وفد در کتب صحاح حدیث و سیر و تاریخ عرب نیامده امامورخین قرون وسطی افغان
 این موضوع را افتخاراً تذکار مینمایند و ورود مسلمان ها بساحل مالابار هندوستان و مملکت چین از
 راه بحر نیز مثل این موضوع در کتب قدما بنظر نمی آید ولی متأخرین مورخین هند دخول مسلمانها را در جنوب
 هند بصورت غیر محاربه قبل از فتوحات اعراب در شمال هند به اثبات میرسانند هکذا تاریخ اسلام مؤلفه
 امیند کیتی ابو کبشه نامی عرب را رئیس وفد از دربار نبوت معرفی نموده میگوید که سال هفت هجری
 چون دعوت نامه ها بنام شاهان بلاد ارسال میشد آرنده دعوت نامه رسالت مآبی به نام پادشاه چین
 این شخص بوده است و در اواخر خلافت صدیقی با جواب به مرکز خلافت اسلام مراجعت نموده است
 چون کشور چین را برای اقامت می پسندد بار دیگر از راه بحر وارد شنگهای شده و مسجد
 ییاموده اورا چینی ها ذکر میکنند .

بدراالدین چینی در مکتوبی که ۱۳۱۳ نسبت بتاریخ مسلمانان چین به اداره ایس فرستاده بود
 و در شمارهای همان سال نشر گردید تصدیق ورود ابر کبشه را در چین از راه شنگهای می نماید .
 و ورود چهار هزار مسلمانان عرب به کومک پادشاه چین برخلاف دشمنان او که از طرف « قیه »
 از راه ترکستان فرستاده شده بودند علاوه از وفد مذکره است که در چین توطن اختیار نموده اند
 به نظریه من امثال هم چه مسائل را تصدیق و نه تکذیب باید نمود . [مترجم]

[۲] از مقدمه و خاتمه این کتاب معلوم میشود که زمان تالیف آن سنه ۱۲۹۵ قمری که زمان جنگ قوم افغان
 و انگلیس بوده و نظریه امراراجم به اتساب انساب ایشان به شاؤول تا آن زمان مروج و بعد از آن الی
 زمان محاربه سوم افغان و انگلیس تا جنگ استقلال ادامه داشت سپس در اثر ترقی معارف عصری
 باختری عمومی از سنه خارجه و آمودورفت و فود علمی داخلی و خارجی و اکتشافات آثار هفنه
 کشور و تراجم آثار تاریخی بروفق تحقیقات عصری در عوض اهتمام بروایات ربلجترم تحقیقات نشلزمی
 بصورت آزادانه بروی کار آمد لهذا آن نظریه امروز ترداعیان افغان را اعتبار افتاده است
 و تحقیقات و نگارشات عصری صورت دیگری اختیار نموده می رود . « مترجم »

لیکن بواسطه وحدت نام‌های اماکن مثل «خیبر» دره واقع در بلاد افغان و خیبر در (جزیر قلع‌العرب قریب) شام که مقرر بنی اسرائیل بوده با جود بعد مسافه بین سرزمین افغانها و قرارگاه بنی اسرائیل اعتقاد ایشان به این مسئله که آنها از نژاد حضرت اسرائیل [۶] هستند محکم میکرد. [۱]

گروهی گمان دارند که این‌ها از طائفه ارامنه شیروان که قبلاً به اسم «الیان» یاد میشد میباشند و این مسئله را وجود کنیسه‌های که در قرا باغ «ازر مر بو طات» شیروان بنام «قندسار» تاحال وجود دارد تأییدی نماید و رئیس این مقامات را «اغوانج» میگویند و معنی اغوانج در زبان ایشان کلاتر «اغوان‌ها» است. ارامنه که «درکنجه» و شیروان و «نخجوان» و «کیلان» سکونت دارند به این نام اغوان اختصار می‌نمایند و اغوانیت را دعوی می‌کنند پس محتمل است که لفظ افغان محرف اغوان یا الیان باشد و ممکن است کنه رئیس «قندسار» پس از کوچیدن به مقام کنونی و بود و بمانش ایشان در قند‌ها از این موطن نا نوی خود را قندسار نامیده «وقند‌ها» محرف «قندسار» باشد [۲]

و از اطوارشان چنان مستفاد میشود که آنها در زمان مهاجرت از وطن اولی خود به دیانت عیسوی متدین بوده و متعاقباً اسلام آورده اند چنانچه تاحال در بین شان بعضی آثار و عادات اجداد آنها مانند نقش نمودن شکل صلیب بر روی فرس‌نان

[۱] کسانیکه این نظریه را تأیید می‌نمایند علاوه بر ارامنه که به جمال الدین نقل نموده است دو مثال دیگر را نیز بر همان می‌آفرینند اتحاد کلمه «یا جور» را که از علاقه جات سرحد ازاد مشرقی افغان فشان است به «یا حور» مصدر لیل قطعی بودن و کلمه «سدوم» که اسم موضع یعنی از علاقه «سمه» یوسف زئی است به «سدوم» شام چون سم «خیبر» فوق الذکر دلیل سامی بودن آنها میدانند اهداء تورات قبیله قدیمی از طرف ایشان برای تادیر شاه افشار در زمان عبور او از محدوده ایشان باج دهند تأیید این مسئله ذکر میشود [۲] علاوه بر شهر مشهور قند‌ها ازاد افغانستان در هندوستان نیز به این نام مقاماتی وجود دارد و در بین افغانها بنام «قند‌ها ریها» حیواناتی در سرحد ازاد مشرقی زندگانی می‌نمایند که نه از قند‌ها و نه از آن مقام را دیده اند.

مروج مانده است [۱]

قول این گروه اگر چه ظاهراً خالی از صحت هم نباشد لیکن توجه این موضوع
که « قندهار » محرف « قندسار » است بر کسی توانائی در فن تاریخ گواهی
میدهد زیرا قندهار از شهرهای مشهور و قدیمی است که در افسانه های هند
از قبیل « مهابران » مذکور است

چندی از محققین تاریخ میگویند که این طائفه نظر با متیازیکه بدیگر طوائف
داشتند در کوهستان موجوده خود از قدیم سکونت داشتند حتی اینکه طائفه مذکور
با اسکندر رومی هم مصاف داده بلکه در زمان گشتا سب هم وجود داشتند و تابع
ولایت « سیستان » تحت حکم رستم مشهور بودند و سال ده پوست گاو را به
فرمانده خویش رستم بنام خراج می دادند [۲]

[۱] کتاب « دی پرچنگ آف اسلام » ورود عبوریت رادر ترکستانات و قریب این حدود قبل
از اسلام تألیف می نماید.

[۲] شاهنامه طبع بیست و یکم ۱۲۷۵ هـ ق در ملحقات از صفحه ۱۰ شروع میشود و عنوان حکایت دوم
سرگذشت پاکک کوه زاد است که در شاهنامه به معنی کوه زاد است آمده محل سکونت پاکک کوه زاد
که رستم یا او چنگ می کند فرا ذیل است

که فردیک زایل به سه روزه راه	پاکی کوه بدسیر کشیده به ماه
به یک سوی اودشت و خرگاه بود	د کردشت زان هندوان راه بود
نشسته دران دشت بسیار کوچ	ز افغان و لا چین و کردو بلوچ

در باب نژاد کوه زاد میگویند

نژادش ز افغان سیاهش هزار	همه ناک انداز و ژوبین گداز
بولا بلند و به پیکر سطر	به حمله چو شیر و به پیکار بیر
دورانش به مانند ران بیل	که رزم جوشان تر از رود بیل
دو نفر در باب پاک کوه زاد به رستم حکایت کرده گفتند	
نژادش ز اوغان سیاهش بلوچ	که بردشت خرگاه بگزیده کوچ

« بقیه » در صفحه ۱۷

اخیراً رسانیدن این مالیات گزاف را هم خلاف شان خود دانسته از ادائر آن انکار آورده بر او شو ریدند اما رستم با آنها بیهم در او یخته و ایس او را تحت سلطه خویش آورد.

نظریه سید جمال الدین افغان مؤلف کتاب

نظریه من چنان است که ملت افغان نژاد ایرانی می باشند و زبان ایشان از نندو او بیست کزبان قدیم یارسی است گرفته شده و بایارسی موجوده هم مشابهت تامه دارد [۱]

مؤرخین متأخر مانند «لئورمان» فرانسوی و امثالهم همین نظریه را تأیید می نمایند [۱] نظریه همین لئورمان در خصوص افغانها این است که در شرق صرف دو قوم است که بمعنی حقیقی قوم گفته میشوند افغانها و جاپانی ها «بقیه» از صفحه ۷۰

دو نفر دیگر در باب فوج کلک و هزاراد اینراد می نمایند

که با هر یکی لشکری صد هزار سوار و پیاده بلوچان کرد
هزاران سواران افغان گروه راجین دلبران برگرد کوه
و قبیله زال میگوشت که رستم را از جنگ با کلک کوه را دبار در رستم جواب می دهد که تنها رفته با آنها جنگ می کنم

پیاده روم سوی البرز کوه
سپه چارسازند افغان گروه
هزاراد پسر کلک کو هزاراد است چنانچه هزاراد را هم بهزاد افغان گفته و مسکن افغانها را به فارسی مرز افغان گفته بالاخره کلک کو هزاراد پسرش بهزاد بدست رستم اسیر میشود و هر دو فرزند پسر [با خود از قبیله الئو پیتو] به حکم پادشاه ایران مدار کشیده میشوند این بود خلاصه کلک کو هزاراد [۱] و الله ماجدم علامه محقق جناب مولانا محمد اسرار ایل خان «رح» قرار تحقیقات خود بیان مفرموده که زبان پیتو میباشد و عبارت دیگر مادر سنسکرت است و معنی سنسکرت شش و مذهب است و وجود قوم پیتو پیتون و زبان بومی ایشان قرن های پیشتر از تولد سنسکرت وجود داشت دانشمندان آن وقت این زبان را اصلاح نموده سنسکرت نامیدند و سنسکرت به جهت یک زبان علمی ترقی نمود و فراتر از بلوچان و ستارا با سنسکرت سخندان یارس بسیار به منافات اثبات نموده است مقام محترم پیتو نو که نیز به این موضوع توجه محققان معطوف داشته چنانچه موای یعقوب حسن خان در رساله نظری پیتو از نحوه نظریه الئو فرق الذکر در این موضوع با تات میسوط و مدلل را به معرض بیان آورده است

فصل سوم

ابتداء سلطنت افغان و قیام زعیم ایشان در امور کشور داری

یا نهضت افغان ها در قندهار

چون ملت افغان در محیط جلالت و اقدام نشأت یافتند لهذا ملت افغان قومیت عسکری که برای سلطه اجنبی کامی قندهی نکرده اند اداره محمود غزنوی [۱] و چنگیز خان تا قاری و قیامور کور گانی با وجود استیلاء کامله آنها بالای ایشان از طرف ملت افغان بی خطر و ایمن نبوده هم چنان در زمان انقسام مملکت ایشان بین سلاطین هند و فارس دائماً در کمین بوده در وقت فرصت آتش فتنه را بمقابل شاهان فوق الذکر می افروختند طائفه غلخائی که بارها بر عساکر محمودی دست درازی کرده حکومت غزنین را مدتی بتصرف خویش آوردند و طائفه از این افغانها در دهلی سلطنتی را تشکیل دادند. چنانکه شاه عباس کبیر بر قندهار مسئولی گشت ابتدا آنها و غلخائیا باواقیاد نمودند [۶] چنانکه اهالی از جو و والی قندهار به تنگ آمدند از طرف قبایل افغانان قندهاری، مفقأ بک فروکیل "سد و خان ابدالی" را بدر بار بادشاه دادخواه فرستادند شاه را بلاغت و فصاحت سد و خان در هنگام اظهار شکوه خوش آمده اداره قندهار را جهت استر ضاء خاطرش به او سپرده، حاکم سابق را عزل نمود سد و خان اداره ولایت قندهار را چنان بخوبی و کمال عدالت انجام داد که محبت عامه را بخود حاصل کرد و اثرات حسن اداره

(۱) محمود غزنوی معروف به «محمود ذابلی» که از بطن دختر رئیس زابل و صاب سبکتگین در نیمه اخیر قرن چهارم در ایستان که مرکز آن غزنی بوده بوجود آمده از روی قوانین اجتماعی افغان گفته میشود اما افغانها در عرف خود برای مقن کردن یک رئیس و زمامدار امتزاج خون را بصورت تکرار در تکرار اعتماد میدهند لهذا انقیاد افغانها به سلطان بیشتر از تاجیه و ریلجتر می بوده

او بدر بارامیران مؤثر گردید و اداره قندهار تا دیر گاه در او لاده سدو خان بطور وراثت دوام کرد و حکومت او با اهالی تا حدی محبوب واقع شد که سائر افغانه بخاندان سدو خان چنین امتیازی بخشیدند که هر گاه احدی از سدوزائیهها بقتل یکی متهم میشد اهالی نظر با احترام خاندان سدوزائی از سر خون مقبول میکشیدند و اگر کسی از افراد قبایل برخلاف کدام سدوزائی شمشیر را از نیام میکشید از مجازات آن کسی صرف نظر نکرده حتماً او را به قتل میرسانیدند.

سدوزائیهها طائفه از ابدالیها بوده و احمد شاه هم از بن طائفه نشأت کرده است که آتیاً به تفصیل ذکر خواهد شد.

قندهاری ها و صفوی ها

در عصر سلطان حسین شاه آخرین سلسله شاهان صفوی ایران که در سال ۱۱۰۶ سر بر آرای سلطنت ایران شد از جمله اهالی قندهار و ملحقات آن قبیله غلخائی نهفت نمودند، هر چند رجال دولت شاه در استیصال شان کوشیدند آتش فتنه مشتعل تر شد، چون سرکشی افغانها حکومت ایران را از انخاذند ابیر خسته ساخت کرکین خان کرچی که از طرف شاه ایران حاکم کرجستان بود و باری بر روی شاه بغاوت ورزیده بود متعاقباً به نتیجه حکومت مغلوب گشت، بعد از مغلوبیت برای تلافی گناهان خویش سوای اینکه دین مسیحی را ترك داده دین مقدس اسلام را قبول نماید چاره ندید، کرکین خان بحسن تدبیر و قوه دوراندیشی و ثبات مشهور بود از آنرو درینوقت حاکم قندهار مقرر گشت.

مضرات سخت گیری بر اهالی

چون شاه در افروختن نائرة نهفت قندهار دست سلاطین تیموریه هند را ذی دخل میدانست لذا با کرکین خان حاکم قندهار بیست هزار لشکر ایرانی و یک جماعت را از مردان

جنگی و مد برین صاحب تجربه اهالی کر جستان بغرض دفع شرمد اخلت خارجی
عزیمت داد. و قتیکه کر کین خان باعسا کر خود باطراف قندهار رسید. اهالی و تاهن
را اطاعت و انقیاد را پیمودند. لیکن کر کین خان بکمان اینکه بشدت و سرزنش
افغانها ذلیل خواهند گشت. سنگدلی را بیشه خود ساخته بدرستی با اهالی پیش میآمد.
«حاشا و کلا» هر صاحب عزت را به ذلت انداخته هر قوی را ضعیف میگردد و
هر راه محبس میکشاند. مردم خیلی بجان آمده از درشتی و قساوت قلب
حاکم تالان گردیده بک هتیت و کلاء را بیای تخت ایران «شهر اسفهان» بحضور
سلطان حسین داد خواستند تا احوال اهالی را بسمع شاه برسانند.

اسباب دست درازی مامورین بحقوق رعایا

در ممالک آسیا حائل آمدن در بانان و قاجریان بین عارض و سلطان موجب جرئت
والی ها و مامورین بر حقوق رعایا میگردد. بنا بر آن چون هتیت و کلاء افغانی با سفهان
رسیدند برای تقدیم شکایت مساعی خود را تکرار کردند لیکن کثرت قاجری ها
و در بانهای حضور شاه افغانان را از تداویر وصول عرض بحضور شاه مایوس میساخت
باری ببارگاه شاه حاضر شده از مظالمیکه بر اهالی قندهار کر کین خان روا داشته بود
داد خواستند. چون بدر بار شاه دوستان کر کین خان حضور داشتند. بسمع شاه رسانیدند
که این سرکشان خواهند بشکایات خود ساخته و بهتان و دروغ. از ضبط و ربط
والی بر آمده از عصیان نمایند. به اثر آن از شاه بدون عتاب چیزی نشنیدند. ناچار با کمال
تا ابعیدی. بولایت خود مراجعت کرده اصل واقعه را در اقوام خود اشاعت دادند.
والی قندهار از این امر خبر گشته در دل خود نسبت باین جماعت داد خواست. کینه و رزید
و برای کسانیکه در این دادخواهی دخیل بودند بهانه می جست خصوصاً میرویس را
که بجلالت نسب و شرف حسب مشهور بود طرف غضب خود قرار داد.

میرویس خان

میرویس خان رئیس قبیله بزرگ افغان ها و تکران مشهور قندهار بود
در بین اهالی به بلندی اخلاق و فصاحت زبان و نرمی طبیعت و رسائی ذهن معروف
و به اثر این صفات در دلهای افغانان محبوبیت و نفوذی را حائز گشته بود .
چندی بعدوالی مذکور دست تعدی بر علیه او دراز کرده زنجیر و زوالاته اش نموده
بشهر اصفهان فرستاد و باراکین دولت نوشت کسه راحت و اطمینان حکومت
در قندهار بدون حبس این مرد قیام نخواهد گرفت و لازم است که از بود
و باش قندهار باز داشته شود زیرا وجود او مصدر فساد و منشاء فتنه ها میباشد .

اضرار رشوت با اساس حکومت

گر کین خان از رشوت ستانی حکام آسیائی بیخبر نبود و میدانست که نیل مرام و اجرای
مقاصد از ما مؤثرین اصفهان بوجود رشوت موقوف است و بعدم رشوت معدوم . لهذا
در فرستادن او به اصفهان سوی تدبیر نمود زیرا که کین خان بواسطه ارسال میرویس خان
در اصفهان او را به رشوت دادن به اراکین دولت موقع داد مدتی نگذشته بود که
میرویس خان به ضعف عقل شاه و سوء اخلاق هیئت حکومت و ففاق اراکین و اولیاء
سلطنت مطلع گشته برای رسیدن بمقصود خود بادشمنان گر کین خان طرح مودت
و بختانده دلهای شائرا بطرف خود مائل ساخت . و بحضور شاه فرست ها جهت باریابی
یا فتنه تفصیل مطالب خود را بشیرنی زبان و فصاحت کلام بکمال حذاقت بگوش شاه
میرسائید و توجه شاه را بسوی خویش معطوف نموده رشوت را برای جلب
قلوب رؤساء و بزرگان ایران وسیله ساخته در زمان قلیلی خود را در مسلک اولیاء
امور دولت ایران منسلک گردانید .

اثر حزم و تدبیر

میر و پس خان در این اوقات بمراجعت قندهار کامیاب شده می توانست لیکن اختلال امور دولت ایران و کمزوری اداره آنجا بدماغ وی يك فكر عالی تری را تولید نمود. وانفكاك حكومت خویش را از حكومت شاه آسان دانست و برای حصول این امر توقف اصفهان را برای چندی مصلحت دید و میداشت كه این چنین امر بزرگ را بمجلت انجام دادن درست نیست از شاه برای سفر حج استیذان حاصل نمود. چون بمكه مكرمه رسید مناسب دانست كه از علماء اهل سنت بعضی مسائل را بو جواب محاربه شیعه استفتا نماید. تا به این قوه روحانی قوم خود را بچنگ حكومت شیعی ایران دعوت داده افغانان را متحد سازد. جهت این امر فتاوی چندی حاصل نموده. بعد از ادای فریضه حج به اصفهان مراجعت کرده امر خود را مخفی نگذاشته بصورت بیادشاه كمال اخلاص را نشان میداد.

استفاده از وقت

درینوقت بكوافعه عجیبی برای افتاد مقاصد میر و پس خان اتفاق افتاد كه يك شخص معجول النسب ارمنی عالم السنه شرفی در ممالك عثمانی برای دولت روسی خدمانی انجام داده با امپراطور روس (بطركبير) توسل جسته برای خود خواهش تفرخ خود را به سفارت روسیه را بدر بار شاه تقدیم نمود. از جهت سابقه خوبی كه در حسن انجام خدمات خود بدست آورده بود به مرام خود فائز گشته بدر بار شاه از طرف امپراطور روس سفیر مقرر شد. و حكومت روسیه بمكافات خدمات او مشارالیه را با متعلقینش از محصولات تجارتی كمرك معاف داشت. این سفیر بسیاری از تجار ارمنستان را فراهم کرده بطرف بلاد ایران متوجه ساخت. چون بجوار حدود ایران رسیدند آوازه افكندند كه سفیر روس از تسل سلاطین ارمن است.

میر و پس خان دخول این سفیر را باین کیفیت بهترین وسیله برای پیشرفت

مقاصد خود دیده در مجلسها و مجمع ها علناً و سرّاً چنین بیان میکرد که نصاری خیال دارند که کرگستان و ارمنستان را از حکومت شاه معجز سازند، کرگین خان حاکم قندهار که يك مسلمان به نام است حتماً در این موضوع، واسطه مهم دست نصاری است و بواسطه تازه بودن اسلامیت کرگین خان این کلام در دل اهالی جا می گرفت و لایای امور دولت ایران بر صدق این مقال گمان برده برای مغلوب ساختن کرگین خان کمر بستند. اما بواسطه قوت بازو و طاقت عسکری او در قندهار از طغیانش میترسیدند. و لهذا میر و بیس خان را به رفتن قندهار مکلف کردند تا کرگین خان را در حین حرکت او بسرکشی مدافعه نموده از راه عداوت سابقه با او پیش آمده دفع نماید (کمزوری رأی و اضطراب فکر شرقیهای تا امروز این حکایت خوبتر هویدا می گردد:)

غیرت افغانها در امور ننگ و ناموس

میر و بیس به قندهار رسید، کرگین خان بر آشفته و برای هلاک میر و بیس بهانه جوئی آغاز نمود و به نزد وی پیغامی فرستاده دختر او را باز دواج پسر خویش الزام کرد. چون میر و بیس خان این مطالبه حاکمانه، او را دیده دانست که به تن دهی در مقابل این امر قدر و منزلت او کاسته میشود ازین رو افغانان را بجرگه خصوصی دعوت داده تفصیل حادثه را نزدشان بیان نمود، افغانان ازین سبب بالای کرگین خان خشمگین گردیده یکدیگر خود را بمدافعت و مقاومت تجویز میدادند.

میر و بیس خان برای مدافعه در مقابل شرف خود مجسمه سرور گشته بود، لیکن صبر و درنگ را برای افغانان اظهار و توصیه میکرد و میگفت بهتر اینست که شیر را در خواب بکشیم ولی لازم است که شما درین افکاس ثابت قدم باشید، شما بر من باور نمائید که من عنقریب از دشمن انتقام خواهم گرفت، افغانها نان و نمک و شمشیر و قرآن را حاضر کرده بر هر چهار قسم کردند که بمعاضدت میر و بیس خان و اطاعت او قیام خواهیم کرد و گفتند هر که ازین عهد رجعت کند زن او به سه سنگ طلاق

باشد. بنامین قسم ها و طلاق که باشد تری سو کنند های افغانهاست به او اطمینان و یقین کلی
معاونت دادند

تدابیر میر و یس خان و ناموس پرستی افغان

میر و یس خان یکی از خادمه های خو بصورت خود را که در خانه اش تربیت
یافته بود بنام دختر خویش بنکساج پسر کرگین خان داده که مال پشاست و سرور
را ظاهر می ساخت طوریکه با کرگین هیچ کینه ندارد. باین رفتار خویش رنگ
کینه دل کرگین را زدوده که مال اعتماد را نزد وی پیدا کرد بعد از زمانی میر و یس
یک دعوت مجللی را بیرون شهر در باغی تهیه کرده کرگین و اتباعش را دعوت داده
و شراب ایشان را در این مهمانی از جام موت تهیه کرد و میر و یس خود را ساقی آن
قرار داد [یعنی تیغ اجل را به معارفی کرگین خان و رفقای او حواله نمود].

"بهامراء و سلاطین نمی زبید که با کسانی که بظلم پیش آمده حق تلفی در باره
نموده و به غدر و فریب پیش آمده باشند از ایشان توقع و امید صفتی داشته در امور
خود خالصه در مهمات آن او را معتمد خویش قرار دهند زیرا کینه و عداوت
چون دلی را بجزا شد کمتر زائل می گردد.

خدمه عسکری

میر و یس خان لباس کرگین را بعد از کشتن او به شیده لباس های اتباع او را
با افغانان پوشانیده بعد از شام بشهر در آمده به محافظین قلعه در جین غفلت شان هجوم
بردند یک جماعت افغانان را که قریب شهر در کمیته گاه نشانیده بود با ایشان متحد
گردانید عموم افغانان شهر با ایشان متحد شده ریشه های محافظین را برکنده شهر را
متصرف شدند و کسانی که موقع یافتند فرار نمودند و افغانها قلعه را تصرف نموده
اعلان کردند که هر کس عسکر کرگین را در امان خود نگاه نداشته باشد در امان است.

در بنوقت ششصد نفر عسکری که گرگین برای تأدیب بعضی قبایل بمحالات فرستاده بود به قندهار رسیدند و غنیمت های بسیاری از افغانان گرفته با خود میآوردند بعد ازین از حقیقت واقعه آگناه گشته باتوپ و تفنگ دلبران افغان مقابل شده بامها جمین مقابل مقاوت کردند ' میر و بس خان باینجهزار نفر برآمده مها جمین خود را بمقابل ایرانیها تا سه روز قیام دادا گرچه جلادت و بسالت قابل تحسین از ایشان ظاهر شد لیکن در نتیجه شکست خورده جانهای خود را بخاک خراسان رسانیده نجات یافتند در آنجا اصل واقعه را بیان کرده بد هشت ایرانیان افروودند .

نطق میرویس برای حصول آزادی

و قتیکه فضای قندهار از مخالفین خالی شد میرویس رؤسای قبایل افغانرا دعوت داده یک جرگه قومی منعقد ساخت خودش در بین جرگه ایستاده در نطق خود فضائل حریت و مزایای آنرا و شوائب اسارت و مصائب آنرا حسب ذیل روشن ساخت :

« اگر شما کمر ما را بسته کنید و با ما متحد شوید کرد نهای افغانانرا از طوق ذلت و غلامی رها نمیده بیرق های عزت و حریت را در بلاد وطن خواهیم افراشت و بیوغ سلطه شیعه های ایران را از دوش خود دور خواهیم کرد »

بعد از آن فتواهائی را که از علمای مکه معظمه که بر جواز قتال شیعه ها حکم فرما بودند در سفر حج بدست آورده بود بیرون کرده برای حضار قرائت نمود. و همانجا اعلان کرد که هر کس طرف ایرانیان مایل بوده قلابه اسارت شایر اختیار مینماید از بود و باش وطن عزیز ما امید خود را قطع کند: زیرا که در صورت قبول اسارت ایرانیان معاشرت شان با ما مشکل خواهد بود و از دائره مودت و همقطاری ما خارج خواهد شد جمیع خوانین و رؤسای موجوده جرگه موافقت خود را ابراز و بهسم های موکد تأیید نمودند .

شیوه مر دان

* صاحبان فضیلت و ارباب صیرت و مالکان عزم و صاحب حزم حیات خود را برای حفاظت وطن چنان فدا مینمایند و برای آزادی ملت جانهای خود را اینچنین بخطر و مهلکات دچار میسازند و برای نابود کردن قلاده اسارت و دور کردن طوق ذلت بدون نام نیک هیچ مزدی را طلبکار نمیشوند الا صاحبان نفوس ذقیه و ارباب عمت سافله که از پستی و تسفل و ذلالت خود در شهوات منہمک بوده (اقوام و اوطان خود را به بول هیچ میرز با جانب می فروشند).

مدا فعه دلیرانه و حکیمانه

میر ویس خان از تهیدید محمد حاجی خان

چون خبر اتفاق آلهایی تخت دولت ایران رسید شاه ایران بعوض اینکه عسکر جراری برای سرزنش افغانان بفرستد از راه صلح در آمده محمد حاجی خان را تنها برای تهیدید میر ویس و رفقای او فرستاد. نماینده مذکور به مجرد ورود قندهار از عظمت دولت ایران و قدرت قاعه شان برای تذلیل مخالفین خویش شروع بدلیات نمود و میر ویس خان را بخیرای های انجام کارش میترسانید.

(جواب)

(عقل و حکمت تنها در دماغ صاحبان آسایش نیست)

کوهستان افغانان هم رجال عاقل و حکیم دارد!

میر ویس خان در جواب اظهار نمود: آیا گمان میکنی که عقل و حکمت جز در کله های صاحبان تنعم در دماغ رجال کوهستان افغانستان پیدا نخواهد شد؟

اگر در قدرت شاشما طاقت سرزنش و سرکوبی ما میبود حاجت بفرستادن شما نبود که چنین سخن های بی معنی را بیان میکردید پس حکم داد که او را حبس کنند تا جود آن شاه ایران از خواب غفلت بیدار نشود پس از حبس سفیر اول محمدخان حاکم هرات را ثانیاً بسمت نمایندگی حکومت شاه به قندهار فرستاد چون این نماینده از دوستان و رفقای سفر حج میرویس خان بود میرویس خان او را در وقت ورود به قندهار گفت اگر حقوق سابقه رفاهت و محبت شما بر من نمیبود شما را همچو مجرمین جزا میدادم لیکن بفهمید که افغانان بعد از نجات یافتن بار دیگر بوج اسارت را بدوش نخواهند کشید و شیرانیکه زنجیرهای عبودیت را کشته اند بار دیگر یابند و مقید نخواهند شد و شمشیر هائیکه از نیام کشیده شده اند باز به غلاف نخواهد شد زود است که حکومت شما سرنگون و دولت شما مغلوب و اموال شما چور و تاراج گردد . بعد ازان به حبس او حکم نمود .

اعمال و معاطلت در امور حرب اسباب شقاوت است

چون اولیاء دولت شاه از ارسال نمایندگان سودی نیافتند (و بدون محاربه راه گریزی نیافتند) بحکام خراسان فرمان فرستادند تا برای هجوم با افغانان عساکر خود را آراسته مهیای حرکت و تکه دارند . بعد از شکست های بی پای عسکرها ای برائی بحکومت محقق گشت که تنها عساکر خراسان افغانان را پایمال کرده نمیتوانند پس یک فوج عظیم الشانرا بزریر قیادت خسروخان برادرزاده گرگین که در جلادت و رشادت از عم خود کمتر نبود فرستادند تا این سرعسکر بواسطه حبس و تقام عم خود اقدام شجیعاً نفع خود را بصورت بهترین ظاهر گردانند . خسروخان با میرویس خان مقابل شده آتش جنگ در بین ایشان مشتعل گردید . میرویس خان شکست خورده خسروخان شهر قندهار را محاصره کرد . مستحفظین افغان که در شهر قندهار بودند با خسروخان قرار دادند که اگر بحیات ما تعرض نکنند

ماشهر را تسلیم خواهیم کرد ولی قساوت خسروخان نگذاشت که از خون شان بگذرد و افغانان چون دانستند که جز موت راه فرار نیست ازین رو برای دفاع آماده گشته هر روز بمحاصرین هجوم میکردند .

میرویس خان عسا کر محالات را جمع کرده از طرف خارج بار دو گاه خسروخان حمله های پیاپی میکرد تا آنکه ذخائر خسروخان تمام شده از مدافعت میرویس خان مضطر گشته دست از محاصره برداشت . خسروخان در محاصره میرویس خان با بیست و چهار هزار و ۵۰۰ نفر عسکر خود از دم شمشیر افغانان براه فنا شافته صرف ۵۰۰ نفر از عسا کر او از مرگ نجات یافتند این است عاقبت عجب و غرور . شاه ایران دفعه سوم بزر عسکری محمد رستم خان لشکری آراسته بزرگویی افغانان فرستاد اما در نتیجه شکست خورد . و میرویس خان بلامانع و مزاحم بر قندهار مستولی گشت میرویس خان بعد از حصول ازادی قندهار وفات نموده و دو پسر از خود باقی گذاشت .

میر عبد الله

چون عمر کلاثرین پسر میرویس خان مرحو (حو) از ۱۸ سال متجاوز نبود اهالی اداره حکومت را به میر عبد الله برادر میرویس خان سپردند . میر عبد الله برادر میرویس خان که زمام حکومت را بدست گرفت با سلطنت ایران میلان سلح نمود افغانان ازین میلان وی برافروخته مخالفت گردیدند و گفتند اگر تو در هجوم قدم بقدم برادر خود گذارده نمیتوانی باید کم از کم در مصالحت تندهی نمائی میر عبد الله این نصیحت ایشان را گوش نداده بار فقای خود مشاورت نموده قرار دادند که بحکومت ایران یک هیئت از معتمدین خود جهت عقد مصالحه بشروط سه گانه ذیل بفرستند :

(۱) قندهار از مالیات شاه ایران آزاد باشد . ۲ : عساکر ایرانی در قندهار باشد (۳) امارت در اولاد میر عبد الله مذکور و رانۀ علی الدوام باشد .
چون رؤسای افغان از این مسئله خبر یافتند از کثرت غیظ بر آشفته و از میر عبد الله قلباً روگردان شدند و میر محمود که علائم نجابت و شهامت از جبین او نمایان بود از این رویه عم خود ناراض گردید لهذا با چهل نفر افغان متحد گشته دفعه در خوابگاه میر عبد الله ریخته کله او را از تن جدا ساختند چون افغانان خبر یافتند در صله آن شجاعت او را شاه قندهار ملقب ساخته سریر آرای سلطنت گردانیدند .

نهضت ابدالی هادر هرات

آزاد خان ابدالی بیرق حرب را برافراشته بر شهر هرات استیلا نموده لوای استقلال را بلند کرد و برخ از طوائف اوزبک با ابدالی های هرات متحد گشته بلا در خواست را که تحت سلطه ایران بودند متحداً تاراج نمودند . حکومت شاه سی هزار فوج را برافسری صفی قلیخان بتادیب آزاد خان فرستاد آزاد خان عساکر ایرانیها را مقابلۀ نموده از طلوع صبح الی نصف النهار در گیر و دار بلا امتیاز غالب و مغلوب مصرف بود توپچی های ایران از هول جنگ افغانان بعدی سراسیمه و پیریشان گشته که بطرف سواران خود کله باری شروع نمودند چون افغانان توپ نداشتند فوج ایران این مسئله را خدعه حربی تصور نموده متفرق گشتند تا افغانان را در جنگ تریب دهند افغانان از وقت استفاده کرده بر علیه عساکر ایران هجوم آورده جمعیت آنها را پیریشان ساختند و صفی قلیخان را بایسرش و هشت هزار سپاه ایرانی به قتل رسانیدند . ایرانیان تمام آلات حرب را بایست توپ و سامان خود گذاشته شکست خوردند . در اثر این محاربه چنانکه غلغله آنها قندهار را از جنگ اسارت رها نیدند . ابدالی ها هرات را از سلطه ایرانیان نجات داده حکومت مستقل تاسیس نمودند .

کرد و عرب در خلال این احوال

در این گیرودارهای کردی سنی برای چور و چپاول ایران کمر بسته هجوم آوردند و تا بحدی پیشقدمی کردند که به حصار شهر اصفهان مرکز حکومت ایران خود را رسانیدند. و اعراب مسقط نصبت نموده آبادی ها و سواحل و جزایر خلیج فارس را قبضه کردند.

میر محمود شاه قندهار

چون محمود شاه قندهار اختلال سلطنت ایران و ضعف دانش رؤسا و تفرق اتحاد و رسوخ نفاق قلبی شان را سراسر مطالعه کرد دیده توقع بتصرف سلطنت شاه ایران دوخته عساکر خود را از راه کرمان با وجود ثبوت آب و گیاه در راه بجنگ دولت ایران سوق داد. چون فوج افغان در حالیکه کرمانها غافل بودند آن شهر را تحت تهاجم قرار داده محاصره کردند و اهالی بدون جنگ شهر را بفوج افغان تسلیم نمودند. لیکن در اثر عادت متغلبین اقوام شرقی حتی غربی ها «عسکرا افغان از ظلم و دست درازی بر اهالی کوتاهی نکردند لطف علیخان والی بندر عباس از طرف شاه ایران مامور گردید که افغانان را بمحاربه از کرمان طرد نماید افغانان به یک جنگ لطف علیخان تاب نیاورده تمام نقاط کرمان را وا گذاشته بقندهار مراجعت کردند. اما کرمانهای بد نصیب چون کسیکه از آفتاب گریخته به آتش پناه آرد از جور افغانان رهائی یافته به بیداد و ستم عساکر ایران معروض مانندند و در تحلیل متردد بودند که آیا مصائب تغلب افغان شدیدتر بود یا مصائب سیادت دولت ایران!

چون لطف علیخان میدانست که میر محمود دو باره بر کرمان حمله خواهد کرد لهذا به ترغیبات عسکری و فراهم آوردن آذوقه و سامان حربی در شیراز احتیاطاً آغاز نمود.

(مضرت بیگاری)

در اثر اقتضای زمان با واسطه عدم انتظام تربیات ایران بر رعایا ظلم و بیداد جریان داشت چه اموالشان ضبط و حیوانات بار بر به بیگار گرفته میشد و در کارهای لازمه حکومتی آنها طرف تعدی واقع میشدند، دشمنان اطف علیخان از موقع استفاده گرفته بنزد شاه از او شکایت کرده در عزل او از "سر عسکری" کوشیدند، عساکر از جاهائیکه آمده بودند برگشته متفرق شدند.

عبرت

"به بینیدنی های خسیس، و خائنین وطن و نوامیس ملت را که بوا سطة اغراض شخصی و عداوت های جزو به و بر باد کردن شخص و احد، چه اسبابیکه موجب تفرقه عساکریکه حصار حفاظت وطن و سنگر ناموس ملت دانسته میشوند، میکردند در آئینه نتائج عمومی این دسائس شخی را قرائت نمائید."

(حکومت هرات و افغانان ابدالی)

حکومت هرات و افغانان ابدالی هرات بر اکثر بلاد خراسان تاخته شهر مشهد (طوس قدیم) را قریباً فتح کرده بودند.

آفات فضا ئی

در اثنای این رفتن و یورش ها شهر تبریز را زلزله های شدید بجنبش آورده هشتاد هزار اهالی از صدمه زلزله زیر خاک شدند، جو هوا از تکاثف خود نور آفتاب عالمتاب را پوشانید قرص خورشید همچو قطعه مس سرخ و قمر بنظر می خورد. در او هام عموم این تغییرات کونی و فضا ئی آثار غضب الهی آمده از نزول بلاهای سماوی باین مقدمات مخوف بودند. برای دفع بلیه به ترك فجور و ازاله

منکرات زیادی توسل جستند و مشایخ در کوه‌ها گردش کرده اهالی را بطرف استعمار دعوت میدادند - و منجمین اظهار رائی مینمودند که این تغییرات کونی علامت خرابی اصفهان اند ' عقول را وحشت و نفوس را حیرت فرا گرفته قلوب ضعیف و عمت‌ها پست شدند حتی که این ملت کبیر ایران (مستعد مرگ گردیدند) و آمال نجات و حیات خود را منقطع دیدند .

دقت نمائید که اعتقاد خرافات و مضرات در نفوس انسانی و سقوط عمت عسکر هار دست و پاچه ساختن سپاه چه‌ها میکند ! »

استیلای میر محمود شاه قند هار

بر بلاد ایران

سال ۱۱۳۵ هـ میر محمود دوباره از راه سیستان با ۲۵ هزار عسکر افغان و بلوچ بکرمان بورش برده بدون مشقت کرمان را بدست آورد ' مکر مرکز حکومت آنجا به واسطه محافظین خود خود را انکاء داری کردند شاه قند هار دو هزار و پنجاه تومان (تومان نیم یونان انگلیسی است) بالا نشان تاوان گذاشته پیشرفت نمود در خیال اهالی این فکر تجسم نموده بود که میر محمود از طرف الله تعالی بر دولت ایران غضبی نازل شده است و قرار اخبار منجمین و علماء (که از خرابی اصفهان خبر میدادند) خرابی اصفهان را بدست میر محمود قیاس میکردند ' میر محمود غنان خود را بطرف شهر یزد متوجه ساخت چون فتح کرده توانست بطرف مرکز حکومت (شهر اصفهان) بخط مستقیم حرکت کرد ' چون بحدود اصفهان قریب شد شاه اصفهان بگمان اینکه دست میر محمود شاه قند هار را از غارت و تصرف بلاد ایران بهیازده هزار تومان باز خواهد داشت دو قاصد را پیام داده بخد متش فرستاد این پیام شاه اصفهان ' بر هائی بدست میر محمود

داد و دانست که رعب افغانان در دل ایرانیان متمکن گشته لهذا از قبول پیام صرف نظر کرده بقریه کلتاد دوفرسخی اصفهان فرود آمده باطراف اردوگاه خندق حفر نمودند زیرا محاربه عسکر شاه را در اینجا توقع میداشت.

مخوسهای زردشتی که از جور شیعه ها بچنان رسیده بودند بامید اینکه سیطره شاه افغان بر ایران سبب نجات شان خواهد شد نامیر محمودییوستند شاه ایران از توهمات سراسیمه گشته امرا و وزراء را بمشوره دعوت داد.

وزیر صادق

بعد از استشاره محمد قلیخان وزیر عرش کرد که افغانان با جود یکه يك ملت باجلادت و دارای سطوت اند و در میدان حرب ثابت قدم لیکن به فتح کردن حصارها دسترس ندارند باید تمام عساکر خود را در حصار اصفهان فراهم و بمداقه بیردازیم و قتیکه از فتح عاجز آمدند محاصره را ترك داده اصفهان را همچو مرگرم ویرد نامفتوح گذاشته خود مرا جمع خواهند کرد شاه را این رای پسند خاطر آمد.

رأی خیانت آمیز

خان اهواز والی عربستان ایستاده شده از راه حماسه و حمیت بگفتار آمده بیان نمود که این کمال بزدلی و نهایت ضمهفاسیت چه طور راضی شویم که محمود بایک فوج محدود شهر اصفهان را که پای تخت دولت شاه ایران باشد محاصره کنند و ما این تنگ و عار را تحمل کنیم رأی ما اینست که بمیدان جنگ بر آمده ببرد نمائیم.

عرق حیت شاه بحرکت آمده پنجاه هزار لشکر را با بیست توپ برای جنگ میر محمود شاه قندهار فرستاد و حینیکه فریقین بنواحی قریه کلتاد مقابل شدند مبعنه و میسر و قلب هر دو لشکر را آراستند شاه قندهار بر فیل سوار شده بدور لشکر خود دوره میکرد و گاهی بین صفوف عساکر قبل خود را جولان داده میگفت:

فخر و سرور بکه از جنگ های سابقه بدست آورده اید حفظ نمائید اگر دشمن را
مغلوب ساختید شهر اصفهان مکافات خسته گی و ماندگی شماست و اگر فرار کردید
بدون مرگ راه نجات ندارید و بواسطه دوری وطن و مشقت منازل راه چاره مراجعت
غیر میسر است بیاله زهر اجل را بذلت و فضیحت خواهید نوشید .
(در آنوقت بین قندهار و فوج افغان با وجود قطع خطوط مواصلت بین اردو گاه و مرکز
پنجاه منزل مسافه وجود داشت) .

طرز هجوم عسکر ایران و افغان

افغانان باستثنای سدزنبورک (که يك آله توپ نماست که بالای شتر حمل کرده از آنجا
فری می نمایند) توپی نداشتند عساکر افغان شترهای زنبورک هارا پشت اردو گاه
قرار دادند و ایرانیان بجنگ آغاز نموده میسره شان بر میسره افغانان هجوم
آوردند افغانانرا (شکست داده) رجعت قهقری دادند و بعضی اموال شانرا با قارت بردند .
و میمنه ایرانیان بر میمنه افغانان هجوم برد اما افغانان از روی خدعه حربی
رجعت قهقری نمودند سواران ایران بر عسکر افغان یورش کردند و قتیکه رساله
ایران داخل اردو گاه شد لشکر افغان دو حصه شده زنبورک های خود را بر روی
سواران ایرانی کشادند و ایرانیانرا چنان افکندند که باد خزان بر گرا
درختان میریزاند .

جلادت امان الله خان افغان

امان الله خان افغان به دنبال عساکر ایران حمله برده توپچی هارا کشت
توپ هارا بدست آورده بر روی عساکر ایران آتش داد ساعتی نسکذ شته بود
که عساکر ایران شکست خورده تمام لوازم خود را به عساکر افغان غنیمت گذاشتند .

جلس وزرای ایران

وقتی که خبر شکست عساکر ایران باصفهان رسید شاه سراسیمه گشته و وزراء را برای

مشاور دعوت نمود شاه در مجلس وزراء بیان نموده گفت رای من این است که اصفهان را گذاشته خزانہ را با خود برداشته بفرام کردن عسکرهای شاهی مشغول گشته از پشت لشکر افغان هجوم آریم . باینصورت آنها را استیصال خواہیم توانست . محمدقلیخان بای شہ موافقت نمود ولی والی عربستان بنا بر مقصدیکہ آنجا ذکر میکنم مخالفت نموده گفت کہ بشاہ کمی زبید کہ پای تخت مملکت ایران را دراز یک شکست ترک نمائیم ! چہ این علامت ضعف و موجب نفرت قلوب اہالی از شہ میگردد

محاصرہ اصفہان

بالآخرہ مجلس وزارت ایران برای دفاع خود را مستعد محاصرہ ساختند و میر محمود در این وقت در کار خود مقرر بود ولی جاسوسہا نیکہ (در متعلقین والی عربستان داشت خبر مرعوبیت ایرانیان را باور ساندند) ازین رو شہ قندہار بطرف فرح آباد عسکر خود را سوق دادہ آنجا را متصرف گردید . زیرا در آنجا عسکر دفاعی وجود نہ داشت بعد از تصرف فرح آباد بہ محال جلیغا مسکن ارمینہای اصفہان هجوم بردہ با اہالی آنجا خسارہ بزرگی رسانیدہ آنجا را نیز تسلط کردند . بعد از آن یکی از برجہای شہر اصفہان بورش بردند از آنجا بہ گلہ باری توپ و تفنگ مدافعہ شدہ رجعت قہقری نمودند ولی این رجعت را موجب زوال رعب خود در دلہای محصورین اصفہان تصور کردہ بفرض اینکہ محصورین دلبر نکردند فردا جوانان افغان را در استحکامات شہر امر هجوم دادند اگر مقامت احمد آغا (یکی از آغا یان حرم) صورت نمیکرفت در اثر جلالت و شہامت خود افغانان همان روز اصفہان را فتح میکردند اما بسالت احمد آغا افغانان را بقہقریت مجبور ساخت در دل محمود ازین رجعت قہقری ہراسی تولید گشتہ بشرايط ذیل خواہش مند صلح شد :

- (۱) حکومت قندہار با کرمان و خراسان بطور توارث در او لادہ شہ محمود باشد (۶) پنجاہ ہزار تومان حکومت ایران بحکومت افغان بپردازد (۳) شہ ایران سبیہ خود را شہ محمود از دواج نماید

خیانت والی عربستان بشاه ایران

چون والی عربستان این واقعه را شنید سر آقا صدوزده محمود فرستاده از طلب صلح ملامتش کرد و به ثبات و لیل ظفر توصیه اش داد و در مکتوب خود تحریر نمود و ده بود که ما و شما هم مذهبییم ثابت قدم باش و از هول محاصره منترس!

چون محمود از فحوائی مکتوب او خبر گشت دو باره بجوش آمده تدبیر دیگری اندیشید که دهات و قریه جات دور اصفهان را خراب ساخته آذوقه را بجا که خود از آنجا فراهم آورد و چنین کرد و دهات باقی را سوختا نه اهالی قراء از تنگی ارزاق بشهر پناه بردند و رؤسای مملکت بنا بر نا عاقبت اندیشی بکمال مسرت و رودشانی پذیرائی کردند بامید اینکه عده محصورین بورود ایشان افزون خواهد شد و محصورین باز و باد نفوس دلاور خواهند گشت ولی به تنگی ارزاق در شهر نظر نمیداشتند و غور نمی کردند که خودشان چرا محصور شد ندو خود چه کردند؟ که دیگران کنند.

گشته شدن برادر و کا کا

و کا کا زاده شاه قندهار

افغانان از یکجا بپشهر حمله آورده استحکاماتی را که بدست گرجی ها نیکیه در شراب خور منظمک بودند در حال مستی شان قبضه کردند بعد از آن از راه پل گذشته بعضی حصه های بیرونی شهر را متصرف شدند در بنوقت افغانان خبر گشتند که بعضی اقوام ایرانی بشهر آذوقه میرسانند برایشان هجوم برده آذوقه را از دست شان بردند ولی قبل از آنکه افغانان بار دو گام مراجعت کنند اهالی قریه کوچکی که اصفهان گفته میشد برآمده آذوقه را از ایشان استرداد کرده کا کا و کا کا زاده و برادر شاه محمود را با سارت برده به قتل رسانیدند. [۱] گرچه شاه ایران از خوف بازخواست محمود

[۱] موافق میگوید که میرویس دوسروارت گذاشته بود در حالیکه میر محمود و شاه حسین آبی الذکر تعداد را پوره می کنند این جا برادر نخواهد بود.

ایشان را حکم امتناع از قتل ارسال کرد لیکن قبل از وصول حکم شاه به قتل رسیده بودند. محمود برافروخته تمام اسیران ابرانی را حکم قتل داده برای قطع مواصلا ت و حصار اسفهان با تمام لوازم تثبیت نمود.

(کثرة جمعیت و قلت ارزاق در محاصره)

درین اوقات یکی از اراکین حکومت ایران از شاه خوا هش نمود که او را بطر دافغانان مامور ساخته اداره عسکر د فاعی بدست وی بسپارد، لیکن والی عربستان خان اهو از شاه را به سخن های دلاویز فریب داده از انتخاب او باز داشت، چون مدت محاصره بطول انجامید ترقی رخ ارزاق در شهر اوقات اهالی شهر را تلخ گردانید شاه چاره جز این ندید که پسر خود شاه طهماسب ولی عهد خود را خفیه به سائر اطراف مملکت ایران بفرستد و اهالی را برای نجات یاب به تخت دعوت نماید لیکن مردم را به نجات دادن پدر خویش متفق ساخته شواست ارزاق و بقلیت و گرانی نهاده آنار قحط پدیدار گشت روز به روز اهالی د چارسختی میشدند و بد و زحمرسرای شاهانه دوره ها کرده فراهم میشدند و از شاه التجا مینمودند که برای نجات شان از هجوم قحط و گرسنگی به محار به افغانان با و شان برآید، خصوصاً او فاتی که بورود ذخایر خبر یافتند الحاج خروج شاه را می نمودند تا آن ذوقه نبود ارد شان بمد ست افغانان بقتاده شکار قحط و گرسنگی نشوند.

شاه وعده ها را از امروز بفر داداده هر روز تعلل میکرد حتی بعضی از مستخدمین حرم برای پرا کنند شدن اهالی مجبور بکلوله باری میشدند تا اهالی تر سیده رو گردان شوند ازین رویه اهالی برافروخته از حکومت نا امید گشته بالای حرمسرای شاهی بهجوم آماده شدند.

تزدیک بود که بر حرمسرای پادشاهی هجوم آرند اما احمد اغای سابق الذکر پیشروی مردم رفته و شان را دلا سا نموده از هجوم باز داشت بعد از آنکه پس گشتند

بک جمعیت عسکری را فراهم نموده بر افغانها حمله بردند و تا حدی کوشیدند که بعضی مقامات را از دست افغانها کشیده به تصرف خود آورده و در این اثناء عساکر عرب که زیر قیادت خان اهواز بودند قصد رجعت قهقری نمودند

احمد آغا از این رفتار او شان خشمگین گشته امر داد که عساکری خود را هدف گلوله گردانند و مانیکه عساکر با یکدیگر در آویختند موقع بدست افغانها آمده عساکر شاهی را شکست دادند.

احمد آغا بحضور شاه حاضر شده عرض نمود که خان اهواز در تمام مواقع موجب شکست ما گردیده زیرا بامحمود از جهت وحدت مذہب متفق آمده است اگر خان اهواز در عسکر ما وجود نمی داشت در دفعه اول افغانها را شکست داده بودیم

لیکن خان اهواز بحضور شاه طوری پیش آمد که عزالاحمد آغا را از سر عساکر ارک شاهی به اوزبکها ترجیح داد

بنا بر آن شاه او را از قوماندانی فوج ارک شاهی معزول نمود در اثر این عزل احمد آغا زهر خورده وفات نمود به مرگ احمد آغا افغانها بسیار مرور گشتند و در اهالی اصفهان سراسیمه گی تولید گردیده مرعوب شدند. سپس شاه به شرائط سابقه از محمود درخواست سلح نمود محمود جواب داد که شاه امروز چه دارد که مرا بدهد؟ آنچه وجود دارد تماماً در قبضه اقتدار من آمده است. در این اثنا ملک محمود حاکم سابق الذکر سیستان باده هزار عسکر برای نجات اصفهان حرکت کرد بر رسیدن خبر حرکت او اهالی اصفهان قوی دل شده گشته امیدوار رستگاری شدند.

اما چون میر محمود افغان واقف گشت نزد ملک محمود پیغامی فرستاد که عز خود را فسخ کرده و واپس مراجعت کنید در صله آن حکومت خراسان و سیستان در اولاده شما بصورت حکومت استقلال منظر است» این رشوت چشم مردود

بعضی از شاهان و بزرگانیکه درین کتاب ذکر شده اند



شاه عباس صفوی
«در حدود ۹۶۰ تا ۱۰۳۵ ق»



تیمور لنگ
«در حدود ۶۶۰ تا ۷۵۰ ق»



نادر شاه افشار شهنشاه ایران



شاه حسین صفوی

بعضی از شاهان افغانی که در تاجیک افغان ذکر شده اند



سلطان علاء الدین خلجی محمد شاه اول
« ۶۹۰ ق »



سلطان معزالدين کي قباد
« ۶۸۶ ق »



شیر شاه سوری شاهنشاه افغان
« ۹۲۳ ق »



سلطان ابراهيم لودی
« ۹۴۶ ق »

ملك محمود را كور ساخته برای استیلای ممالك موعوده (سیستان و خراسان) عودت نمود امید خود را از شهر اصفهان قطع کرده راه نجات را بر روی اهالی مسدود ساخت. از زاق و بکرانی نهاده حیواناتی که گوشت شان حرام است از قبیل قاطر ها خر ها گربه ها سگ ها مرده های انسانها از اضطرار خورده میشدند اهالی در کوچه ها و بازار ها از شدت گرسنگی میمردند بهر زاینده زود از لاشهای مرده ها پر گشته آتش تغییر یافته قابل نموشیدن نبود. این واقعه در سنه ۱۱۳۵ رخ داده بود و در این آوان به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۷۲۲ ع شاه سلطان حسین لباس غم و اندوه را با تمام صاحب منصبان پوشیده از حرم برآمده با تمام اراکین دولت در کوچه های اصفهان گردش میکرد و گریسته میگفت این همه مصائب و بلا ها که در وقت حکومت او بر بنده گان خدا و بر بلاد ایران نازل گشته [از خیانت ناسحان و پید بینی مشیران مملکت است] و ب مردم اظهار میکرد که تاج و تخت را برای افغانان میگذارم.

اهالی که سوز و گداز شاه را دیدند مصائب خود و مصائب شاه را فراموش کرده از چشم شان اشک ها جاری گشت. [این است جزای خواب غفلت و فرورفتن در شهوات و استخدام مخالفین در جنس و اغراض در مصالح مهمه خصوصاً در زمان حرب].

خلع شاه سلطان حسین

و تاج پوشی شاه محمود

روز دوم قرارداد تسلیمی تحریر نموده سائر امراء و کبار بران مهر نهادند به ۲۳ ماه مذکور شاه سلطان حسین با سائر اکابر و سه صد نفر سوار ابرائی بفرح آباد نزد شاه محمود رفت و قتیکه شاه داخل اقامتگاه شد تا زمانی که به نیمه دربار نرسیده بود شاه محمود از جای خود حرکت نکرد بعد از آن شاه جیمه شاهی خود را از سر برداشته به دستار

شاه افغان نصب کرده گفت ای پسر من : الله تعالی اراده ندارد که بعد ازین بر تخت ایران متمکن باشم امروز تو بشا هی مستحق میباشی شاه محمود این گفته او را با جیغهاش پذیرفته گفت : [ان الله یؤتی الملک من یشاء وینزع الملک ممن یشاء] و جیغه را بد ستار فرو برده هر دو با سقائی قلب نشستند و شاه دختر خود را در این مجلس حاضر بنکاح وی داد روز دوم محمود بشهر داخل شد . بسلام خانه عمومی نشست شاه و تمام اراکین سلطنت سلام پادشاهی را باو ادا کردند .

خدمات شاه محمود به ایران

چون شاه محمود بر تخت ایران متمکن گشت برای جلوگیری مصائب و فحطی هائیکه ایرانیان را فرا گرفته بود و به جبری دلهای شکسته شان بدرجه کمال کوشید مردم را استماله نموده هر صاحب رتبه را برتبه سابقه اش مقرر داشت لیکن بامر ایرانی بکنفرا افغان را بحیث معاون مقرر کرد (۱) تا افغانان در امور اداری دولت ماهر گردند و هم اطمینان و اعتماد شاه بواسطه این معاونین در مامورین برقرار باشد باستانی والی عربستان سائر خائنین حکومت ایرانی را که در محاربه با شاه ایران از راه نفاق پیش میآمدند اعدام نمود و از خان اهواز اموالش را ضبط نموده او را با کمال شجاعت به قنیه بخت رسانید گویا که به زندگذاشتن او قبلا وعده کرده بود که او را به قتل رساند .

فتوحات امان الله خان افغان در ایران

امان الله خان را با شش هزار عسکر بطرف قزوین سوق گردانید که قاشان و قم را دراز می راه فتح کرد بدون معارض و موانع داخل قزوین گشت . اهالی قزوین که رجال جنگی و با قوت ویر نفوس بودند و مخالفین مذهب را جداً دفاع میکردند چون از افغانان تعدی حس کردند فراهم شده بر افغانان هجوم آوردند . و اطراف افغانان را فرا گرفته پیش قلعه حاکم نشین رسیدند امان الله خان برای تسکین شورش برآمد اما در این جنگ زخمی شد و در نتیجه اهالی چیره گشته یکپار از جوانان (۱) مکر به منصب شیخ الاسلامی بک عالم افغان منفرد آمد مقرر گشت « ما خود از تاریخ سر جان مالکم »

افغان را قتل و باقی را از قزوین طرد نمودند. این واقعه در سال ۱۱۳۶ بوده در اثنای حرکت شکستی افغانان اشرف بن میر عبد الله بن شاه صدق را از امان الله خان جدا گشته طرف قند هار و هسپار گشت.

بعد از واقعه قزوین اهالی خنسار و سائر بلاد همچو اهل قزوین با فاعنه از راه مدافعه پیش آمدند در اثر این رویه فاعنه در اصفهان فراهم گردیدند میر محمود ازین واقعه مرعوب گشته از اهالی اصفهان خائف گردیده از روی پیش بینی سائر مستخدمین حکومت و اراکین دولت و عساکر محافظین قلعه و فوج شاه ایران را به بهانه جوئی ها بعضی را بقتل و بعضی را با خراج محکوم نمود تا ایشان نیز همچو قزوینی و خنساری ها بر علیه او قیام نورزند و سائر رجال شهر را اخراج نمودند و اصفهان ازین رهگذر و بخرابی گذاشت چون قصر سلطنت را استوار نمیدید کردیهای را که بمقام شهر در جزین اقامت داشتند طلب کرد.

نصر الله مجوسی وزیر دست خان افغان

هنگامیکه کردهای در جزین و افغانان قندهاری بمعاونت قازنده شاه محمود در سید ندر برای فتح جلبابکان و خنسار قاشان دسته از عساکر را سوق داده فتح نمود نصر الله مجوسی که در کرمان پادشاه قندهار ملحق گشته بود به فتح شیراز و سائر بلاد و ساحل خلیج فارس مامور شد و سائر نقاط ساحل را فتح نمود. اما در محاصره شیراز زخمی شده در اثر همان زخم فوت گردیده قیادت عسکر به وزیر دست خان افغان محول گشت و بعد از محاصره بسیاری از اهالی شهر از گرسنه کی مردند بالاخر شهر به زور شمشیر فتح گردید.

سزای مجتکرین

این فائدا فغان تمام مجتکرین را فراهم نموده برای اینکه از اقرا از اهالی آنجا باز

میداشتند و موجب قتل نفوس شهر شده بودند محکوم باعدام نمود حتی بوبت باین رسید که بعضی مختکر بن رادر کدام گندم شان تاوقتی آویزان کرد که گندم را دیده دیده از گرسنه کی جان دادند.

تأثیر اختلاف آب و هوا و بی نظافتی

اقامتگاهها بر عسا کر

چون شیراز فتح شد عزم محمود قوی گردید. و یک قوت جدید را حس کرد لهذا سی هزار لشکر فراهم نموده بجانب کوه کیلویه که از اسفهان سه در چهارمیل البلد جانب جنوبی واقع است متوجه ساختاهالی که در ارض را سکونت داشتند به عسا کر اودست درازی کردند.

چون بوسیله اختلاف هوا و کندگی فرودگاهها فوج مبتلای موت گشت و بیش آمد نازاجی اهالی ایشانرا مشوش ساخت محمود تادم گشته بطرف اسفهان ناکام مراجعت نموده شباً نگاه بشهر داخل شد.

همچنان در شهر «کز» بسیاری از افغانان کشته شدند. چون این شکست باعث نفرت افغانان از میر محمود شد او را بخواستن اشرف خان از قندهار مجبور ساختند و او را ولی عهد مقرر کرد.

اختلال فکر شاه محمود

بر میر محمود و سواست غالب آمده عزت اختیار نموده بر ریاضت و تصفیه باطن مشغول گشته از عالم غیب استمداد میخواست.

اینست عادت شرقی ها چون بواسطه خطاهای خویش در حلقه های دام مشکلات میافتند از اسباب ظاهری که الله تعالی برای نیل مدارج سعادت خلق کرده است صرف نظر مینمایند و بطرف اسرار باطنی متوجه میگردند گوشت خوری را ترک کرده

در گوشه تنهایی می نشینند این عادت بت پرستان هندو است که در قرن دوازدهم
هجرت بین مسلمانان اشاعت یافته .

چون از عالم غیب بسوی عالم شهود مراجعت کرد و از خلوه به جلوه آمد و سواس
و سوء ظن بر او غالب آمد بحدی که بیک خبر بی اساس ۳۹ نفر از خاندان شاهان
صفویه را اعدام کرد و تشویش او زائل نشد و بدرجه ترقی کرد که به خبط و جنون رسید
و ملا علی (حزین) میگوید جنون وی بحدی رسید که گوشت جان خود را بدندان میکند
و در آتاء جنون وی افغانها شنیدند که شاه طهماسب لشکری آراسته به چپا و میا بدافغان
مجبور شدند که شاه اشرف را به پادشاهی بر دارند ولی انکار آورده گفت تا وقتی که
شما قضا ص پدر مرا از محمود نگیرید در حیات محمود پادشاهی را قبول نخواهم کرد
زیرا که محمود میر عبد الله پدر او را بقتل رسانیده بود . افغانان سر محمود را
در سال ۱۱۳۸ از قن بریده نزد اشرف آوردند پس اشرف سلطنت را قبول کرده
زمام آنرا بدست خود گرفت محمود در سن ۲۷ ساله کی بعد از سلطنت سه ساله
دیوارا وداع کرد .

شاه اشرف

شاه اشرف در مجالس عمومی به آخرین اعمال شاه محمود علناً اظهار تفسیح
میکرد و برای دلخوشی و استماله اهالی ایران تاج سلطنت را بیای شاه سلطان حسین
گذاشته بیوشانیدن آن بشاه الحاج کرد .

شاه به قبول آن راضی نشد . تاج را گرفته بدست خود بر شاه اشرف گذاشته
گفت که من عزلت را بر عزت ترجیح داده ام . و دخترانی خود را بنکاح او داد .
شاه اشرف بقرض خدعه بحضور شاه طهماسب دعوت نامه ملاقات را چنان نوشت
که دست اعداء و اجانب بطرف بلاد ایران دراز گشته از آنرو هرج و مرج در اهالی
رو نداشت باید ماوشما باهم سلح نموده دست و بازوی یک دیگر گردیده متحداً

دست اعدارا از بلاد ایران کو تا سازیم. بعض رؤسای ایرانی که بخدمت شاه اشرف حضور داشتند ازین مسئله آگاه گشته شاه طهماسب را مکاتیب استحضاری نوشتند که از اجتماع و اعتماد بر قول شاه اشرف خود داری نمائید.

چون شاه اشرف باین معامله واقف شد اراکین ایرانی را که از شمشیر شاه محمود باقی مانده بودند محکوم باعدام نموده گفت که شما پادشمن من مرا و ده دارید.

مداخلت دولت عثمانی و دولت روس

در معامله ایران و افغان

چندی قبل از مرگ شاه محمود سلطان عثمانی با امپراتور روس بطر کبیر به تقسیم آن ولایات ایران که داخل دایره افغان شده بود عقد معاهده نمودند و در آن معاهده این شرط هم وجود داشت که اگر شاه طهماسب معاهده را نپذیرد و از آن توافقی و تسلیم نمایندگان را از ایران بدر کرده مقبوضات ایرانی شان را بشاه طهماسب تسلیم خواهند کرد.

شاه اشرف و علمای عثمانی

چون شاه اشرف زمام حکومت را بدست خود گرفت سفیری بدر بار عثمانی به قسطنطنیه فرستاد. سفیر با علمای عثمانی در خصوص احوال ایران تبادل خیالات نموده گفت که سلطان نمی‌زبید که با شاه نصرانی گریسته کرده حکومت سنی را استیصال نماید. غلام و سفیر در این خصوص موافقت کردند لیکن وزراء برخلاف علما احتجاج کرده معتدل شدند که سلطان عثمانی امیر المومنین و خلیفه رسول رب العلمین و سایه خدا در زمین است کسیکه معطیع امر او نباشد و خطبه بنام او نخواند و مالیه ادا نکند دشمن دین گفته میشود جهاد با او بهتر از جهاد با نصاری است.

علمای ازین برهان ناشی از خیالات نفسی و زراساکت گشته سفیر تا کام مراجعت نمود و از دربار عثمانی با احمد پاشا که بر مراغه و قزوین قابض بود حکم شد که عساکر خود را

باصفهان متوجه سازد چون شاه اشرف واقف گشت قریه جات را سوختانده عساکر
قراهم نموده بمقابله فوج عثمانی خود را آماده ساخت و لا بادو هزار مقدمه الجیش
عثمانی بمسافه ۱۵ فرسخی اصفهان مقابل گشت ترکمان چون از تیغ شاه اشرف
بکسر قبل شدند احمدپاشا مرعوب گشته باقی اردوی خود را توقف داده بدویش
خندق حفر نمود شاه اشرف يك هیئت پرویا گاندچی را سرأ در لشکرا تیرا منتشر نمود
و برای پرا گنده کردن اردوی عثمانی واستمالت قلوب کردها مساعدیات بکار میبرد
که این جنگ مخالف دین حنیفی است باید ما و شما سنی ها با هم متحد باشیم جمعیت دیگری
از علمارا بحضور احمدپاشا فرستاد قادل اورا بصلح و سلم آماده ساخته معناً نفع صلح را
بفهما نداندا اما احمدپاشا از قبول صلح انکار آورده لشکرا را مکرر سوق داد.

جنگ ترك و افغان

لشکرا تیراك بالغ به (۶۰) هزار نفر بود و ۷۰ ترب با خود داشتند در حین
مقابله هر دو فوج عثمانیان شکست فاحش خورد و دوازده هزار نفر از آنها
مقتول گردیده جمیع سامان جنگ را گذاشته گریختند احمدپاشا بکرمان فرار شد
و از خوف اینکه شاه اورا تعاقب خواهد کرد از کرمان به بغداد گریخت.

اثر عالی همتی افغان

شاه اشرف برای استماله قلوب عثمانیان نزد احمدپاشا مکتوبی فرستاد که من
نمی خواهم اموال مسلمانانرا تصرف کنم از طرف خود دامن انتخاب نمایم تا بدو ن آلات
حریمه سائر سامان پس مانده شمارا بشما تسلیم کنم و محبوبین عثمانی را بخشیده رها کرد.
ازین رویه افغانان عثمانی ها بحسن سیرت و صفای طبیعت افغانان قائل گشته
به خود واجب دیدند که شاه اشرف را بشاهی ایران تسلیم کنند و باثر این مصالحت
خواهش کردند که شاه افغان از صمیم قلب سلطان عثمانی را (خلیفه و) سایه
خداوند در زمین اعتراف نماید.

تفرق افغانان

بعد از این چندی از واقعات شدید رونما گشت: اول برادر شاه محمود در قندهار دعوی استقلال کرد این تجزیه‌شاهی قندهار، طائفه غلجای را بد و حصه تقسیم نمود و دروازه کومک و معاونات ازینطرف بر روی شاه اشرف مسدود شد، دوم ملک محمود سیستانی خود را بشاهی معرفی نموده بر ولایت خراسان مسئولی گشت، سوم نادر افشار که بشجاعت و عزم و شهامت مشهور بود، بشاه طهماسب پیوسته در شهر استر آباد سرعمر ایرانی مقرر شد.

فتح یزد بدست شاه اشرف و سفارت افغانی بدر بار عثمانی در خلال این مشکلات شاه اشرف به فتح شهر یزد حرکت کرد و بعد از فتح سفیر افغانی را بدر بار عثمانی فرستاد رجال ترک با کمال احترام و اکرام پذیرایی وی را نمودند و شاه اشرف این رویه را فاتحه اقبال خود دانست.

انحلال حکومت ابدالی هرات

ملت افغان در سایه اتفاق و اتحاد علم استقلال را برافراشته بودند شجاعت و شهامت افغانان، عثمانی ها و روسی ها را در ایران هراسان نموده بود لیکن این ملت خوش بخشی خود را بواسطه نفاق و شقاق حفاظت کرده نتوانستند سروری شاه اشرف و آزاد خان و شاه محمود افغان از بهمت نادری ایران و نفاق خانگی افغانان از پنجار و به زوال میگیرا بدزمالی از فتح یزد تسکین یافته بود که برای فتح مشهد و هرات شاه طهماسب به تحت داریه نادر افشار لشکری آراسته، بالاخر لشکر ایران بر شهرهای مذکور تسلط یافته چیره دست شدند.

شاه اشرف از انحلال حکومت ابدالی هرات مضطرب گشته سی هزار فوج را تنظیم داده بطرف خراسان متوجه گشت. قریب دامنغان لشکر نادر افشار با عسا کر شاه اشرف

داخل رزم کشته نتیجه را فوج نادری بدست آورد، عساکر اشرفی شکست خوردند. باصفهان رفتند، در شمال اصفهان در فریه مورچه خوار خندقها حفر نمودند استحکامات درست تر تیب دادند و در استحکامات فراهم شدند، عساکر خود را نادر افشار از درمغان بطرف اصفهان سوق داده در هر نقطه ایرانیان شامل اردوی نادری کشته عدّه شان تا اصفهان خیلی زیاد گردید باین کثرت و وفور به اردوگاه شاه اشرف هجوم بردند افغانان کمال جلالت و شہامت را نشان دادند، لیکن کثرت لشکر دشمن ایشانرا بر رجعت قهقرای بسوی اصفهان مجبور ساخت، چهار هزار دلاوران افغان در این محاربه جان بجان آفرین سیردند، و بقیه یقین کردند که باصفهان اقامت کرده نمیتوانند لهذا شبانگاه برای کوچ مستعد شده وقت طلوع آفتاب از شهر برآمده طرف شیراز حرکت کردند، گفته می شود که شاه اشرف قبل از وداع اصفهان شاه سلطان حسین سیاه بخت را کشت، بعد از چند ماه بامر طهماسب فوج نادری بطرف شیراز حرکت کرده افغانان دل شکسته در اسطخر برای جنگ صف بندی نمودند بعد از یک پنجه محاربه فوج اشرفی بشیراز رجعت قهقرای نمودند شاه اشرف ناچار گردیده بادو صد سوار راه قندهار را پیش گرفت، جماعت افغانان با رؤسای شان که به ۲۰ هزار نفر بالغ میشدند متفرق گشته در رجعت بوطن خود در هر منزل گرفتار مشقات میشدند باوجود تنگی از زاق و راهگیری قبایل ایرانی اکثر افاغنه در وقت مراجعت قتل و تاراج شده به جز از چندی که در بلاد خود واصل گشتند دیگران نجات نیافتند.

کشته شدن شاه اشرف

شاه اشرف حین مراجعت تا بلوچستان هر جا دچار محاربه گشته بالاخر از چور و چپاول قبایل ایرانی تمام رجال خود را در مدافعه تلف نموده تنها باد و نفرز فیق خود که تا وقت دخول بلوچستان زنده مانده بود وارد بلوچستان گردید ولی

پسر عبدالله خان بلوچ شاه را شناخته قتلش نمود و در همان سال ۱۱۵۲ سر شاه را با قطعه الماس که نزد شاه اشرف بود به شاه طهما سب فرستاد شاه اشرف نیک سیرت و خوش باطن و وسیع الاخلاق و ستوده صفات نزد ملت افغان شمرده میشد ایران نیان نیز او را از محمودا فضل می پنداشتند .

حکومت افغانه در ایران ۷ سال دوام داشت در محاربات بین افغان و ایران دو میلیون نفوس ایرانی ضایع شدند .

مسکوکات اشرفی

ریاضی در عین الوقایع می نگارد که اشرف افغان بواسطه حسن سلوکی که با ایرانی ها مد نظر داشت بر اقتدار خود افزوده بنام درهم و دینار مسکوکاتی که در ایران رایج بود تغییر داده بنام خود مسکوکات مخصوصی ترئیس داد که من جمله مسکوک بند * مؤلف بر حمت ها بدست آورده از طلای خالص دیدم در یکطرف آن کلمه توحید (لا اله الا الله محمد رسول الله) و سمت دیگر آن این فرد ثبت بود

دست رد بر بلاد بود گناه داد تغییر سکه اشرف شاه *

و در مسکوک دیگر به یک روی شعر فوق الذکر و بر روی دیگر این فرد مندرج بود سلا بود گناه - را غبط کرده اشرف شاه و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند و چه سمیه اشرفی این عمه گفته میشود که طلا اشرف قرین فلزات است .

ممکن است که وجه اخیر عمومی وجه اول الذکر مخصوصی نیست به مسکوک شاه اشرف خواهد بود و در مملکت نیز مسکوک به نام شهرت وارد در قندهار مسات و در کابل کلاء دور شد در مهران و اشرفی در تمام بلاد مشهور است (

انحلال حکومت قندهار

و قتیکه نادر شاه سلطنت ایران فائز آمد دست سفوی هارا از حکومت کوتاه ساخت
هشتاد هزار لشکر را با خود گرفته داخل قندهار شد شهر قندهار را که در گوشه کوه
(فیطول) بکمال مناعت سر بر افراشته بود قابل فتح نمیدید زیرا که بشکل نیم دایره
که فیطول شهر را احاطه کرده بود و نیمه دیگر دارای برجهای بلند بوده نادر
افشار قریب شهر بنام نادر آباد شهر نوی تاسیس کرد و یکسال کامل قندهار را
محاصره نمود چون آذوقه را از شهر کامل قطع کرده توانست با آخره بهجوم
آماده گشته بعضی برجهای شهر را بچند حمله زیر تصرف آورده سنگر توپها
ساخت و از آنجا بر اهالی کوله باری شروع کرد اهالی بدین تسلیم چاره ندیدند
و دروازه هارا کشادند چون نادر اعلان عفو نموده بود به احدی از اهالی شهر از طرف

و این مسکوکات را ایرانیان اشرفی نام نهادند که بای نسبت آن بنام اشرف افغانست
و نام مسکوک طلا اشرفی بدینجهت شده که تاکنون با یزان متداول است و یک جهت
دیگر در نزد اهل دنیا امنیت که مسکوک طلا بهترین تمام چیزها و اشرف بر همه چیز است.
خلاصه این پادشاه با اهالی ایران بسیار رؤوف و مهربان بود و محض آسایش حال
ایرانیان با دولت عثمانی که هم کیش و هم مذهب او بودند سخت گیریها کرد منجمله
اول شرطی که بآندولت نمود این سه فقره بود یکی آنکه امیر حاج دروازه مکه
معظمه از طرف پادشاه ایران و از اهالی ایران همه ساله معین باشد و دیگر آنکه کعبه
در پنج رکن منقسم شود که بکرکن آن مذهب جعفری باشد و دیگر عابای ایران
بخاک مملکت عثمانی محترم باشند هر گاه صدمه در محلی بر آنها وارد بیاید خاک
آن محل بدون عذراز عهده برآید چون دولت عثمانی قبول اینشرایط را ننمود
اشرف شاه اعلان جنگ داده با عساکر ایرانی و افغان حمله بمملکت عثمانی بردر شکست
های بیایی در چند نقطه بر لشکر بان آند و لت وارد آورد عساکر عثمانی هم بملاحظه
هم مذهب بودن با پادشاه ایرانی که افغان بود بسختی جنگ نمیکردند و اشرف را
بخلافت اولی میدانستند کار بر سلطان عثمانی سخت شده مجبور به امداد طلبی از ملت

ایرانی حاضر در سید این عفو را دراز آرد بود که در وقت کدابی بی سلطنت ایران
برخو دالتزام گرفته بود که در فض را دفع و دعای ترضیه صحابه کرام را مقرر خواهد کرد
و چنینکه ایرانیان پادشاهی ایران را بر وی تکلیف نمودند از قبول آن انکار نموده گفت
تا وقتی که شمار فض را ترک و با سماعی صحابه دعای ترضیه را الحاق ننمایند من شاهی ایران
را قبول نخواهم کرد ایرانیان این توصیه را قبول کرده باو اعتماد و اطمینان دادند
بعد از آن تاج سلطنت را قبول نمود بدولت عثمانی نوشت که ایرانیان
از سب صحابه کرام باز آمدند و با ترضیه من معطن گشته اند مذهب جعفری که نزد
اهل سنت از مذاهب معتبره شمرده میشود در خصوص آن از حکومت عثمانی آرزو
دارم که در مکه معظمه برای امام جعفری ها اذن اقامت امام همچو مذاهب ار بعه داده شود
شیخ الاسلام حکومت عثمانی این خواهش او را قبول نکرد و حکومت با عدم قبول مبالغه نمود

خود شداول استفتا از علماء چهار مذهب سنی داخله مملکت خود گرفت که هرگاه
در یک عهد و خلیفه از اسلام باشد اطاعت بکدام یک واجب است در جواب نوشتند هر
کدام کامل تر و خانواده او بخلاف قدیم منتهی شود و نسب بخلاف سابق اسلام
برساند اطاعت او فرض است سؤال دیگر نمود که هرگاه دو خلیفه در یک عهد اتفاق
افتند و با هم طرف نزاع و جدال باشند تکلیف حمایت اسلامیان بکدام یک از آن
دو خلیفه خواهد بود جواب نوشتند هر یک که مقصودش حفظ بیضه اسلام و قوت اسلام
و متولی حرمین الشریفین است اسلامیان باید باو همراهی او متفق باشند و هكذا استفتا
های دیگر گرفت که ضد مقصود اشرف شاه بود از آنجهت ملت عثمانی همت بتلافی دوباره
با اشرف شاه گماشته بیاد شاه خود قول اتفاق و همراهی دادند مجدداً جنگ شروع شد
هنوز فتح و شکست چندانی بطرفین روی نداده بود که به تدبیر نادر شاه افشار که آن زمان
سپهسالار شاه طهماسب صفوی بود هرج و مرج در ایران روی داد و عساکر ایران بوارث
پادشاه خود گرویده دور اشرف شاه را وا گذاشتند سهل است که در خیال بهمزدن اردوی افغان
شدند و روزگار اشرف شاه سیاه شد و افغانه منهزم شده ایران را وا گذار نموده بمقاد
کل شیء بر جمع الی اصله پس بقندهار رفتند و اشرف شاه در بین راه فرار و قات یافت

حکومت اعلیٰ حضرت احمد شاه

افغانها بعد از مرگ شاه اشرف صرف تازهان مرگ نادر شاه افشار زیر سلطه
ایرانیها باقی ماندند اما زمانیکه نادر شاه در سنه ۱۱۶۱ کشته شد احمدخان ابدالی
سدوزائی که در معسکر نادر شاه بود جهت مدافعه از اهل حرم او به معیت دسته جات
افغان و ازبک بر ایرانیها هجوم نموده آن ها را سخت تار و مار ساخت سپس
به نهایت عجله بطرف قندهار رو آورده آن را استیلا نمود خزینه و اموالی را که
برسم خراج از ولایت کابل و بلاد سنده به نادر شاه می بردند در وقت گذشتن
از قندهار احمدخان خزاین مذکور را (که بالغ به ۲۴ کرو روپیه بود) از امداد
های غیبی دا نسته ضبط نمود و اقتدار او بهمان سبب زیاد شده دعوی استقلال نموده
خود را شاه افغان و طائفه ابدالی را (به درائی) موسوم ساخت (۱) بعد از آن عساکر
خود را بطرف هرات مشهد و سیستان و غیره بلاد خراسان سوق داده آن موضع را
فتح نمود و قدرت داشت که تمام ولایات ایران را در همان وقت مطیع و منقاد حکومت
خود سازد اما چون ملاحظه نمود که اهالی ایران از افغانها بواسطه ضررهای
که دیده اند بدی برند و هم تغییر مذهبی که بواسطه نادر شاه در بین شان پیدا شده
بود ممکن نگر دیده است و فتح تمام ولایات یک امر ساده بنظر نمی رسید و هم
میدانست که تسخیر کشور ایران به فائده او تمام نمی شود بنا "مساعی خود را
باصلاحت داخلی گماشته باستخلاص قوم خود کفایت نمود و برخی از ولایات
خراسان را به پسر نادر شاه بسبب حقوق پدرش وا گذاشته محضت او را هم ذمه
برآورد ؟ بعد از آن که رسوخ حکومت او در افغانستان قائم گردید و تمام افغانها
باو اطاعت نمودند شش مرتبه بر بلاد هندی لشکر کشی نمود و در هر مرتبه به ظفر

۱۰ « احمد شاه قبل از ورود خراسان به پادشاهی انتخاب شده بود و نام درانی را نیز بآثر خواب
میان عمر صاحب چمکنی تبدیل و تجدید نمود » تاج التواریخ »

و فتوحات مجلل نایل شد؟ خصوصاً در واقعه جنگ مرهته که در سحرای "بانی پت" بقریب دهلی واقع است محاربه بابت پرستان مرهته که بزرگترین سلطان های تیموری به پیش برد مقاصد خود در هند از شرارت شان عاجز آمده بود (زیرا مرام شان از ازاله حکومت اسلام می درهند بود.)

بوقوع بیست تعداد قشون مرهته هشتاد هزار نفر و از احمد شاه ۶۰ هزار که مناسفه آن افغانها و محل اعتماد احمد شاه صرفا اینها بودند انداز شد. احمد شاه بهمین اردوی خود مرهته ها را سخت شکست داد چنانچه بعد از شکست مذکور خودشان طوری متغیر گردیدند که واقعه مذکور سد فتوحات آنها گردید و آوازه مردانگی احمد شاه در تمام بلاد هندی از این مسئله شهرت گرفت احمد شاه بنجاب و کشمیر و سند و بسا بلاد دیگر آن نواحی را در تحت تصرف خود آورد بعد از آن بلوچستان و مکران و بلخ و غیره را فتح نموده تمام و ساء بزرگیکه به گرد نواحی مملکت افغان بودند در مقابل او فروتنی نموده در اثر حکمت و تدبیر خود بربک مملکت عظیم استیلا ورزید و اهالی مملکت او دارای ثروت و غنا گردیده بودند لیکن او ضاع مالی حکومت در حالت فقر بود زیرا اخراج ولایت کابل و قندهار را بخوابن قبائل افغانیه بخشیده بعوض آن از آن ها اطاعت و ملازمت در سلك عسکری طلب می نمود (۱) این سلطان عظیم الشان طوری که ما بیان کردیم از قبیله سدو زائی بود و افغان ها قبیله موسوفه را خیلی دوست میداشتند و بدیده اعتقاد و اعتماد به اینها مینگریستند بعلاوه سلطان مذکور خیلی شجاع و با عزم و حرزم و صاحب فکر و تدبیر محکم خوش خلق با عفت عادل عالم و منصف را در مری بود با رعیت خود رأفت با عسا کر خود بهر حمت گذاره میفرمود حتی با وجود اختلاف انساب و مسالک رعایا طوری در دل های شان محبت او عمومی و خصوصی جا گیرین بود که او را از بر گرفته گان خداوند تعالی شمار داشته پدر تمام افغان ها می شمردند.

۱. با برادرشک خود می نگارد که ولایت کابل میبوی است قلمی نیست حاصلات آن مصادر قوت را یوده کرده نمیتواند همیشه این فقر مالی بود. [مترجم]

و ازین باعث بقلب احمدشاه با یاد میکنند و مشارالیه نظام سلطنت خود را
 یاساس محکم و ثابت استوار نموده بود تا آخر حیات به شکوه و جلال حکومت نمود
 لاکن علت اساسی ثبات حکومت و سلطنت حسن حکمت و تدبیر ذاتی او بوده است
 ولی پس مانده گمان او چون در این صفات بمنزله او نبودند لاچرم
 بعد از مرگ او مملکت دچار اضطراب و بی‌بشائی گردید و فاته او بعمیر پنج‌ساله
 ساله گسی در ۱۱۸۵ اتفاق افتاده بعض میگویند سال ۱۱۸۷ وفاته کرد

اعلیحضرت تیمور شاه

چون احمدشاه وفات کرده درین وقت پسرش تیمور شاه در هرات بود
 جرگه علماء و منصبداران عسکری و خوانین اقوام را خواسته بحضور آنها بیان
 کرد که پدرم در حال حیات مرا ولی عهد مقرر کرده بود ولی در مرض موت وزیر
 (شاه ولی خان) او را فریب داده ولایت عهد مرا بر و سپرد و من فراموش
 سلیمان را به پادشاهی افغانستان برداشت الا ن در قندهار دور شاهی بنام او زده
 می شود و خزانه پدرم را بدست آورده قوه حربی خود را در آن آفروده است آیا شما
 یامن در استرداد حق معصوب مدد میکنید؟ همه گفتند که سواد اعظم باشماست به کومک
 شما حاضریم مردم در مزار خواجه انصاری جمع شده شیخ یحیی شمشیر شاهی را بگردش
 حمایت کرده باو بیعت کردند و تمام افغانیان باو کمر بسته قندهار را فتح و سلیمان را در یک
 قفس انداخته در زندانش نگاه داشت تا آنکه در سنه ۱۲۳۳ در زندان وفات کرد و وزیر
 (شاه ولی خان) را کشت (۱) تیمور شاه بطرف پنجاب و کشمیر عثمان عزیمت معطوف

۱. زمانیکه تیمور شاه بداره استیلای قندهار از هرات بفرام رسید وزیر شاه و لیغان
 بچند نفر اقارب خویش به غرض تقدیم معذرت در حدود فرام به استقبال تیمور رسید اما قاضی
 فیض الله خان دولت شاهی که بمنصب وزارت دربار تیمور شاه مقرر گردیده بود تیمور شاه
 را بقتل و وزیر شاه و لیغان و ادار ساخته گفت که او را موقع سخن زدن باید داده شود زیرا
 بواسطه برین زبانی که دارد پادشاه را فریب خواهد داد. تیمور شاه بمشوره قاضی فیض الله خان
 قبل از باز یابی او را با اقاربش اعدام نمود - تاریخ احمدی

ساختمس کشان آنجارا واپس معطیع کرده بحکومت افغانستان ملحق گردایند بعد از چند سال شهزاده محمود را به نائب الحکومه گی هرات و شهزاده زمان پسر سوم خود را که دارای مکارم اخلاق بود در کابل والی مقرر نموده و مرکز سلطنت را از قندهار به کابل نقل داد. (۱)

صدمه تعصب به سیاست و فتوای ناحق

درین اوان شاه مراد بیگ بخاری بر مرو تاخته آن شهر را خراب ساخته تمام اهالی را که دارای مذهب شیعه بودند با سارت برد تیمور شاه در اثر استغاثه اهالی خواست که بفریادشان برسد ولی قاضی فیض الله خان او را فتواداد که برای سنیها جائز نیست که شیعیها را از دست سنیها نجات دهد (فاعتبر و یا اولی الالباب) در شب ۸ شوال سنه ۱۲۰۷ تیمور شاه در کابل وفات کرد و راحت افغانها باز رخت بر بست. تیمور شاه نیک سیرت نرم طبیعت صلح دوست بود از آن رو بعضی منصبداران و خوانین ولایات عصیان می ورزیدند و سهصد نفر زن اوزنان احرار داشت و درین جمله زنی از نژاد افغان وجود نداشت ۳۲ پسر از او باقی ماندند.

[۱] - طوری که اهالی هرات به شاهزاده تیمور طرفداری نمودند اهالی قندهار شهزاده سلیمان را بحکومت قبول نموده بودند. لهذا تیمور شاه به اهالی قندهار اعتماد نداشت و به این لحاظ مرکز سلطنت را از قندهار بکابل انتقال داده از اهالی قندهار صرف دوازه هزار اسحاق زائیها را که در تعداد نفوس کمترین طوائف آن ولا بودند بجهت قوت الظهر با خود آورد.

شاه زمان و شهزاده همايون

هنگامیکه تیمور شاه خبر وفات پدر خویش را در قندهار شنید در میان قوم پادشاهی خود را اعلان کرده قشون خود را مجهز نمود. به اراده استیلاي کابل سوق داد.

این خبر به برادرش شاه زمان رسید (۱) در مقام کلات غلجی به مقابله او آمده جنگ شدیدی بین طرفین بوقوع پیوست نتیجه جزاین نداد که همايون بسوی هرات فرار نمود.

و به برادر دیگر خود شهزاده محمود پناه برده بمقابله شاه زمان در خواست امداد نمود اما او قبول نکرد.

و قتیکه ناامید گشت هرات را گذاشته رو به قندهار نهاد در بین این دو شهر اخذ مقام نمود.

اتفاقاً قافله که از قندهار بسوی هرات عازم بود به او پیش آمد. همايون راه کاروان را گرفته رجال آنرا کشته و اموال شان به یغما گرفته قوچ خود را به آن مسلح ساخته به جنگ زمان خان برادر خود دوباره آمد.

این خبر به حیدر ابن زمان رسیده سه مذاقعه او بر آمد اما تاب نیاورد و شکست خورد.

و همايون به شهر قندهار داخل گردیده با اهالی از راه در شتی پیش آمده نجا را ازار داده مال شان را ضبط نموده قوچ خود را بدان مرتب نمود چون شاه زمان واقف گشت جانب قندهار عسکر خود را حرکت داده و بر همايون یورش برد. در نتیجه همايون هزیمت یافته به ملتان گریخت و والی آنجا با او

[۱] زمانی که تیمور شاه در کابل وفات نمود قبل از شاهزاده همايون والی قندهار شاهزاده زمان والی کابل باتفاق امراء دربار به پادشاهی انتخاب گردید. مترجم

مقاومت نمود تا که او را شکست داده پسرش را کشته و خودش را با سارت گرفته
به حضور شاه زمان فرستاد و شاه زمان به کور ساختن او امر داد .

خلاصه اینکه شاه زمان به کومک قاضی فیض الله خان و سر دار پائنده خان
و بختیاری خویش اورنگ پادشاهی را بعد از پدرش از دست مدعی خلاص نمود
با جود یکه امراء در باز فوائج خود را در خصوص مقرر نه نمودن رحمت الله خان
به رتبه وزارت به گوش شاه رسانیدند اما شاه نشنید و رحمت الله خان را بر تبه وزارت
مفتخر ساخت از این رهگذر ماده فساد در جمعیت ایشان متولد گردید
که تفصیلات آن در آئنده ذکر خواهد شد

دسپطره شاه زمان در بلاد دیگر که زیر سلطه آباء واجداد او بودند نفاذ یافت مثل سنده
و کشمیر و ملتان و دیره شکار پور و بلخ در قبضه اقتدار او کاملاً درآمدند .
بعد از آن شخصاً بسوی قندهار عزیمت نمود و در اثناء این گذارشات شهزاده محمود
برادر او در هرات دعوی استقلال کرده عساکر خود را مجهز ساخته جانب قندهار
حرکت داد .

زمانیکه شاه زمان خبر یافت بمقابل او بر آمده در حدود کرشک و زمیندار
تلاقی فریقین شد .

اولاً شاه زمان از برادر خود شهزاده محمود در خواست صلح کرد لیکن محمود
به قوت خود معرور بود از قبول صلح انکار کرد و نائبره جنگ در گرفت و در
نتیجه محمود هزیمت خورده بسوی هرات فرار گردید و عده زیادی از امراء در بار او
بدست برادرش شاه زمان اسیر افتاده خزانه اش به قوه تصرف عساکر شاه زمان درآمد .
بعد از این واقعه به شرایط ذیل صلح منعقد شد که هرات و فرامدر قبضه حکومت شهزاده
محمود باشد و خطبه بنام شاه زمان خواند سکه را در آنولا بنام شاه زمان مکه سازد .

اختلاف تیمور شاه درانی

هنگامیکه شهزاده همایون خبر وفات خود را در قندهار شنید خوش را
پادشاهی خویش را در قدم خود رسماً معرفی نمود.

پس شاه زمان جانب کابل مراجعت نموده از اینجا عازم لاهور گشته آن را تحت
نظارت و ربط خود آورد و علاوه بر تمام علاقه جات قریه لاهور را تصرف کرد.
و این ظفرها و فتوحات عسا کر او را تروتمند گردانید.

در حالیکه شاه زمان در لاهور بود شنید که شهزاده محمود معاهد را شکستاده به اراده
فتح قندهار از لاهور علی العجاله مراجعت نموده عازم هرات شد و قتیکه محمود
از حرکت شاه زمان خبر یافت عسا کر خود را فراهم نموده از هرات برآمد در اثناء
حرکت خود شنید که امرائیکه در هرات گذاشته است به جیت مقرر نمودن او را بهر تبه
وزارت مقرر گشته در هرات بر علیه او شوریده اند لهذا محمود به مراجعت خود مضطر
گشت زمانی که در هرات داخل گردید قلیچ خان رئیس ایماق طائفه است از (ترك)
بعسا کر زیر اثر خود مجدداً به مخالفت قیام نمود شهزاده محمود وزیر شیعی خود را
به آرام ساختن او شان فرستاد شورشی ها او را محبوس ساخته بدون سرکشی راه اطاعت
را نه بيمودند.

در این احوال شهزاده قیصر ابن شاه زمان به نواحی هرات نزدیک رسید شاه محمود
چاره جز فرار ندید بایسر خود کامران به بلاد ایران گریخته به فتح علی شاه قاجار
جدا شده موجوده عجم پناه برد و شاهزاده قیصر بلا مانع به هرات داخل گردید بعد
از آن شاه زمان پدرش در هرات فرود آمده او را به ولایت هرات مقرر نمود.

چندی بعد محمود به نواحی هرات مراجعت نموده بعضی از عسا کر را برای فتح نول
فراهم گردانید لیکن کامیاب نه گردیده هزینهت یافت و مراجعت خود را نزد فتح

علیشاه پسند نه کرد لهذا به شاه مراد امیر بخوا راینه برد بعد از آنکه هشت ماه باشاه
مراد گذر الید اجازت رفتن خوارزم را حاصل کرد و از اینجا رفتن زد فتح علیشاه
ایران بار ثانی عزم کرده رفت

چندی آنجا توقف نموده و اخیراً از اوامداد يك فوج جراری را گرفته سوی
قندهار حرکت داده بلامانع قبضه کرد :

و در این جا فتح محمد خان ابن سردار یائنده خان با او ملاقی گشته در سوق دادن
قشون بسوی کابل با او شریک گردید زمانیکه شاه زمان از این واقعه خبر یافت
به دفاع ایشان برآمد و قتی که تلافی عسکرین بعمل آمد جنگ بسیار شدیدی بوقوع
پیوست و خونهای بسیاری از طرفین ریختانده شد و در نتیجه شاه زمان شکست
خورده بدست شاه محمود اسیر افتاد به امر او در چشم شاه زمان میل کشیده شد
و وزیر رحمت الله خان خائن که به امید پادشاهی خود شاه را به قتل سائر امر او داشته
که در آن جمله پدر فتح محمد خان سردار یائنده خان را نیز به قتل رسانیده بود
در قبضه شاه محمود آمده لباس او را کشیده بپوشانید و بالای خرسوار
کرده در شهر کابل شهرش نمود و بعد از آن اعدایش کرد

و قتی که قیصر ابن شاه زمان مقاومت با کاکای خود کرده نمیتوانست هرات را به
برادر حقیقی محمود شهزاده فیروزالدین گذاشته به شاه ایران پناه برد در اثر این
واقعات سلطه محمود بر پای تخت افغانستان انجام یافت چون محمود بسوی تشیع
میلان داشت لهذا سنی ها متفرک گردیده عرق جمعیت او شان به شور آمده بر علیه
او شوریدند بعد از آن شیعی ها نیز او را ناکام گذاشتند و تمام ایشان به سرزنش
او متفق گشته در بالا حصار محبوس ساختند شاه زمان کور را از محبس بر آورده
تا زمان رسیدن شاه شجاع به حکومت خود مقرر نمودند

پنج روز بعد ازین واقعه شاه شجاع از پنجاب به کابل رسید اهالی محمود را به

حضور شاه زمان حاضر آوردند تا قصاص چشم خود را از او بگیرد شاه زمان از روی
ترحم از او در گذر کردیده امر داد که او را پس به محبس بالا حصار به بردند چندی
بعد ازین شاه شجاع بایک لشکر جرار برای تأدیب والی کشمیر عطا محمد خان
پسر شیر محمد خان که عصیان نموده بود سوق داد زما نیکه به مظفر آباد قریب
کشمیر رسید نما ننه عطا محمد خان به حضور شاه حاضر گردید عذر
مخدوم خود را به پیش شاه عرض نمود از اطاعت و بندگی او اطمینان داد
بعد از آنکه شاه شجاع از معاهدات او اطمینان حاصل کرد بسوی کابل مراجعت
نمود در اثنا راه شنید که محمود یا امرائیکه با او محبوس بودند محافظینی قلعه
را ذبح کرده از حبس فرار کرده

وزیر فتنح خاں نیز از محبس قنند ها رهبر آمده هردویشان
در اطراف قندهار با شهزاده کامران یکجا شدند کامران درین وقت
در سرحدات افغانی تردد داشت از آن اجتماع شان اهالی کابل در شدت اضطراب
بودند شاه شجاع حین ورود خویش پریشانی اهالی را دیده بسیار تأسف میکردند
محمود بعد ازین اتفاق نزد شهزاده فیروزالدین والی هرات رفته استمداد خواست
مگر تا کام مراجعت کرد شهزاده فیروزالدین هدایا و لباس های فاخره را بکمال
احترام بحضور ایشان قدیم داشته از داخل شدن شهر نزدشان عذرخواست چون
بگرفتند کک کامیاب نیامدند دست خالی مراجعت کردند و در اثنا رجوع دو قافله
کاز هرات بقندهار و از قندهار بهرات میرفتند تا راج کرده و بذریعه آن عسکر
تهیه نموده قوه چهار هزار سوار برای فتح قندهار آراسته چون بنزدیک شهر شدند
دروالی بمقابله برآمد عالم خان والی مذکور قندهار را اسیر نموده بعد مدتی
برقندهار مسلط گشت و صد هزار لشکر را از قندهار باخود گرفته در حدود غزنی
باشاه شجاع مقابله نمود پس ازیک جنگ خونین شاه شجاع از غزنی شکست خورده

بواسطه بی اعتمادی که بر مردم کابل داشت توقف نکرد. شاهزاده حیدر ابن شاه زمان را در شهر گذاشته بسوی پشاور رفت کابل در تصرف ثانوی محمود در آمده محمود به نشان دادن امارات مراحم و شفقت خود به رعایا آغاز نموده فتح خان را به وزارت خود برگزیده اختیار امور را بدست او داد.

ویسر خود شاهزاده کامران را به ولایت قندهار والی نمود

فتح خان سائر برادران خود را به فرمانفرمائی ولایات افغانستان مقرر کرد. و در ضمن این وقایع شهزاده قیصر ابن شاه زمان را که خبر گریختن او به سوی ایران قبلاً تحریر گشته در ایران خبر پادشاهی کاکای خود شاه شجاع را شنیده به مملکت خود عودت نمود در این اوقات بدست شهزاده کامران والی افتاده یورس آورده که والی قندهار گردیده بود افتاده او را به قتل رسانید و شاه شجاع از پشاور کشیده شده پس با عطاء محمد خان والی کشمیر باب مراسلات را کشوده از او پول امدادی در خواست کرد عطاء محمد خان جواب داد که جواهری که نزد خود شماست اگر میفرستید مبلغ سی لک رویه به شما میدهم چون نزد شاه شجاع جز در بای فور دیگر جواهر وجود نداشت (۱) آنرا نزد عطاء محمد خان فرستاده مبلغ (۱۵) لک رویه را نقد از او گرفت و (۱۵) لک دیگر را وعیده نمود به کسر د شاه شجاع در بای نور را برای عطاء محمد خان والی کشمیر برگرد داده لشکر برای جنگ بیا راست و بسوی پشاور حرکت داد تا بطرف کابل آنها را سوق دهد چون این خبر به محمود در سید شاه زمان را که نزد شاه محمود محبوس بود بیرون آورده مخاطب ساخته گفت که مملکت محل تهدید خرابی و نفاق است خون مسلمانان بهدر میرود باید دست اتحاد بهم داده نفاق را با نفاق مبدل و بامورانی توجه نمائیم که حسن عاقبت مملکت را فراهم میآورد و بر من است که بر تمام فرائض و لوازم حیات شما برادران خود پرداخته هر کدام

شمارا به مراتب لایق رسانیده حقوق برادری را بجا آورم و تمام منصبداران محبوس را از محبس رهایی دادند و بر شما لازم است که رتبه و منزلت بزرگی مرا مراعات نمایند زیرا از کلان ترین پسران پدر هستم چون شاه زمان این خطاب را شنیده بشاه شجاع برادر خود حقایق واقعه را تحریر نمود شاه شجاع این مکتوب را وسیله تهدید عطا محمد خان ساخته با اتفاق برادران او را می ترسانید و برای او نوشت که اگر به مال و رجال امداد مرا نمائی من بایرادر شاه محمود متفق شده ترا از بیخ خواهیم کند عطا محمد خان این مسئله را اهتمام داده پنج هزار لشکر آراسته در پشاور آورد شاه شجاع خورسند بود که عطا محمد خان به معاونت او می آید لیکن عطا محمد خان عذر خود را پوشانده و علی الفلّه پادشاه را دستگیر نمود و در قفسی انداخته به کشمیر فرستاد و در محاصره او خیلی اهتمام نمود مکتوبی حکومت انگلیس در هند نوشت بامن متفق شده به پنجاب لشکر کشی نمایند و بعضی حمص پنجاب مقبوضات حکومت افغانی را که رنجیت سنگه بت پرست در بن خانه جنگیهای داخلی افغانها متصرف گردیده است با تفاق هم دیگر ازور هانیده بشما تسلیم نمائیم و شما بمدا فعه شاه محمود در هنگام سوء قصد او بامن مددگار باشید شاه محمود چون این مکتوب بدست جاسوس های رنجیت سنگه افتاد رنجیت سنگه آن را نزد شاه محمود فرستاده جهت هجوم بالای عطا محمد خان از و هندستی را طالب گردید شاه محمود رنجیت سنگه با عطا محمد خان جنگ نمود عطا محمد خان را اسیر گرفت لیکن شاه محمود او را عفو نموده شاه شجاع را از حبس رها نمود و وزیر فتح خان پسر خود سر دار محمد اعظم خان را عوض عطا محمد خان والی کشمیر مقرر نمود و رنجیت سنگه شاه شجاع را با خود گرفته به لاهور برد و دو سال بعد در لاهور از حرس و آزر رنجیت سنگه و آنها مات جعلی او به تنگ آمد به نزد انگلیس ها پناه برد و رنجیت سنگه دلدان آذر را بولایت کشمیر نیز ساخته

هشتاد هزار عسکر با خود گرفته به کشمیر یورش نمود سرارد محمد عظیم خان این سردار پاینده خان که از طرف شاه محمود والی کشمیر بوده هزار عسکر مسلمان را برای مدافعه سکه ها به کمین گاهی نشانیده بود چون لشکر سکه ها بیک وادی رسیدند عسکر غیور مسلمان از هر طرف ایشان را احاطه کردند چهل هزار نفوس شان را اسیر و قتل نمودند و چهل هزار دیگر او را بوطن فرار نموده به هزار رنج و زحمت جان بسر بردند.

در نجیت سکه خجل گشته و برای محمود مکتوب اعتذاری نوشته مراحم او را خواستگار گردید این عزم خود را بحرکات شاه شجاع حواله میکرد چون شاه شجاع خبر یافت دور شدن از لاهور را اراده کرده در نجیت سکه بجواهر او طمع نموده از پیش میداد تا بوی دهد شاه شجاع آن را نمیداد ولی بطور امانت نزد وی گذاشت که در این جمله دریای نور هم داخل بود (گمان میکنم این جوهریست که امروز زینت تاج امپراطور برطانیه است) شبانه خفیه نزد حکومت انگلیس گریخت؛ در نجیت سکه متأسف گشته مراجعت او را خواست کرد؛ چون شاه نه پسندید جواهرش واپس مسترد نمود؛ حکومت انگلیس این روزها را از خدا میخواست لهذا در قدر دانی شاه بسیار کوشید؛ درین ایام شاه زمان بحالت نایبانی بمزار فیض اثار در بلخ که برومه سید تاعلی معروف است و از آنجا به بخارا و از آنجا به ایران و بعد به بغداد و از آنجا به حجاز سفر کرد در آن مقام دنیای فانی را یدرود گفت میر حیدر امیر بخارا و فتح علیشاه ایران و داؤد شاه والی بغداد مقدم شاه را گرامی داشتند و شاه ضیئه خود را باز دواج امیر بخارا درین سفر داد.

(صوفی اسلام)

درین آوان ۱۲۳۲ صوفی السلام صوفی جهریه بخارا از بیک بان از بیک گریخته و شهزاده فیروزالدین والی هرات را که از طرف شاه محمود بود بر خود فریفته ساخته

پنجاه هزار مرد جنگی از اهالی هرات قندهار و قندوز و میمنه و اندخوی و فاریاب
فراهم کرده در قلعه شکیبان با محمدخان قاجار نائب الحکومه خراسان در میانه هفت
فرسخی هرات معرکه نمود و در بین ۳۶۶ نفر از مخلصان و فداکاران او که در
مجاد جنگ حاضر بودند از یک سر کشته شدند (صوفی الاسلام که در قلب عسکر به حوضه
ازین در وسط مخلصین مذکور نشسته بود بقتل رسید و جثه او را در دادند و پوست
سر صوفی الاسلام را کشیده از کاه میر ساختند نائب الحکومه خراسان محمدخان قاجار
آن را بدر بار ایران فرستاد و اتباع صوفی الاسلام عقیده داشتند که بر صوفی الاسلام
و حی نازل می شود و به برکت انفس او شهزاده فیروزالدین به تخت سلطنت نائل
خواهد شد: این است جزای کسانی که بین مسلمانان تولید نفاق و خونریزی مینمایند
بدعوی دروغین تصرف در عالم کائنات ادعای قوه الهیه و اسرار بانیه مینمایند
بعد از قتل صوفی الاسلام فیروزالدین بهرات مراجعت کرد برای دفع ضرر ایرانی
ها بدادن خراج مصالحت کرد و خودش بین سنیت و شیعیت و مصالحت و مخالفت
مضطرب بوده و ما بین حسن علی میرزا پسر فتح علی شاموالی خراسان
و حاجی فیروزالدین آتش کینه مشتعل شد را شهزاده فیروزالدین
از دست درازی او به علاقش مخوف بود و در صورت جنگ از برادر خود شاه محمود خان
امداد خواست بناء علیه محمود این موقع را غنیمت دانسته بسرکردگی وزیر فتح محمدخان
عسکر جبار فرستاد و فیروزالدین مرعوب گردید و ایشا ترا
بدخلال ذلت نمیداد و زیر فتح محمدخان از طرف با دار خود دعاهای
بود که هرات را قبضه کند بدون حیل چاره ندید فیروزالدین را برای استشاره
باردو گاه خود دعوت داد و حسب وصایای با دار خود او را با عا ثله بقتلندرها
محبوس فرستاد:

که پندل خان برادر خود را به تسخیر غوریان گماشت و اهالی خراسان را بدو بعه

اعلانات دعوت اتحاد داده بمحاربه ابرائیان تشویق میکرد. و چون حسن علی میرزا از این مسئله باخبر گردید برای محافظه آن بلاد عسکری فرستاد در حین مقاومت مهاجمین و مدافعین ، وزیر فتح خان از اهالی قندهار و هرات و بلوچستان و سیستان و قبائل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکر عظیم الشانی را آراسته کرده آنها را با توپ ها و زنبورک ها برای استیلای غوریان و سایر بلاد خراسان حرکت داد. فوج افغانی در کوسینه و فوج ایرانی در کافرقلعه رسیدند و بعد آنها از همدیگر به اندازه دو فرسخ بود درین جا وزیر فتح خان به حسن علی میرزا قاصد فرستاد و غوریان را در خواست نموده از روی تهدید گفت که فتح عاقبت جنگ معلوم نیست و غالباً خود بینی و غروریکه بواسطه شهزاده کی در ذات خود پیدا کرده اید موجب تزلزل سلطنت پدیرت خواهد شد.

او بجواب پیغامی بوی فرستاده گفت با دار شما احسان دیده شاه ایران است لایق نیست که چنین پیغام بما بفرستید علاوه بر آن تو خائنی هستی که با با داران سدوزائی خود بسر پیکاری بودی چون پیغام قاصد نتیجه خوبی نداد فتح خان لشکر خود را بطرف کافرقلعه متوجه ساخت بعد از کشتار بسیار ایرانی ها رو بهزیمت نهادند و کله بدهن فتح خان خورد مشارالیه از آن رو بهرات مراجعت کرده شاه محمود شهزاده کامران مرعوب گردیده خان ملاخان و ملا شمس مفتی هرات را نزد فتح علیشاه فرستادند که این تحریک از طرف وزیر فتح خان بود بدون استبدان ما هجوم برده شاه ایران گفت من از شاه محمود و مفتی راضی خواهم بود که فتح خان را نزد من بفرستد یا کورش نماند.

کامران بشنیدن این خبر سرا سیمه کشته از بزدلی و بی عقلی وزیر را که باعث تخت نشینی پدرش بود کور کرده با برادرش شیردل خان محبوس نمود کندل خان برادر دوم آنها از آنجا به نادعلی گریخته قبائل غلجائی را با خود متحد ساخته برای

برهائی برادران خویش جماعتی را مردمان غلجائی تشکیل داده هجوم آورد و کاهران
از خوف و رعبی که از قبائل حس کرده بود خود را با برادرش رها نمود.

(دوست محمد خان)

چون سردار محمد عظیم خان ازین واقعه مهمه که عبارت از کمر ساختن برادر جوان مرد
و جنگی خود باشد خبر گشت سردار دوست محمد خان و سردار یار محمد خان برادران خود
را از کشمیر به پشاور فرستاد تا شهزاده ایوب برادر شاه محمود را بر سلطنت افغانستان
بر آورد و لذا بنام سلطنت خواهی شهزاده ایوب دوست محمد خان از راه جلال آباد بکابل
حمله برد و فتح کرد و محمد زمان خان برادر خود را بطلب شاه شجاع بپند فرستاد
شاه شجاع با سمندر خان والی دره در آویخته مغلوبش نمود و برادران فتح خان
که به ۲۰ نفر بالغ می شدند با (پسران تیمور شاه که به سی و دوفتر میر سیدند)
با همدیگر متحد گردیده در شرق و غرب افغانستان دوره کردند و ریشه های
حکومت شاه محمود را از وطن برکنندند بالاخره افغانستان را در بدل چشم های وزیر
فتح خان برای خود اختصاص دادند پسران تیمور شاه چندی بعد ازین قتل ها را
را نیز از تصرف شاه محمود کشیده حکومت او را در هرات محدود ساختند ۱۲۴۱ شاه محمود
به پسر خود بدگمان گردیده بطرف فراه برآمده قبائل را بمخالفت پسر خود به شورش
در آورد کاهران حسن علی میرزا را برای دفاع بدر خود دعوت داد و به معاونت حسن علی
میرزا شاه محمود را شکست داده حسن علی میرزا را بهرات خواسته کلیدهای خزائن
خود را بوی سپرد در اثنا این فتنه ها کار نجیت سنگه بت پرست قوت گرفته
در حالیکه محمد عظیم خان والی کشمیر بملاقات دوست محمد خان برادر خود بکابل
رفته بود نجیت سنگه مذکور بر کشمیر قبضه نمود در سال ۱۲۴۵ شاه ایران را دو باره
به مخالفت بدر خود دعوت داد به مجرد رسیدن سفیر بدر شاه محمود دراز مرض و با
وفات کرد قاصد مذکور در ایران با حاجی فیروزالدین خان والی سابق هرات که در فتنه

قندهار از مجلس گریخته بود ملاقی گشته در برطرفی کامران با او متحد شد
قشاه بموافقت وی اعداد نماید بعد از محکمی عهد چون بطرف هرات با برخی
از افواج بازگشت در عرض راه بعضی ایرانیان با ملازمان قیرزالدین مشغول منازعه
بودند او بطرف داری مسلا زمان خود برآمده ایرانیان او را نا دانسته کشتند.
در سال ۱۲۴۸ عباس میرزا عزم فتح هرات کرد و پسر خود محمد میرزا را
با فوج جرار بانسو گماشت بعد از جنگ هرات محاصره شد مسترکمیل سفیر انگلیس
برای منع محاربه کوشش زیاد نمود مگر ناکام گردید در عین محاصره خبر وفات عباس
میرزا رسید و او به مصالحت مستعد گشت کامران برای انعقاد صلح با محمدخان وزیر
خود را که در مشهد حبس بود وکیل مقرر کرد مصالحت باین صورت منعقد شد که در
هرات سکه بنام فتح علیشاه زده شود و سال ۵۱ هزار تومان نیز بدر بار ایران
فرستاده شود.

زمانیکه انگلیس ها دانستند تسلط ایرانی ها بر بلاد افغانی اخیراً موجب
اتحاد هر دو دولت میگردد و در نتیجه انگلیس ها را در هند صدمه می رساند
بنابرین اردوی مکملی را مجهز ساخته باشاه شجاع یار د شامابق افغانستان
بسوی افغانستان حرکت داده راجه رنجیت سنگه والی پنجاب و امیر سند
میر غلام علی را به تقویه شاه شجاع واداشتند اگر چه اینها تحت سیطره انگلیس ها
نبودند اما بموجب اوامر انگلیس ها به تائید و معاونت شاه کمر بستند شاه باسی
هزار سرباز هندی از راه پنجاب و هندوار قندهار گردیده بعد از مقاتله سختی سردار
کندل خان و برادرانش قندهار را ترك داده بطرف هرات هزیمت نمودند.
و در آنجا از نزد شاهزاده کامران برادرزاده خود کو مک خواست کامران از کمک
و یاری او انکار نمود پس از برداشت زحمات و تکالیف زیاد وارد بلوچستان گردید
و از آنجا به هندوستان گریخت.

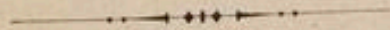
خلاصه اینکه اداره ناسازگار نیمور شاه و انهمالك اود در شهوات و لذات ها و كثرت
اولاد و احفادش از بطون مختلفه اسودكى و امن و آسائش اهالى را بيست و نا بود
ساخته هزاران نفوس بيگناه در راه آژ و اغراض اولاد او تلف شدند
در نتیجه دست اندازى بمراتب ايشان در بدست آوردن ديهيم و كلام سرورى سبب
ناكامى عمه ايشان گرديد

در سال ۱۲۵۰ شاهزاده كامران عزم تسخير سيستان كرد و الى آنجا به بارگاه
محمد شاه شهباده عباس ميرزا پناه برد شاه ايران نعرش شاهزاده كامران را به سيستان
بپايله تسخير هرات گرفته با لشكر آراسته به تسخير شهر هرات متوجه گشت
و تا وقت درازى شهر هرات را محاصره نمود در اثناء محاصره افغانها از شهر برآمد
دلاور بهاي عجيب و غريبى را نشان مى دادند اما در وقتيكه شاهزاده كامران از
مشقت هاى محاصره به تنگ آمد نادر ميرزا پسر خود را بسوى ميمنه و شيرغان
و سربل فرستاد تا از بكها و هزاره ها را بمدافعه ايرانيها دعوت نمايد مردمان آن
ولا دعوت كامران را پذيرفته به مدافعه رسيدند

لشكر اتوبه از بك و هزاره به سر كردگى نادر ميرزا به بسيار حشمت و شوكت به
حدود هرات رسيد و با محاصرين ايراني در آويختند تا شهر هرات را از محاصره
نجات بخشند بين اردوى مذكور و قشون شاه ايران جنگهاى متعددى بوقوع
پيوست و عده بسيارى از جانين تلف شدند با لآخره قشون شاه مظفر گرديد
و كامران از واهمه آن سراسيمه گشته با وزير خود در اين امر كننگاش نمود در نتیجه
رأى شاهزاده و وزير به اين قرار گرفت كه جنگ را بلباس مذهب نمودار سازد
در اين موضوع به ملا عبدالحق و ديكر علماء اعلام هرات مذاكره نمود ملاى مذكور
در روز جمعه اهالى را به جنگ مذهبي اعلان حرب داد

تمام باشند گان شهر و دهات نزدیک در آن پند و نصائح و آماده بیکار گردیدند
پس همه غسل جمعه نموده ناخن های خودشان را که تا سه هفته کفن هارا در کردن
انداخته براردوی ایران هجوم نمودند.

در اثنای محاربه به تعداد زیادی از اعیان و سزرگان ایران را به قتل رسانیدند
و دادمردانکی دادند و شجاعت افغانی خود را به محاصرین ایرانی بخوبی نشان دادند ولی
چون عده شان کافی نبود در نتیجه به استیصال محاصره و کشتن ریشه مهاجمین
ظفر نیافته به شهر مراجعت نمودند.



۱۲۳

بعضی از شاهان افغانی که در تاریخ افغان ذکر شده اند



سلطان غیاث الدین غوری شهنشاه افغان
(۸۵۵۸ - ق)



سلطان محمود غزنوی شهنشاه افغان
(۸۳۸۸ - ق)



شاه محمود هوتکی شهنشاه افغان
(۸۱۳۵ - ق)



میرویس خان بابای هوتکی موسس
سلسله هوتکی ها
(۸۱۲۷ - ق)

۱۲۴

بعض از شاهان افغان که در تاریخ افغان ذکر شده اند



اعلیحضرت احمد شاه بابای غازی شهنشاه افغان اعلیحضرت تیمور شاه غازی شهنشاه افغان
«۱۱۶۰ ق» «۱۱۸۷ ق»



اعلیحضرت شاه شجاع
«۱۲۱۶ ق»



اعلیحضرت شاه زمان
«۱۲۰۷ ق»

عبار به افغان و ایران در هرات

و مساعی مستر مکینیل انگلیس در تصادم افغان و ایران برای حفظ اسارت هند
زمانیکه محاصره هرات بطول انجامید سفیر انگلیس که در دربار طهران از جانب
حکومت خود مامور بود طهران را گذاشته در حوالی هرات به اردوی شاه ایران
ملحق گردید.

مستر مکینیل سفیر حکومت برطانیه دید که فتح هرات نزدیک است چنانکه هرات
بدست شاه ایران بیفتد قوه ایرانی ها و افغانها باهم متحد خواهد شد و این اتحاد
قوی به سلطه انگلیس ها در هند صدمه خواهد رسانید چاره دفعه از حکومت استعماری
خود چنان اندیشید که بخدمت شاه ایران عرض نماید و به بهانه وارد هرات گردیده
افغانها را از تسلیم باز دارد سفیر مذکور به عملی نمودن آن مفکوره اقدام کرده
به حضور شاه عرض نمود که ذات خسر وانه اگر اجازه میفرماید خودم نزد کامران
میروم و او را به تسلیم نمودن شهر و اداری سازم شاه عرض او را راست دانست اجازه
داد هنگامیکه داخل شهر هرات شد کامران رادل پری داده گفت که به دلاوری
و یا فشاری خود استوار باش توپ و گلوله و دیگر لوازم جنگی برای شمای رسانم
بفراوانی ها تسلیم نشوید بعد از آنکه کامران را وعده کومک داده حضور شاه مراجعت
نموده به عرض رسانید که هر چند کوشیدم بند مرا نشنید نه خودش و نه فوج جنگی
اوبه ترغیب من گوش دادند و نه از تهدید بدم ترسیدند.

شاه ایران امر داد که در اردوگاه هرات اندازه مس که دستیاب میشود فراهم گردد
از آن مس جمع شده یک توپ بزرگ قلعه شکن آماده نموده بر فراز پشته بالا کرده
به گلوله باری آغاز کردند محصورین شهر علاوه بر تنگی ارزاق و تکالیف قحط
به بلای دیگری دچار شدند ۱۴ هزار غریب و ضعفاء را از جهت قلت ادویه از شهر

بیرون نمودند شهزاده کامران پیام تسلیمی را نزد شاه فرستاد و سفیر انگلیس
سراسیمه گشته به کامران پیغام خفیه داده و نمود ساخت که در رفع این مصیبت از سر شما
میکوشم قدری استقامت نمائید بحضور شاه آمده عرض کرد که بین شما و حکومت
انگلیس معاهده و داد و جود دارد و این اقدام شما را جع به تسخیر هرات موجب تولید فتنه
و شورش هند میگردد آرزو دارم که ذات ملوکانه ازین عزم خود باز آید عرضش
قبول نشد شاه ایران از طول محاصره خسته گشته بود براسپ خود سوار شده حاضر
اردوگاه گردیده عسکر را امر هجوم داد.

کلوله باری توپها و هجوم سپاه در حصار شهر رخنهها انداخته قریب بود که
هرات بدست ایرانیها فتح شود اما سفیر انگلیس مداخله نموده به عرض رسانید
که سه روز مهلت داده شود تا شاهزاده کامران را با و زیرش بدون خونریزی
و چور و چپاو به شاه تسلیم نمایم توقع دارم که شاه شرف انگلستان را مد نظر
ناشته مرا ناامید نکر داند و بر عایت و حیثیت انگلستان عرض مرا بپذیرد.

شاه اجازت دخول هرات به سفیر داد مستر مکنیل وارد هرات گشته پنج هزار
پوند به شاهزاده کامران امداد داده گفت که تا سه روز جنگ ملتوی است شکست
و ریخت شهر را بدان پول ترمیم نمائید و قدری استقامت جوئید که جهازات ما به
خلیج فارس وارد گردد شاه از تحریکات وی واقف شده از اردوگاه خویش طردش
نمود و شاه بر آشفته آتش دادن را به قشون ایران اصدار نمود و قتی که میدان کارزار
گرم شد ایرانیها بر فراز حصار شهر بالا میشدند و افغانها سرگرم دفاع بودند
از طرفین خلائق بسیار به قتل رسیدند.

در اثنای این جنگ جهازات انگلیس بر خلیج فارس رسیده جزیره خارق
را تصرف کردند.

بمجرد شنیدن این خبر شاه ایران دست از محاصره هرات برداشته به

مدافعه انگلیس ها از خاک ایران توجه نمود .

تمام مامورین سیاسی انگلیس در زمان محاصره هرات رؤساء کابل و قندهار را بهمدافعه ایرانیها تشویق میدادند و علماء را بهمسکوکات طلا و نقره فریب داده میرفتند . تا این جنگ را لباس مذاهب بیوشانند اما در مساعی خود کسانمایاب نشدند مدت این محاصره بیش سال و هشت ماه طول کشید این بود واقعه سال ۱۲۵۵

خوف انگلیس از اتحاد افغان و ایران

هنگامیکه انگلیس ها از میل افغانها بسوی ایرانی ها دانسته شدند یعنی از احوال دوست محمد خان امیر کابل و کندل خان والی قندهار و برادران دیگرشان (که بعد از سقوط اولاد تیمور شاه مملکت را در تصرف آورده بودند) در اثنای محاصره هرات پاشاه ایران مکاتبه داشتند و راه دوستی را پیموده بدر بار شاه سفراء میفرستادند و اوقف گردیدند لهذا انگلیس ها از نزدیکی ایشان میترسیدند که بمبادا اتحاد ملتین ایران و افغان سایه حکومت برطانیه را از کشور پنهانور هندازا اندماید .

بر علاوه این خوف خود در جستجوی فرصت استیلاء بر بلاد افغان بودند چون ملاحظه نمودند که افغانها از امرای نوین خود بدین میباشند فرصت را غنیمت شمرده قرار دادند که حمایه شاه شجاع را از برای پیشبرد آرزوی خود بهانه بتراشند تا توسط او افغانستان را تصرف نمایند .

اردوی جرار را از قشون منظم و غیر منظم تشکیل داده منصبداران ماهر کنار و امرای از باب مراقب بزرگ و مدارج سترگ را (انگلیس) بکومک شاه شجاع مامور نموده از راه بلوچستان و سیستان وارد قندهار گردیدند اردوی مذکور قبل از رسیدن خود به حدود افغانستان از روی پرویا کنند مبلغین فرستاده در بین اهالی آوازه انداختند که وارث حقیقی تاج و تخت و مستحق فرمانی شاه شجاع بود ماست و بگوش افغانها می رسانیدند که متسلطین موجوده غاصبین اورنگ و دیهیم

مملکت اند اقتدار ایشانرا بکام هید و باشاه شجاع یاری نماید
زمانیکه شاه شجاع بعد از این آوازه ها به حدود قندهار رسید سردار کندل خان
چون قوه مقابله داشت و تمایل اهالی را بسوی شاه شجاع دید باینج صدر سوار رهسپار
طهران شد شاه ایران مقدم او را گرامی داشته پذیرائی خوبی از او نموده شهر
بابک را در بلاد فارس با دارقوی سپرد.

حکومت شاه شجاع

شاه شجاع ولایت قندهار را به زمامداری «مستر قاور» انگلیس گذاشته جانب
عزیزین حرکت نموده بعد از کشودن قلعه غزنین متوجه کابل گشت
امیر دوست محمد خان در خود نیروی مقابله نمیدید به امید یاری گرفتن از امیر بخارا
به بخارا رفت بجای اینکه آرزوی او نتیجه بخشد از طرف امیر بخارا اهانت و تحقیر
نسبت به خود دیده بوطن باز گردیده خود را به حکومت بر طایفه سپرد حکومت
انگلیس امیر موسوف را به کلکته فرستاده شاه شجاع «میجر یاتنجر» را که از نامداران
انگلیس ها بود به کابل والی گذارده بلا جنگ و جدال جلال آباد را بدست آورد
حکومت انگلیس میجر یاتنجر را بابست سوار انگلیس و سه صد هزار یونگ تره
شاهزاده کامران به هرات فرستاده باطاعت شاه شجاع دعوتش داد شاهزاده کامران
بول مذکور را به ترمیم قلعه و استحکامات شهر و فراغی اذوقه و لوازم جنگ صرف نموده
تا انجام این مرام «یاتنجر» را با رفقاء او در هرات نگهداشت و بعد از فراغ طوریکه
آمده بودند بهممان و تیره از هرات بدرشان کرد.

و از محمد شاه شاه ایران اعتذار تجا و زات خود را خواسته
به ذمه خود قبول نمود که سکه و خطبه را بنام شاه ایران رواج خواهد داد این بود
واقعات ۱۲۵۷

به هر حال علی الظاهر حکومت شاه شجاع و فی الحقیقت حکومت انگلیس ها به اکثر

مناطق مملکت سایه انداخت از این کامیابی انگلیس ها مغرور گشتند که تو قف
سه سال و چند ماه ایشان در خاک افغانستان اهالی را به قبول سیطره ایشان آماده
ساخته تاجز مملکت خود گردانیده از دست افغانها زمامداری شان را بر بایند

طلب کردن شاه شجاع مالیه را از قبائل

در ماه جمادی الثانی (سال ۱۲۵۸) شاه شجاع برای گردآوری و ردن مالیات
از قبائل هیتی را فرستاد قبائل از تادیه مالیه سر تابی نموده بر خاش جزئی بین
قبائل و محصلان به وقوع پیوست.

زما نیکه خبر این سرکشی به شاه شجاع رسید یک دسته عسکری را به تادیب
اهالی سوق داد قبائل سرکشی تاب مقابله نداشتند به قله های کوهها برآمدند در غره
رجب همان سال "جمعه خان غلخانی" با سه نفر از خزانین قوم سر از اطاعت کشیده گروهی
را از قبائل باخود متحد نموده راه کابل و جلال آباد را در حدود سه فرسخی
کابل مسدود ساخته مر دم راهرو و قوافل تجارنی را تاراج میکردند

ورود سردار محمد اکبر خان

در این زرد خورد قبائل سردار محمد اکبر خان که بعد از بندی شدن پدرش در
اطراف وطن مصروف دوره بود به میان رسید و اهالی دور او را گرفته جمعیتی
به هم رسانیدند

و با جماعه سرکش غلخانی یک گروه دیگر غلخانی ها نیز پیوستند زیرا
نائب السلطنه انگلیس ها در هند مواجب ایشان را از کمال خساست خود لغو نموده بود
اخیراً این جمعیت به سرکردگی سردار محمد اکبر خان اتفاق کردند و فتنه رویه
ترقی گذاشت و دامنه آن وسعت گرفت

حکومت انگلیس مستر مکنائین و مستر منتیس را با یک دسته عسکری به خاموش
ساختن این فتنه اعزام نمود و قتی که از کابل بیرون شد به فاصله سه فرسخی کابل

رسیده بودند که دفعه تآبک کرو غلخائی سر ایشان ریختند و چند نفر عساکر را کشته از راه رفتن باز داشتند.

بعد از آن جزال، سیلا انگلیس با قطعه عسکری خود با راده جنگ سردار محمدا کبر خان برآمده در عرض راه باد سته اولی عسکری پیوست اما از یورش افغانها بسیار در هراس بودند شب ۲۱ رجب از هرگز کومک خواستند به بحر رسیدن قشون امدادی به سنگرهای سردار محمدا کبر خان متوجه شدند در عرض راه دو روز با افغانها دچار گیر و دار بودند و ظفر نیا فتند.

در این اثناء شاه شجاع حمزه خان غلخائی را محبوس نمود غلخائی ها از حکومت شاه شجاع دل آزرده گردیده سه هزار نفرشان راه های کابل را از هر طرف بستند میجر کریفس از شهر برآمده در عرض راه با افغانها مقابل گشته با هیئت بی ازار کان قشون انگلیس به قتل رسید.

در غر شعبان اهالی شهر به شور آمده دکانهای خود را بسته با قامتگاه الکساندر بارنس یورش بردند بسیاری از مجاهدین در عرض راه به شهادت رسیدند در انجام کار او را سر راه بدار او ریختند.

سپس به خزانه انگلیس که زیر نگرانی ستر جانسن بود متوجه گشته تاراجی کردند و قتیکه شاه شجاع در بالا حصار ازین واقعه خبر یافت پس خود را بایک دسته فوج و دو توپ اعزام نمود لیکن در خاموش ساختن آتش قننه سودی نبخشید.

جنگ باغ شاه

۱۴ - شعبان برای قطع کردن خط اتصال اردو گاه انگلیس و گد ام خورا که مجاهدین افغان به قلعه محمد شریف و باغ شاه حمله برده سنگر ساختند قلعه گد ام که هزار زرعه طول و شش صد زرعه عرض داشت از طرف مجاهدین افغان محاصره شد.

مستراتس وارن انگلیس بایکدسته عسکر محافظ اروپائی و یک فوج هند و های هند
محصور مانده انگلیس ها خوش بودند که قلعه را به افغانها بگذارند هر چند که شیدند
که خودها را از محاصره نجات دهند مگر کامیاب نشدند

«کپتان سوین» بایکدسته عسکر برای مدافعه محاصرین و نجات دادن کپتان
ارسن وارن از اردوگاه بسوی کدام حرکت نموده مجاهدین افغان کپتان سوین را
باعده زیادی از رفقایش کشتند و بقیه السیف را به فرار مجبور ساختند پس از این
واقعه مستراتسن کارون بایکدسته تازه عسکری برای رفع محاصره از محصورین
کدام اعزام کرد دید ایشان نیز بهمان راه رفتند که دسته سابق طی نموده
بود و حشرن شان یکسان شد بعداران کپتان بویست بحضور سرافسر اردو عرض نمود
که کدام را کر به افغانها تسلیم کنیم پنجاه هزار یوند از درك قیمت اجناس
خورا که کدام خساره میکشیم و از خوراکه دو روزه اضافه تردد دارد و گاه
حبه نخواهد ماند و بدست آوردن آذوقه درین موانع بی شمار کار آسان
نمی باشد پس چه خواهیم کرد ؟

سرافسر اردو نزدانسن وارن پیغامهای بیایی میفرستاد که ثبات نمائید و قلعه را
از دست ندهید عنقریب کومك بشما خواهد رسید انسن وارن جواب داد که امشب
اگر معاونت نرسد ما از دشمن نجات نخواهیم یافت زیرا افغانها به یکی از برجهای
قلعه نقب می زنند رفقای ما از این رهگذر از خوف و هراس به لرزه افتاده اند بعضی
از مستحفظین قلعه از قریب خودها را از قلعه بطرف بیرون انداختند اگر امشب
چاره جوئی نشود دشمن قلعه را بدست خواهد آورد .

فوائد پهره

متصل به رسیدن این جواب سرعسكر اردوی انگلیس با افسران عسکری مشوره نمود
و هیئت مشوره از رئیس خود فکر خواستند که سنگر و قلعه کدام را چنان از دشمن
خلاص خواهم کرد ؟

در نتیجه رای عمومی به این قرار گرفت که مجاهدین افغان از اصول حفاظت و ضرورت
بیدار خوابی بی خبر اند باز هم احتیاطاً جاسوسان خود را برای کشفیات فرستادند
کیهان مستر جان فرستاده ایشان خبر ناامیدی آورد که افغانها بیدار هستند و در
تدابیر متصرف گردیدن قلعه با هم جرعه دارند چون امکان رسیدن کومک نبود آن
شب از اعزام دسته های معاون عسکری صرف نظر نمودند وقت سپیده افغانان
به قلعه یورش برده سخت ترین حمله ها و اقدامات را بکار برده دروازه کدام را
سوختانند محافظین کدام از دروازه دیگر به اردوگاه گریختند .

شهادت عبدالله خان

اردوی انگلیس از تنگ مغلوبیت و خوف گرسنگی برآشفته و یکدسته عسکری
را به زبردستی يك نفر میجر حکم هجوم به قلعه محمد شریف دادند قائد دسته گاهی
آشکارا و گاهی پوشیده راه می یمود و انگلیس ها این اوضاع او را پسندیده
و فردا بزبردستی مستر کریفقس يك فوج دیگر را به معاونت دسته اولی امر یورش داد
کیهان اندرسن که از شاه ملین این فوج بوده عبدالله خان را بدرجه شهادت رسانیده
ولیمه باغ شاه و قلعه محمد شریف بدست فوجی های انگلیس افتاد .

افغانها دادمهت داده به بسالت و شجاعت خود که ابراز می نمودند ولیمه اراضی از
دست رفته خود را پس به تصرف آورده عده زیادی از عساکر انگلیس را به خاک
و خون غلطانیدند

شمو لیت فراباشان با افغانها در جنگ

روز هشتم شعبان فراباشان کابل با افغانها همدست گردیده به سنگر قلعه محمد شریف درآمدند از این همدست شدن ایشان خوف و وحشت انگلیس ها بجدی زیاد گردید که اضافه تر از آن تصور نمیشد در این اوان سراسر قشون انگلیس ها مریض شد وزیر مختار انگلیس سرولیم به تقرر نائبی برای او توجیه نمود «بریک دیر مشیلتان» راه به این عهده دعوت داد و او قبول نموده افواج بالاحصار را خواه به شاه شجاع خواه به انگلیس ها تعلق داشتند عموماً فراهم نموده به سنگرها تقسیم نمود لیکن عوض اینکه فوج را دلیری ساخت به بیشکامسا کر بیابانها برآز نمود که عاتاب مقابله افغانها را نداریم اگر در این جای فشاری نمائیم همه بر باد خواهیم شد مناسب است که از کابل کوچیده به جلال آباد فرو داریم و آنجا محصور باید شد.

(مقابله نمودن با افغانها در میدان در آمدن در دهن شیران است)

سرعسکر گفت که از کابل برآمدن و در صحراء با افغانها مقابله نمودن در دهن شیران در آمدن است لهذا برآمدن ما از کابل خلاف احتیاط است از خوف و هراس ارای شان به اختلاف انجامید.

و جرگه افغانها با هم قرار دادند که قلعه های را که از سوی شرق و غرب برآرد و گاه انگلیس مشرف اند با برج رکاه باش تصرف نمایند زیرا نیکه مقامات مذکور را اشغال کردند برآرد و گاه انگلیس کلوله باری و تیر باران آغاز نمودند.

وزیر مختار نایب (سراسر) را بیدار ساخته امر نمود که به برج رکاه باش هجوم نمائید فوج خود را آماده ساخته از طرف آفتاب برآمد حرکت نمود کپیطان بلویار ققاء خود را را غلط کرده با افغانها و پرو شده شانهائش تکیان خورده به لرزه

افتاد و قبل از مقابلہ خواہشمند سرگ کر دیدند افغانها سرشان ریخته همه را تہ تیغ ساخته کشتار فوق العادہ بہ عمل آوردند کرنیل مکرلان و لغتنت برت کہ متفقاً برای کومک کپٹان بلو برآمدہ بودند بین ایشان و کپٹان بلو مجاہدین افغانها حائل آمدہ باہر دو فوج انگلیس درآویختند چون سلطان این ہول را ملاحظہ نمود عرق حمیت او بہ جنیش آمدہ کل فوج حاضر را امر هجوم داد افغانها مدافعہ کردند دو بارہ امر هجوم دادند افغانان باز دفاع کردند بار سوم امر هجوم شد این دفعہ بہ جرأنت برت و یکنفر دیگر از دستہ های انگلیس کسی ز ندہ نماند و از جمعیت مجاہدین افغان فقط سی نفر سوار بہ شہادت رسیدند .

در این یورش ها و گریزها انگلیس ها بر قلعہ رکاباش و قلعہ ذوالفقار قبضہ کردند و از قلعہ رکاباش چیزی غلہ کشیدہ بسوی اردو گاہ اعزام بودند کہ تاریکی شب رسید و شیران افغان حملہ آورده گنڈم را از ایشان گرفتہ قلعہ جات مذکور را متصرف شدند و سنگر های جنگ آادہ نمودند

حرص و آزار انگلیس ہا در عین ضعف و کمزوری

روز ۱۳ شعبان افغانها سہ عرادہ توپ را بایک گروہ افراد جنگی بر کوه بچہ جانب افتاب نشست بالا کردہ بمقابل انگلیس ہا میہا کر دیدند و زیر مختار سلطان امر یورش دادہ گفت کہ میجر شطوین باید بایک دستہ عساکر بسوی جنگ حرکت نماید در آخر بہ فاصلہ دوازده گز از اردو گاہ با افغانها رویرو گشتند افغانها در این روز بکمال خوبی امتحان بسیار بزرگی دادند ہمینکہ میدان کار زار گرم شد طائفہ سوار افغانها پس گشتند پیادہ های افغان از این حرکت قہقری سواران مشوش گردیدہ رجعت نمودند انگلیس ها پستہ را متصرف گردیدہ بکتوپاز سنگر افغانها را شکستادہ دوی دیگر را بہ اردو گاہ رسانیدند در این روز انگلیس ها خیلی فرحت و شادمانی را نشان دادند اما از طرف جنرال سیل مقیم جلال آباد

خبر آمد که قبل از گذشتن زمستان با مداد شما رسیده نمی توانیم این خبر بآس
آوری به انگلیس ها موقع نداد که در تلافی خساره های گذشتهدر کامیا بی نوین
خود خورسندی میکردند با وجود آن به پائندی زندگانی خود حرص
و آزارشان می دادند

لشکر محمد خان افغان

در فریب دادن افغانها و بدست آوردن سنگرهای شان
و قبضه کردن استحکامات محمدخان ترتیبات داشتند حیلها اندیشیده مستراستوارت
مهندس اظهار کرد که انگلیس ها تاب جنگیدن افغانها را ندارند محمدخان که راه
بالا حصار را گرفته و خورا که باب را نمیکذاشت که به بالا حصار برسد از بیابان او
مغرور گشته بسوی بیمارورخ نمود تا راه دیگر ادوقه رسانی انگلیس ها را مسدود نماید
انگلیس ها میجرش توین را برای نکهتانی راه مذکور فرستادند اما افغانها شتاب
نموده قریه بیمارور را در تصرف خود آوردند در این جا محاربه سختی بوقوع پیوسته به
غلبه نشینی انگلیس ها خاتمه یافت وضا بظان زیاد فوج انگلیس با کمال ناگامی
رجعت نمودند .

به تاریخ ۱۲ شعبان محمد اکبر خان از بامیان آمده با افغانان خود متحد گردید
در این روز انگلیسان به تسلط قلعه بیمارو باهم اتفاق نموده وزیر مختار میجر کارش
و میجر شطوین را با یک فوج حرکت داده بر قلعه که بالای یک بلندی واقع بود و بدون
یک توپ و چهل نفر آدم دیگر قوه نداشت امر هجوم داد مهاجمین انگلیس بی راه
بی راه رفته بر قلعه هجوم کردند* میجرش توین «زخم خورد و یک هیئت از رفقای او
به قتل رسیدند چون شلطان این مصیبت را ملاحظه نموده میجر کارش و صد نفر مهندس
را امر داد که استحکامات را بطوری طرح نمایند که از دسته دشمن مأمون گردند
و قبل از اینکه بنیاد استحکام را بگذارند ده هزار مرد از اهالی کابل را بر فراز
کوهی دیدند که ایشان را تیرباری می نمایند فی الحال کرنیل اولیور را امر اماده گی

داده عسکر را بشکل دائره قلعه ساخته پشت این قلعه اسانهار سائل سوار را حرکت داده امر هجوم صادر شد سواران افغان عجله نموده بر میمنه فوج انگلیس یورش برده لغتت واکر را محاصره نمودند در این یورش یکی از سرکردگان افغان زخم یافت سپس افغانان از هر طرف حمله کرده ایشان را به تنگ آوردند در این پافشاری افغانان راه گریز را نیافتند زیرا سواران فوج انگلیس دل انداخته پشت سر کر بخته بودند افغانها توپها و ذخائر حربی فوج انگلیس را بدست آورده بواسطه زخمی شدن یکی از سرکردگان خود به طرف قریه مراجعت نمودند انگلیس ها از موقع استفاده گرفته بر فراز کوه برآمده توپ های خود را دوباره تصرف کردند و همان توپ ها را بر مجاهدین افغان سردادند.

افغانها از این اوضاع برآشفته به شدت وحدت زیادی هجوم آورده جمعیت فوج انگلیس را پراکنده ساخته به گریز مجبورشان نمودند شکستی هایکه بیکه بسوی اردو کاه می گریختند و افغانها در تعاقب بودند بدون دیوار های استحکامات اردو کاه مانع دیگری بیش روی خود ندیدند.

تخم انگلیس را در وطن خود نگذارید

زمانیکه ساحه بر انگلیس ها تنگ آمد گذاره خود را خیلی دشوار دیده به صلح التجاء نمودند وزیر مختار نزد افغانها قاصدی فرستاده آرزوی صلح نمود افغانها جواب مشروط داد که احدی از نژاد انگلیس در خاک شما توقف نه نماید و برخی شرائط را ناقابل قبول دیده از جرگه فرستاد های افغانها بر خواسته گفت که روز قیامت نزدیک است عنقریب ما و شما در میدان حشر حاضر شده ظالم و مظلوم و حق و باطل آشکارا خواهد شد.

بعد از این مقافاهه بین افغانها و انگلیس ها دوباره محاربه شروع گردید. افغانها

قلعه محمد شریف را در ۱۶ رمضان بارد یکریدست آوردند نفس انگلیس ها به لب
رسیده بقین کردند که بعد و ن صلح خواهی نه خواهی چاره دیگر ندارند
وزیر مختار انگلیس يك ورقه را که بر معاهده افغان و انگلیس مشتمل بود نکاشته
از شلتان و دیکتل و جیمز بران آمضاء گرفت .

جرگه دوم افغان و انگلیس در خصوص تخلیه وطن

به تاریخ ۱۱ رمضان وزیر مختار انگلیس با کپتان لارنس و ترزور و مکینزی و
يك هیئت مرکب از افراد جماعت خود به فراز پشته سیاه سنگ برآمده بارو سای افغان
جرگه نمود وزیر مختار در بین جرگه برخاسته برای استماع افغانها
خطا به ایراد نمود که گفت از دیر یست که ما انگلیسها امیر دست
محمد خان را قدر دانی کردیم و منزلت او را عالی پنداشته ایم و در هر نقطه از نقاط
مملکت خود اقامت او را گرامی داشته ایم بعد از آن ورقه ترتیب داده خود را که بر این
مضمون مشتمل بود به حضور مجلس قرائت نمود :

حکومت انگلیس تعهد می نماید که قندهار ، غزنین ، جلال آباد و سایر بلاد افغانستان
را تخلیه نماید بشرطیکه افغانان یکی از بزرگان خود را بطور گرونی تا وقتی که به انگلیس
هاب دهند که آنها از مملکت شان به سلامت بر آیند و حینیکه عساکر انگلیس به حدود
هند و اصل گردند امیر دوست محمد خان را بسیار به زودی بوطنش خواهند فرستاد .
و به افغانان لازم است که سالانه يك لك روپیه مواجب به شاه شجاع . خواه در داخل
و خواه در خارج بپردازند این وظیفه مستمری او به ذمه افغانها خواهد بود .
و به ذمه انگلیس این امر لازمی است که بدون مرضای افغانها بر خاک افغانستان
فوج خود را داخل نه نماید .

زمانیکه این سجل به حضور سردار محمد اکبر خان عرض شد بعد از جرح
و تبدیل چنان تقرر یافت که به ذمه انگلیسها فرماست که در طرف سه روز

تمام شهرها و قریه جات افغانستان را تخلیه نما یند و محمد اکبر خان در فراهمی
کراهه کشان بایشان کومک خواهد کرد.

حکومت انگلیس به نقل دادن عساکر از بالا حصار آغاز نموده به کمال ذلت
و مسکنت که بالاتر از آن تصور نمیشود قلعه های کابل را تخلیه نمودند
و محمد اکبر خان در تهیه کراهه کشان تعلل می نمود و میگفت که تا وقتیکه
انگلیس ها تمام قلعه ها را تخلیه نه نمایند به ذمه من ایفاء عهد نمائون تهیه
کراهه کشان لازم نمیشود.

قوة سفید فضائی زمستان کابل

تاریخ ۱۸ رمضان که برف باریدن شروع نمود مصائب و مشکلات انگلیس دو چند گردیده
برای تخلیه غزنین و انتظار عساکر آنجا در تشویش افتادند.
به ۲۰ رمضان برای انفصال کار خود به افغانها جر که کردند افغانها نیمه ذخائر
حر بی از قبیل توپ ها و جبه خانه کما انگلیس ها داشتند خواست کردند انگلیسها
بادل ناخواسته این خواست افغانها را بپذیرفتند کیطمان کیلی و کیطمان ابری را بطور
کروی حسب خواست افغانها به افغانها سپردند تا زمانیکه عهد خود را ا کمال نمایند.
به تاریخ ۲۲ رمضان مستر اسکینر که نزد سردار محمد اکبر خان اسیر بود بحضور
وزیر مختار آمده اظهار کرد که محمد اکبر خان پک امر دشوار را از حضرت وزیر
درخواست می نماید که شما باضا بطان نامدار خویش به حضور سردار حاضر شوید
تا معامله را با شما دفعه فیصله نماید.

وزیر بدون قبول این درخواست چاره نمی توانست کرد اما خوف و هراس بر او
مستولی بوده به عساکر خود امر تیاری و آمادگی داد تا بیرون استحکامات اردوگاه

آماده جنگ باشند و خودش باضا بطان از دو سوی پشته هارفته قدم سردار
محمد اکبر خان را منتظر بود ساعتی نگذشته بود که سردار محمد اکبر خان با جمعی از
خوانین افغان حاضر گردیدند.

سردار با شخص وزیر و خوانین با ضابطان عسکری رو برو شدند سواران افغان
یکه یکه دود می رسیدند بعد از ساعتی سردار قوم خود را آواز داده گفت هر کس
مقابل خود را بگیرد دست وزیر مختار را بریده کشان کشان او را میبردند وزیر
راویلا و اغوا فریاد میکرد و پناه و امان میخواست به ازان سرش را از تن جدا
کرده در کوچه های کابل تشهیر کردند.

و مستر ترور را سر راهی بدار کشیدند و لغتتاری که بدست محی الدین افغان
اسیر افتاده بود در روز نامه خود سخافت عقول انگلیس ها و بر دلی
منصبداران انگلیس و ضعف آراء شان را می نگارد.

و قتی که او را به حضور سردار محمد اکبر خان حاضر کردند سردار بادهای شعله
انگیز خود بسوی او تکرسته گفت: ای انگلیسها شما بودید که طمع مملکت
ما را بدست خود پرورانیدید اجزای اعمال خود را به چشم سردیدید! اکنون هم به کشتن
تو ضرورت ندارم، ترا بخشیدم و نسکها بی ترابه ملامون من خان سپردم میجریا تنجر
که زمام وزارت مختاری را بعد از سرو لیم مکنان گرفته بود دوباره مراوده
صلح خواهی با افغانها نمود و گفتند صلح بشرائط ذیل پذیرفته خواهد شد.

۱ - عساکر انگلیس تمام توپ های را که دارند بما واگذار شوند مگر شش
ضرب عراده توپ که برای حفاظت خویش با خود برداشته می توانند.

۲ - مال گرانبار و آلات متعلقه خزانه را بما سپارند.

۳ - سرکردگان انگلیس را با آل و اولاد بما سپارند.

۴ - ۱۴ لک روپیه را که وزیر مختار بما وعده داده بود آن را بپردازند.

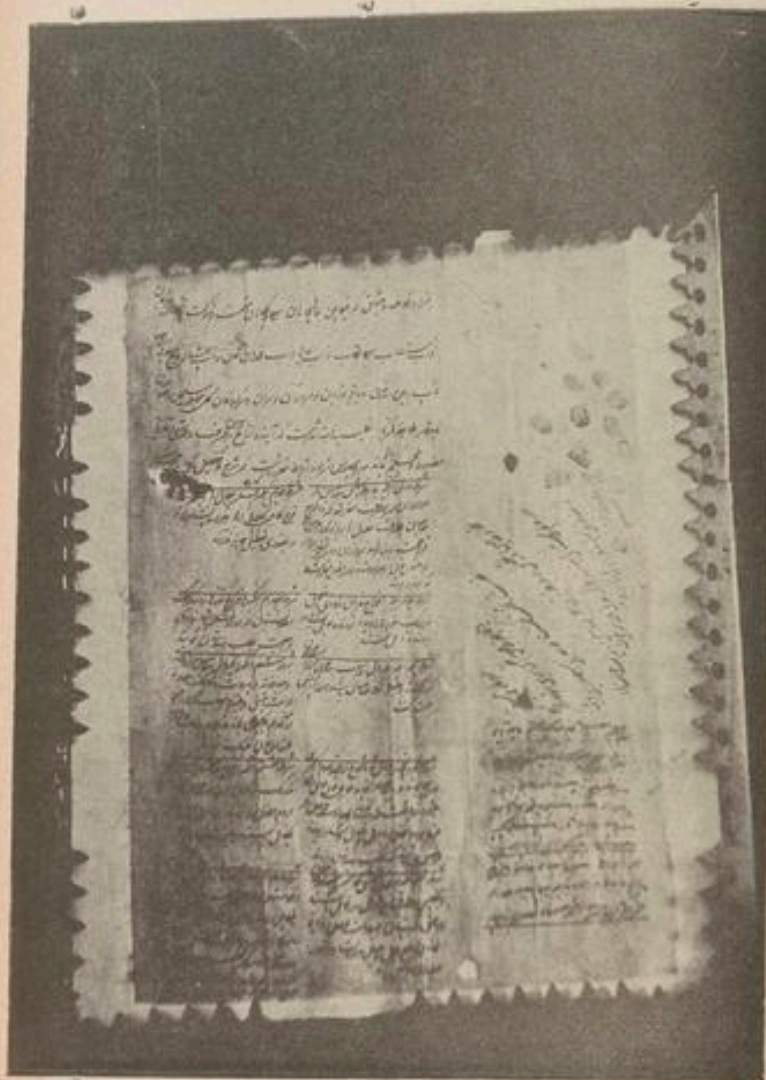
چون این شرط را شنیدند دانستند که این مقام مقام حیلہ بازی هاورو باد
بازی هالمی باشد .

بلکہ قوۃ جنگ و شعلۂ شمشیر و سر نیزہ نیز از برای قبول آن شروط بحال نمی دهد
و وجدان شخص حر آزاد هم بآن راضی نمی گردد .

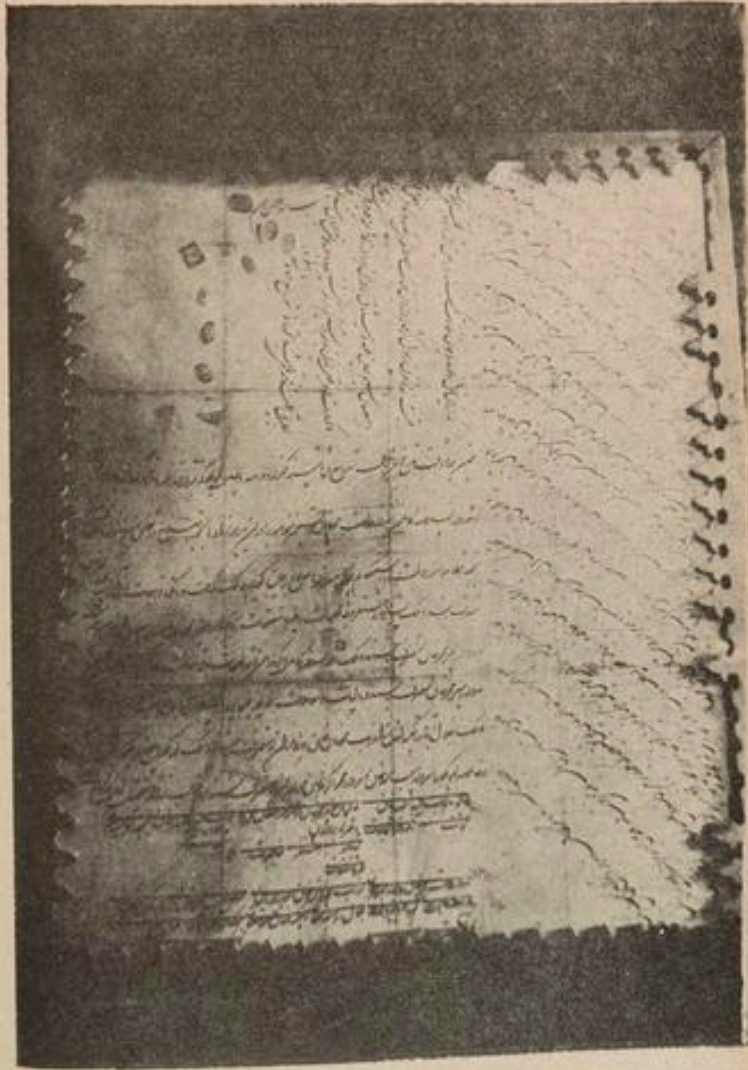
بلی ! جنرال الفستون هر چند اراده نمود کہ شجاعت و حماسست خود را
اظهار نموده مانند کر به خود را بدماند لاکن انتفاخ او در خون انگلیس حرارتی تولید
نموده بلکہ جذبات عسکری شان در ۲۹ رمضان بگرو دادن (کپتان درمند)
و کپتان واکسن و کپتان وادبرتن و کپتان دپ) بهمرام زن ها و اولادشان
شیجہ بخشید و بعد از آن مجروحین را در جای یکی از افغانها بایرخی از اطباء
گذاشته پنج ضرب توپ شاهی را هم با افغانها تسلیم نمودند .

اخراج اجانب یا حرکت اردوی انگلیس

در روز ۶ شوال آمادۂ سفر گردیده با ۹ ضرب توپ و ۱۲ هزار اشتر بغرض
سواری مردها و زن ها و اطفال و بدنبال آن عساکر انگلیسی حرکت نمودند پس
در حد دریا ئی رسیدند کہ هر روز شان از آن لازم بود حال اینکه بالای دریا
مذکور بدون یک پل بیش وجود نداشت بناء بعد از زحمت ها و صعوبات و تلفات عدۂ کثیری
از نهر مذکور گذشتند و یک قدری مسافت را طی کرده تا بگرام رسیدند افغانها
بعانند کرکهای کر سنہ دنبال شان را نگذاشته در هر جا آن ها را الخت و تاراج نموده
یک توپ دیگر را هم گرفته بمحمد اکبر خان تقدیم کردند .



معا هده افغا لها با انگلیس در وقت تخلیه افغانستان که عیناً
در موزه کابل موجود است



عهد نامه پسران سردار یابنده محمد خان در وقت طوائف الملوکی
افغانستان که عیناً در موزه کابل موجود است.

(هیچان افغان ها از عهد شکنی انگلیس)

بعد از آن محمد کبر خان بالای شان شرط گذاشت که شش نفر دیگر از کبرای خود را بیز کرو بدهند انگلیس ها قبول کردند و با او عهد نمودند که بالای هیچیک افغانان تازمانیکه بتاراج وایزای جانی انگلیس ها دست درازی ننمایند انگلیس ها فیر های تفنگ و استعمال سلاح نمیکشند و الحاصل انگلیس ها باین ذلت و مسکنت بعد از زمان اندکی به بتخاک رسیدند .

روز ۸ شوال افغانها فیر های خود را بالای شان دو باره آغار نمودند و (میجر شتوین) بعد افعه شان همت گماشت لاکن نتوانست با افغانها مقابله کند بعد از آن محمد کبر خان بک کروه دیگر را علاوه بر نفری سابق از آنها بعنوان گروی طلب نمود آنها قبول کرده و نفری را تسلیم نمودند و براه خورد کابل بقیه السیف روان بودند .

خورد کابل عبارت از شیله هائیکه چند میل طول داشته و راهی که مرور از آن لازم است در دامنه کوه واقع و بک طرف آن رانهر یکه ۶۰ گزیابا تیر از دامنه کوه میباشد احاطه کرده قلعه کوه از طرف دیگر بآن مشرف است در همچو بک موضع مدفن افغانها برایشان باز هجوم آورده محصور شان کردند توپ دیگری هم از آنها غنیمت گرفتند و تا خورد کابل سه هزار نفر (تلفات) داده غالب قسمت ذخایر شان به دست افغانهای جسور افتاد . روز ۹ شوال که زنده ها بر مرده ها حسد می بردند قشون انگلیس اداره تهیه کوچ و حرکت داشتند درین اثناء از جانب محمد کبر خان نسبت بیست و زن ها و اطفال و زخمی ها اطلاع اطمینان بخشی رسیده فی الجمله از رسیدن خبر مذکور قدری مطمئن شدند .

روز ۱۰ شوال در حالیکه انگلیس ها در شرف حرکت و قطع مسافت بودند ناگاه افغان ها بر آن ها هجوم آورده راه گریز را از هر طرف بر انگلیس ها

مسدود نمودند و همراهان شمشیر قرار دادند انگلیس ها قیوت حرکت نداشته حتی عساکر هندی هم اسلحه خود را می انداختند و فرار میکردند مگر از پنجه مرگ راه گریز و نجات را بدست آورده نمی توانستند بلکه تا قبر جبار رسیده بودند که شمشیر افغانها ریشه حیات شان را از بیخ و بن برکنده اموال و متاع و ذخایر حربی آنها را چور و تاراج کردند و برای نفی باقیمانده باستانی يك ضرب توپ بیش نماند معبر "هفت کو قل" از کثرت نعش مقتولین مسدود گردید و الحاصل از تاریخ برآمدن قشون انگلیس تا روز رسیدن بکته سنگ ۱۲ هزار عسکر منظم شان بقتل رسیدند اما تعداد مقتولین عسکر غیر منظم شان را بجز خدا دیگر کس نمیداند

در آن شبی که وارد "کته سنگ" گردیدند يك جماعت شان اسیر و يك دانه توپ با قيمانده شان هم بتا راج رفت. در روز ۱۱ شوال از کته سنگ بطرف جكدلك روان شده عصر روز بجدلك رسیدند در آن جا بالای تلی برآمده استقامت و جلالت و رعب خود ربه افغانها نشان میدادند ازین رو غضب افغانها بجوش آمده بر بلندی های انجا بالا شده و آن ها را سخت محل گلوله باری قرار دادند بعد از آن محمدا کبر خان (اسکینز) را طلب نموده برای او گفت که بدون اینکه (شلتان) و (جاسن) را هم بما گروند هیچ چاره نداری درین گفتگو از يك طرف نامعلوم گلوله آمده اسکینز را هلاک نموده و قبا که انگلیس ها واقعه مذکور را ملاحظه کردند بطرف جلال آباد عزیمت کردند افغانها با شمشیر های برهنه از هر طرف بالای شان هجوم آورده بقتل آنها آغاز نمودند در نتیجه عسکر انگلیس درین موقع بیشتر از خوردن کابل تلف گردید.

فردا روز ۱۳ شوال افغانها ملاحظه نمودند که تعداد اردوی انگلیس خیلی کم است

بناء آن ها را احاطه نمود بعضی را قتل و حصه را اسیر کمرده بدون
دکتور (بربدون) احدی از دست افغانها نجات نیافت و فقط دکتور مذکور
بحيله فرار نموده بجلال آباد رفته خبر واقعه را بانگلیس های آنجا رسانید.

چون افغانها میدانستند که شافت فریب حيله گران و مکاران و خادعان
بدون جریان خون آن ها پاک و چشم طامعین و حرص پرستان بدون خاک قبول
سیر نمی گردد بناء خون های انگلیس ها را ریختانده چقو ریهای جبال خود را
گودال های مقتولین شان ساخته تلخی بیمان شکنی را بآن ها فهمانده و خوب
چشاییدند.

تلطف محمد اکبر خان برضعفاء و اسیران

بعد از آن محمداکبر خان اسراء و زنهای و اطفال و مجروحین و بعضی ضباط
انگلیسی را باخود گرفته بکابل آورد این بود انتهای احوال قشون انگلیسی که در
کابل بوقوع میوست.

اما قشون انگلیسی که در شهر عزیزی توقف داشت از نصیبیکه باردوی اول رسیده
بود آنها هم حصه گرفتند. حتی بعضی شان از خنکی و کرسنگی هلاک و برخی هم در نه
تغ افغانها جان دادند و باقیمانده اسیر گردیدند چنانچه اسیرها را چندماه نگاه
کرده بعد از آن بکابل فرستاده در کما بل اسیرهای مذکور را محمداکبر خان
بملاطفت استقبال نموده با کرام و عزت برای آن ها جای داده همه تردمیجر یا تینجر
جمع شدند. بعد از آن محمداکبر خان به ضابطان انگلیس شمشیرهای شان را پس
داده و هم بعضی را به بخشش طلا توازش نموده با زنهای و اطفال ملاطفت
فرمودند.

قتل شاه شجاع

درین بین شجاع الدوله خان بارکزائی شاه شجاع را بقتل رسانیده يك هرج و مرج مدهشی در افغانها تولید گردیده با حزاب و تفرقه ها و منازعه ها دچار آمده جمعیت شان پراکنده و مملکت را خوانین در بین خود تقسیم نمودند مخمد اکبر خان در بیرون شهر ترقیمات عسکری گرفته و (فتح جنگ) پسر شاه شجاع هم بآن شامل شد

آمدن اردوی انگلیس بکابل

در اثنای این فتنه ها اردوی انگلیس کهزستان در قندهار محصور بود تدبیرا بل آمده بعضی قوای امداد به دیگری بآن ها پیوست درین وقت اولاً در مابین لشکر انگلیس و سردار محمد اکبر خان بعضی مناقشات رخ داد ولی در نتیجه مسئله به مصالحه انجامید محمد اکبر خان اسیران انگلیس را رها داد و جنرال (بولوک) بر فرستادن امیر دوست محمد خان و عائله او تا خاک افغانستان متعهد گردید و قفا که عساکر انگلیس تشتت و تفرقه افغانها را ملاحظه نمودند و نیز دانستند که قائدیکه آن رها برای مقاومت و جنگ و فعالیت سوق دهد در بین وقت در بین شان وجود ندارد بنا بران دست تطاول را دران بلاد دراز نموده چهار چننه شهر کابل را که از زمان اورنگ زیب تیموری در انجا وجود دارد برای چوکی های بیابانی که طول آن به ۶۰۰ قدم و عرض آن ۳۰ قدم بوده و بدیوارهای آن تصاویر نیکو و نقوش مزین مشاهده میشدند بگناه اینکه افغانها دران جانشین وزیر مختار انگلیس (سرولیم مکنتن) را آویخته اند آن را آتش زدند و بر قریه استال ف چپا و برده مجروحین و زنها و اطفال و کسانی را که انجا یافتند قتل عام نمودند (درین فرصت محمد اکبر خان و تابعین او بکوها بالا شدند) بعد از آنکه بزعم خود عساکر انگلیس از افغانها انتقام گرفتند بصورت فوری از خوف انتقام و جمع آوری افغانها بطرف هند کوچیده و فرار نمودند

والحاصل طمع سلطنت شاه شجاع را به کاوش قبر خودش وادار ساخت و حرص و شغف فرمانفرمائی در بلاد افغان انگلیس ها را به این درجه رسانید که خانه های خود را قبر های خویش بسازند.

اگر چه افغان ها مجروحین و زن ها و اطفال انگلیس ها را سیاحت نمودند بالمقابل انگلیس ها مریض ها و زخمی ها و زن ها و اطفال قریه استالف را قتل عام کردند تا با نظر عالم ظاهر شود که شهادت افغان ها نیکه در کوه ها و دشت ها زندگانی بسر میبرند و از تعلیم و تربیه و نعمت علم و معارف هم محروم میباشند باسجا یای مدنیت انگلیس تا چه اندازه متفاوت و متمایز است ؟

رهائی امیر دوست محمد خان از قید انگلیس

و قتی که امیر دوست محمد خان را انگلیس ها رها داده وارد کابل شد متعاقباً بر جلال آباد و ولایت کابل و مضافات آن استیلا نمود اما کسندل خان برادر امیر دوست محمد خان (که سابق بیان کردیم) بسا برادران خود بهایران پناه گزین بوده زمانی که از تخلیه انگلیس ها نسبت به قندهار واقف شدند به معانت شاه ایران يك اردوی مختصری تشکیل داده بقندهار آمد در قندهار بعد از منا قشات اندکی که مابین او و بعضی سدوزائیه ها واقع شد قندهار را تصرف نموده نفوذ او در قندهار قائم گردید بعد از آن در مابین او و امیر دوست محمد خان محاربات واقع شد که در تمام آن ها غلبه بجانب امیر دوست محمد خان بود و بر هرات هم لشکر کشی کرد اما تا کام شده و افسر رجعت نمود.

هجوم رنجیت سنگه

پس از چند سال سلطنت امیر دوست محمد خان رنجیت سنگه بر قشون پشاور هجوم آورده جنگی که در مابین هر دو لشکر چند بار واقع گردید طور (سجالی) بود (یعنی هر واحد از متخاصمین گاه غالب گاه مغلوب می شدند) و قتی که زمان محاربه بطول

انجامید و تعداد مقتولین زیاد گردید و انگلیس ها ملاحظه نمودند که گرفتاری مائند
پشاور که کلید پنجاب است در تصرف افغانها دال بر قوه امیر دوست محمد خان و
موجب تزلزل ممالک هندیه انگلیسین میباشد بطوری در مابین شان مصالحه نمود
که شهر مذکور در تصرف رنجیت سنگه باشد و درین مصالحه حکومت انگلیس نه تنها
مذاقعه خلل را از بلاد هند در نظر گرفته بود بلکه اراده داشت که بغرض گرفتن
واستیلای پشاور اساس و طریق کشاده باشد زیرا میدانست که حکومت سکها قسمیکه
رنجیت سنگه تشکیل داده بود اساس ندارد و بیک نمونه واهیات است چنانچه باندک
فرست بعد از مصالحه بر شهر مذکور حکومت بر طایفه استیلا نمود .

مرگ کندل خان

به تعقیب این وقایع مرگ کندل خان اتفاق افتاد تا اینکه در بین برادرها و پسران
مذکور نزاع افتاده سرانجام کارشان بمقتضای و سفاکی و هرج و مرج انجامیده در
آخر کار امیر دوست محمد خان را در بین خود حکم مقرر گردانید پس امیر باقشون
خود بطرف قندهار رفته هر کدام از ورته کندل خان را بغرض دفع شرارت شان
بمعاشی راضی ساخته خود امیر هم بر قندهار مستولی گردید و به سبب تصرف آن بر غالب بلاد
افغانستان سلطه و تکمیل شد محمد اکرم خان پسر خود را بطرف بلخ فرستاده تا مردمان
آنجارا که در زمان استیلای انگلیس از حکومت افغانی سر برداشته در کار خود مستقل
شده بودند مطیع نماید همان بود که اهالی آن سامان را واپس تحت تسلط آورد
اکنون هم موضی از بلاد اصلیه افغانیه خارج حکم امیر دوست محمد خان نمائندالا
شهر هرات که در تصرف کامران بود .

خاتمه کار سدو زائیه

کامران همان جوانمردیست که مدت بیست ماه با وجود کمی عدد و قلت سامان حربی در
مقابل عساکر ایران به نهایت ثبات و متانت و مقاومت مقابل نمود و در انجام کار شهو قوها

برو غالب آمده به مسکرات مشغول و یار محمد خان بامی زائی وزیرش او را آله بپیش برد
مقاصد و بازیچه ساعت تیری خود قرار داده بود با آخره او را در یک قریه خارج
شهر خفه نموده و بجای او نشست و بعبار دیگر بمرکب او رسوخ خانواده سدوزائی بکلی
سقوط نمود.

خلاصه آنکه احمد شاه سدوزائی بوسیله شجاعت و تدبیر و عدالت و اقتصاد آنچه را اندوخته
مملکت وسیعی را که تحت تصرف خود آورده بود اولاد و احفاد او بسبب جبن و حماقت
و ظلم و عیاشی و غلو در شهوة به فنا و ضیاع رسانیده بالاخره چراغ حکمرانی شان خاموش
گردید.

یار محمد خان بیو سته باشا ایران طرح عکا تبه ریخته بواسطه حمایت او هرات را از دست
برد دیگر امرای افغان سیانت می نمود.

(سید محمد خان) پسر یار محمد خان بمعاونت شاه ایران بعد از بدر حکمران هرات گردید
لاکسن چون که سید محمد خان بد خلق احمق و ظالم بود اهالی از او ناراضی
گردیده برو شوریدند و شهزاده یوسف سدوزائی بدون مانع وارد هرات گردیده
سید محمد خان را بقتل رسانید.

سقوط هرات از دست ایرانها

بعد از آن در هرات فتنه های چندی واقع گردیده ناصرالدین شاه فرست را
غنیمت شمرده تحت قیادت سلطان مراد میرزا بر شهر هرات قشون کشی نمود
چنانچه بعد از محاربه چند روزه شهر مذکور را مفتوح ساخته ولایت هرات تحت
تصرف ایران درآمد: انگلیس ها از فتح هرات بدست ایرانی ها بسببیکه شهر هرات
را کلید دروازه هند میدانستند بغضب درآمد و جهازات جنگی خود را بخلیج فارس
سوق دادند بندر بو شهر و جزیره خار قرا بغرض تهدید ناصرالدین شاه و سدخللیکه
و وقوع آن مهلك ثابت میکردند و دفع انقلابیکه از اشاعت قشون ایرانی بطرف بلاد

افغانی در هند بظهور رسیده بود مواضع فوق را تصرف نمود بعد از مدت بکمال
از این واقعه در بین انگلیس و ایران (بشرط اینکه شاه ایران يك افغان را
بهرات حاکم گماشته عساکر آنجا هم افغان باشد) مصالحه بوقوع آمده مواضع مذکور
را انگلیس تخلیه نموده با حکومت ایران سیردوشا ایران به تصویب انگلیس سلطان
احمد خان پسر کا کا و خسر امیر دوست محمد خان را بر هرات والی مقرر نموده بر مشارالیه
شرط نمود که سکه و خطبه را بنام شاه ایران اجرا نماید. با وجود آن خوف انگلیس
بر طرف نگریده بعد از چند سال امیر دوست محمد خان را بر شهر هرات ترغیب
داده متعهد شد که برای امیر و جانشینان او يك رقم کافی سالانه جهت اعاشه
قشون و ساختن استحکامات حربی تسلیم می نماید تا حکومت (افغان يك سد محکمی
در آسیای وسطی بین روسیه و ایران و حکومت هند باشد) پس امیر دوست محمد خان
لشکری آراسته بر هرات هجوم برد - شهر را يك مدت دراز محاصره نمود در
انتای مهاجمه و مدافعه عساکر طرفین بد اخل شهر مرگ سلطان احمد خان
اتفاق افتاده بعد از مدت اندک امیر دوست محمد خان هم در معسکر خود فوت نمود
سپس رؤسای عساکر به مهاجمه امر داده در اثر مهاجمات متعدده شهر مذکور در
۱۲۸۰ مفتوح گوید.

امیر دوست محمد خان شخص عاقل و متحمل و نرم طبیعت بود و بظلم و احجاف
میل نداشت چنانچه بحسن استمال و سلوک خویش دل های برادران خود را بدست
گرفته تا اینکه باو تابع گردیدند باوجود اینکه در بین برادران او کسانی وجود داشتند
که از و کلا نترسیدند امیر به تدبیر و حکمت خود اساس سلطنت را نهاد. و نیز پسران
زیاد داشت که رشید ترین و عاقل ترین آنها محمد اکبر خان بود (همان
محمد اکبر خانی را که بلافاصله بعد از اینجه طمع انگلیس نجات داده بود ولی عهد خود
مقرر نمود؛ وقتاً که مشارالیه در زمان حیات او فوت شد برادر اعیانی او شیر علی خان

را ولی عهد تعیین نمود زیرا امیر حقوق محمد اکبر خان را که بروی خصوصاً و بر تمام افغانستان عموماً اشیات نموده بود نسبت به برادر اورعایت کرد لاکن مشارالیه حقوق دیگر مردمان را رعایت نکرد ملاً حفظه ضررهائی را که باین امر مرتب میگردد هرگز در نظر نیاورد بعضی برادران کلاش که بطاعت اوراضی نمیکردیدند بر وشوریدند و از انقلابشان خون ریزی و خرابی مملکت و تاراج اموال مستلزم گردید بلکه امیر دوست محمد خان هم که در حیات خود بهر ولایت یکی از پسران خود را والی گماشت نهایت خطا و زیاده بود زیرا مملکت افغانستان مملکت قانونی نیست گویا بدست خود دروازه فتنه و فساد را در بین بلاد کشاده هر کدام را به طغیان و عصیان قوت و قدرت عطا کرد.

حکومت اعلیحضرت شیر علی خان

زمانیکه امیر در حین محاصره هرات چنانچه بیان کردیم فوت نمود در معسکر اواز پسرانش شیرعلیخان ولی عهد و محمد اعظم خان و محمد امین خان و محمد اسلم خان حاضر بودند محمد رفیق خان وزیر شیرعلی خان که از طائفه غلجائی و یک شخص خائن بود بشیرعلیخان پیشنهاد نمود که تا برادران تو حکمرانان مطلق العنان باشند رسوخ تو بدون اینکه برادران خود را هم گرفتار نمائی تکمیل نمیکردد خصوصاً گمانیکه از شما کلان تر هستند پس این خبر در عوام شائع گردیده برادر اینکه در معسکر وجود داشتند از شنیدن این خبر از معسکر فرار نموده بولایتی که در زمان پدر خود بران حکومت داشتند خود را رسانیدند اما شیرعلیخان وقتیکه از گریختنشان واقف شد به تنظیم شهر هرات عجلت نموده محمد یعقوب خان پسر خود را بران والی گذاشت و خود راه بلخ را پیش گرفته بولایتیکه در عرض راه واقع و عمان برادرانش که از معسکر گریخته بر آن ها استیلا نموده بودند هیچ تعرض نکرد و تصمیم گرفته بود که محمد افضل خان برادر کلان خود را که در قوه عسکری از تمام برادران

فوقیت دارد و در نزد اهالی بارسوخ تر است فریب بدهد و او را گرفتار کند.
و قتیکه بحدود بلخ رسید به محمد افضل خان مکتوب نوشت که شما برادر بزرگتر
ما میباشید بر شما لازم است که در اصلاح مملکت و رفع فساد و اتحاد برادران
کوشش نمائید من عهد میکنم که هیچگاه از امر شما تجاوز و از نصیحت شما مخالفت
و از حلقه اطاعت شما خارج نشوم و قتیکه مکتوب با و را محمد افضل خان بهمینضمون
ملاحظه کرد بازی خورده بیای خود نزد شیر علیخان رفت بنهائ او را گرفتار ساخت
عبدالرحمن خان پسر محمد افضل خان به بخارا فرار نمود و ولایت بلخ را شیر علیخان
مقتصد و فیض محمد خان برادر خود را بر آن والی گذاشته بکابل مراجعه نمود.
بعد از آن اردوئی تشکیل داده بریاست محمد رفیق خان وزیر خودش به بخارا
محمد اعظم خان در کرم سوق داد محمد اعظم خان در اول واقعه شکست خورده
ببهد فرار نمود.

قتل کاکا و برادرزاده

و قتیکه ارکار خود فراغت یافتند ابراهیم خان نام فرزند ضعیف الرای خود را
بشم رکابل حکمران ساخت و خودش به نفس خود بغرض گرفتاری برادر حقیقی
(محمد امین خان) بقندهار رفت محمد امین خان با عساکر قندهاری بمقام قلات
بمدا فعه وی برآمده هر دو برادر با هم در آویختند.

در این محاربه محمد علیخان پسر امیر شیر علیخان و محمد امین خان برادر حقیقی
امیر از طرفین کشته شدند.

در این واقعه بر شیر علیخان و سوسدها مستولی شده و عموم کارهای
حکومت و اداره عسکری را پس پشت انداخته در قندهار گوشه نشین گشت.
چون عبدالرحمن خان از گوشه نشینی و تغیر احوال امیر خیر گشت از بخارا
بطرف بلخ مراجعت کرده بمعاضدت فیض محمد خان بعد از جنگ اندک بر بلخ مستولی گشت.

محمد اعظم خان از بد معامله کی انگلیسها ناراض گشته هندوستان را دواع نموده
با عبدالرحمن خان در بلخ ملحق شد.

ازین اتحاد اعتبار شان بلند گشته يك فوج جرار آراسته کرده بشهر کابل
هجوم بردند و قبل از رسیدن لشکر ابراهیم خان پسر شیرعلیخان با عساکر سرداران
مذکور مقابل نمودند ابراهیم خان در جنگ با جنگاه شکست خورده کابل را
از خوف و بزدلی گذاشته بطرف قندهار گریخته رفت.

حکومت محمدافضل خان

در بنوقت محمدرفیق خان وزیر شیرعلیخان که در کابل بود بکمال بشارت
ب استقبال سرداران از کابل بر آمده خود را تسلیم نمود سرداران بسلا متی
و سرور در شهر داخل شدند بعد از آن برای تسخیر جلال آباد يك دسته عسکری
را فرستاده فتح کردند چون کار بشد و وخامت انجامید شیرعلیخان
از خواب غفلت بیدار شده از اثر قتل برادر و پسر اندوه گین گشت و لشکر
نهییه کرده بطرف کابل حرکت کرد چون از غزنی گذشت در مقام شیخ آباد
بمدافعه و سردار محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان با يك فوج جرار
مقابل آمدند و آتش جنگ مشتعل گشت در نتیجه محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان
غالب آمدند و شیرعلیخان مغلوب گشته بطرف قندهار مراجعت کرد و محمد اعظم خان
وارد غزنی شد محمدافضل خان برادر بزرگش را که اینجا اسیر بود از اسارت
رها نمود و محمد اعظم خان با سایر عسکری پادشاهی باو گرفته بیادشاهی قبول نمودند.

قتل محمدرفیق خان

وقتی که برای آن ها غلبه حاصل شده بکابل مراجعه نمودند محمد اعظم خان که
ملاحظه نمود محمدرفیق خان در انقلاب و فتنه و انداختن شقاق ما بین خود این کوشش

نمود بناءاً بکيفر خيانت سابقه خودش که در مقابل منافع با دار خود مرتکب شده بود و هم او را ترک کرده اخیراً بازار فساد دست بردار نگردید امر بکشتن و خفه کردن او نمود بعد از آن لشکر خود را محمد اعظم خان جمع کرد بطرف قندهار حرکت نمود و با امیر شیر علی خان در حدود قلات غلجائی ملاقی شده از مصداقه هر دو لشکر مقاتله سختی واقع شده امیر شیر علی خان در واقع مذکور نهایت در جه شجاعت و بسالت خود را نشان داد اما چون لشکر او بمناسبت شکست های متوالی خوف و بزدلی بران ها غالب بود در مقابل اردوی محمد اعظم خان تاب نیاورده امیر شیر علی خان هم به ترک قندهار مضطر شده جانب هرات رفت و بعد از چند ماه بایک فرقه سوار بطرف بلخ رفته در آنجا بسیار نفری از محاربین افغان و ازبک را با خود گرفته به همراه فیض محمد خان از راه کوهستان بر کابل حمله برده در حدود پنجشیر با عبدالرحمن خان مقابل گردید فیض محمد خان کشته شد گویا اقبال و ادبار و فاق و اتفاق و اسباب سكرات مو تش گردید بناءاً شیر علی خان شکست خورده توپهای خود را سر کوهها گذاشته خود را به چالاکی در بلخ رسانید از آنجا بهرات رفت چونکه میدانست عبدالرحمن خان او را تعقیب خواهد نمود بعد از این واقعه محمد افضل خان در کابل وفات نمود و محمد افضل خان يك شخص عالم و فاضل جوان بود علم و علما را خیلی دوست داشت و ظلم را بسیار بد میدید

حکومت محمد اعظم خان

بعد از وفاتش برادر اعیانی او امیر محمد اعظم خان جانشین او گردید عبدالرحمن پسر برادر متوفی خود را والی بلخ مقرر نمود محمد اسماعیل خان پسر محمد امین خان مقتول راحت اثر او گماشت تا عبدالرحمن خوشتر با ملغای نائره که در آن حدود مابین افغان و ازبک مشتعل گردید بود و موفق گردید.

مضرات خود سری

محمد سرور خان پسر خود را والی قندهار مقرر ساخت و نیز عبدالعزیز خان پسر دیگر خود را که عمر او از ۱۶ متجاوز نبود بقوماندانی عسکری قندهار مقرر نمود : این قوماندان جوان را غرور و خود نمایی بجمع آوری قشون مجبور ساخته بدون علم پدرش اردوی خود را بطرف هرات سوق داد و قتیکه بقریه گرشک رسید با محمد یعقوب خان پسر امیر شیر علیخان مصادم گردید : قوماندان جوان قندهار با دوسد نفر پیاده دفعه بر قلب اردوی و خصم هجوم برده توپچی دشمن را کشته توپ آن را استیلا نمود و قتا که لشکر محمد یعقوب خان قطع مدد را از و ملاحظه کردند فی الفور او را احاطه نموده دستگیرش نمودند چون خبر اسارت قوماندان قندهار به اردوی او رسید بر عایه عادت شرقی خود که از فقدان رئیس خود متشت میگرد شکست نمودند محمد یعقوب خان بصورت فوری اردوی خود را امر حرکت داده شهر قندهار را بدون مانع در تصرف آورد بعد از آن شیر علیخان قوی دل شده از فتح قندهار در وجودش روح عزم و اراده دمیده شهر قندهار را به محافظت سوارهای جهشیدی و فیروز کوهی گذاشته خودش با محمد یعقوب خان پسر خود و بعد از جمع آوری قو به طرف کابل حرکت نموده در وادی مقر که بقاصله شش فرسخ از غزنی واقع است با محمد اعظم خان مقابله شد درین اثنا هر دو عسکر باستحکامات و سنگرها و خندق های خود اخذ موقع نمودند : زمانیکه محمد اعظم خان از عزم هجوم شیر علیخان واقف گردید به محمد اسمعیل خان خائن خط فرستاده او را با قوه معیت او بگمان اینکه شیر علیخان پدر او را کشته و او را خیلی اهانت نموده بکابل خواست مشارالیه از بلخ با قشون معیت خودش حرکت نموده در حدود کوهستان تازمانیکه هر دو لشکر در دشت مقر با هم مقابل گردیدند توقف نموده در همین اثنا بر شهر کابل هجوم آورده شهر کابل را با امید اینکه او را شیر علیخان مانند پدرش والی قندهار مقرر نماید بنام شیر علیخان فتح آن را اعلان نمود و قتیکه این خبر به عسا کر محمد اعظم خان رسید نا امیدی ایشان را فرا گرفته قنور و نفر قهر جمعیت ایشان ظاهر شده و درو حدت آزائی آنها تشتت و اختلاف بروی کار آمد.

زیرا خود هارا بین دوار و محصور می دیدند و از رسیدن اذوقه پریشان بودند.
محمد اعظم خان ملاحظه نمود که برای این فوج بزدل و ترس خورده که حواس خود را
باخته اند اعتماد نمودن درست نیست خصوصاً در وقتیکه سواران جمشیدی بر اردو
گام یورش آوردند و تهاجمات خود را ادامه دادند.

محمد اعظم خان از انجایای خود را کشیده نزد سردار عبدالرحمن خان به هزار شریف
بنام برد شیرعلی خان بعد از مفارقت عطا علی به کابل وارد گردیده از طرف
اهالی شهر به کمال خورسندی و بشاشت پذیرائی کرده شد.

شیرعلی خان از روی همت عالی و اخلاق پسندیده و خود داری از ظلم در دل
اهالی محبوبیت داشت پس محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان در تجمع افواج از ک
و افغان مساعدت خود را به سرف رسانیده از راه هزاره جات به غزنی حمله بردند
بعد از جنگ خونینی که بین ایشان بوقوع پیوست محمد اعظم خان و عبدالرحمن خان
هزیمت نموده بسوی مشهد فرار شدند در این شکست عبدالرحمن خان از کاکای
خود جدا شده جانب بخارا رفت و سردار قندرا افاعت گام خود ساخت. و تا حال در آنجا است

حکومت اعلیٰ حضرت شیرعلی خان بار دیم

و محمد اعظم خان در حالیکه غار مظهران بود در عرض راه بمقام نیشاپور وفات شد
محمد اعظم خان عدل دوست و دانای مدبر بوده لیکن ایجابات وقت او را به جور و ستم
ناچار ساخته بود.

انتخاب او بر جوان بی تجربه خود را به امور مملکت داری سبب ناکامی
وزوان حکومت او شد لیکن انتصاب او به قوماندانی عسکر قندهار از جهت بی اعتمادی
بر خوانین و سرداران افغان بوده زیرا محمد اعظم خان در دوره زندگانی خود خوی
نا ستوده که از سرکردگان افغان مشاهده می نمود

این سرکردگان خیانت را ذات نمی شمردند از امور بیکه مو جب تنگ و عار باشد
دست نمی کشیدند اکثر یقایشان که به دو فریق جنگی منقسم گردیده بودند ۲۰ بار
مسلک خود را نسبت به جنبه خود تبدیل داده گاهی در یک جنبه و گاهی در جنبه
دیگر درآمده بودند.

محمد اعظم خان عقیده و حدت را وجود داشته به سو فیان از روی مصلک تقلید و اعتقاد مذهبی داشت خلاصه اینکه تا ۱۲۸۵ حکومت افغانستان بر امیر شیر علی خان بدون رقیب جنگ و جدل باقی ماند.

امیر شیر علی خان دعوت حکومت انگلیس را پذیرفته بمقام اقباله هند رفته همان معاهده فریب آمیز دوست محمد خان را که با انگلیس ها عقد نموده بود تجدید نموده باییمان های که در اصل محض تمویهات داشته میشد موثق ساخت.

عبدل امیر شیر علی خان از هند و اقدامات در داخل

بعد از آنکه امیر شیر علی خان از هندوستان بوطن خود باز گشت محمد اسمعیل خان را بسیار در انش بسوی هند جلاء وطن گردانید سپس بر سر مر دانته خود امیر محمد یعقوب خان را از ولایت عهد خلع نموده عوض او سردار عبدالله خان پسر خورد سال خورا به ولایت عهد مقرر نمود تا مادرش خورشید گردد (شهبانکه چشمه را کور و عقل هارا تیره می سازد بدست) محمد یعقوب خان در ولایت هرات بناء سرکنی گذاشته چندی بعد با عسا کر بدر خود جنگیده ظفر یافت پس دعوت پدر را اجابت نموده فرمانبردارانه به کابل وارد گردید امیر بجای اینکه او را دانداری نماید به زندانش نمود با وجود این اقدامات چون ولی عهد جدید فوت نمود آرزو های او بر سر رسید.

سال ۱۲۹۵ رجال کاری دولت انگلیس را او هم و سارس فرا گرفته سفارت روسیه را در افغانستان خسار چشم خود می دانست چند نفر مهندس را با یک هزار سوار نیز دامیر افغانستان فرستاد از زیر قن این سفارت انکار آورد زیرا پولیکه از سالها به حکومت افغانستان می دادند بی موجب قطع نموده بود.

انگلیس ها از این خود داری و منع حکومت افغانستان بر آشفته عسا کر خود را تنظیم داده جانب افغانستان متجاوزانه سوق داد.

فصل چهارم

در بیان قبائل متعدده که در افغانستان سکونت دارند و اخلاق و عادات و مذاهب
و توضیح طرز حکومت ایشان
اخلاق حماسی افغانها

عنصر غالب ملت افغان از روی تعداد قوم بیشون است که در حصص جنوب
و شرق جنوبی سکونت پذیر اند

جذبه هجوم و اقدام، غریزه انتقام، و شجاعت و حماست در محاربات و تهور
در مخاصمات و منازعات که به کوچکترین سببها به وجود می آرند، خاصه جیلی
و طبعی ایشان میباشد.

هیکل های باصلابت ایشان که باچین های جبین توأم گردند قوای جسمانی
و شوکت حماسی آنها را اثر جمعی مینمایند.

با وجود عمومیت این احساسات و جذبات رعب افرا در بین شان چهره های بشاش پیدا
میشود در بعضی معاملات کمال بردباری و شکیبائی دارند باز هم در شتی زبان بشو
و کلفتی آوازهای آنها به سختی مزاج شان گواهی میدهند.

چور و چپاو و هیجانات را دوست داشته، از جهت همین ملکات که نمابنده
شجاعت و مردانگی میباشد به غزوات و محاربات عشق ازنی دارند.

ترتیبات قشونی

از صد ها سال به این طرف چون در طبائع آنها دلاوری و میل طبیعی بسوی
محاربات جا گرفته است لهذا عموم رجال افغان همچو نظام تربیت یافته عالم طبیعاً

ز بیه عسکری را گرفته اند در تشکیلات عسکری این قوم منصبداران عالی رتبه
و ضابطان کوچک وجود دارند

در درستی صفوف و قطارهای سیاه و استحکامات حربی و تعینیه های فوجی
اهتمام تام میورزند ضابطان عسکری در هنگام سوقیات جنگی از قطارهای عسکری
پیش بیش به قیادت عسا کر قدم میزنند زمانیکه امر هجوم داده میشود و محاربین
داخل خط آتش کر دیده در سنگرها و مورچه ها موقع خود را اشغال می نمایند
و امر آتش داده شود ضابطان از خط آتش برآمده به ساحه عمومی میدان جنگ فرود
میآیند و ضابطان نسبت به امر نقل و حرکت از راست به چپ و از چپ به راست و سوق
دادن و توقف دادن و ترتیب نهاجمات و اقدامات قطعات عسکری مصروف میگرددند علاوه
بر اجراءات فوق در میدان جنگ نسبت به تکفین و تجهیز و تدفین کشته گان
محاربه صدور اوامر و نواهی از وظائف منصبداران بشمار می آید تا از توهین
دشمن محفوظ بمانند و نعلشان بدست دشمن نیفتد .

مجازات فرار از جنگ

فرار از جنگ را افغانها بحدی بدمی بینند که فراری را سزای قتل میدهند
و در حال گریز اگر کسی از دست دشمن کشته شد نعلشان او را گور کردن
هرگز روا نمیدانند و اگر گریزی از دشمن سر به سلامت برد او را اعدام مینمایند
در وقت محاربه افغان در اصفهان يك نفر سپاهی را ضابطی دید که از خط آتش رجعت
قهقری مینمود ضابط باعدامش اقدام نمود ' سپاهی دست راست خود را از آسین
بیرون کرده نشان داد که دستم در محاربه قطع شده نمیتوانم اسلحه را استعمال نمایم
ضابط افغان از اعدام او صرف نظر نمود اما رجعتش را نه پسندید و گفت ای نامرد !
پس بگرد و جنگ بنما !! اگر دست راست بریده شد دست چپ داری !! اگر

آنهم بریده شد پس دندانه‌داری گوشت دشمن را بدندان بکن و تانفس پسین بادشمن
مصروف کار زار باش .

اطاعت و فرمانبرداری

سر بازان عسکر افغانی در اقیاد و فرمان بر داری به آمر ما فوق بحدی
راستکار اند که مانند ایشان " در هیچ يك عسکری از عساکر سلاطین متمدنه
اطاعت و فرمان برداری دیده نشده به حالیکه در دشت ها و بیابان ها که ها و جنگل
ها فوج افغان پراکنده گردیده یک به یک می‌شوند چون دعوت منصبدار را می‌شنوند
به کمال شتاب دویده دویده بدورضا بطان و قوماندان خویش فراهم میگردند .

همچنان در حالت مخصه اگر خوراک پیدا شود ولی امر قوماندان به احضار
اوشان صادر گردد فی الحال خوراک را گذاشته به تعمیل امر حاضر میگردند .

حسن اطاعت عسکر افغان بحدی است که در وقت تسخیر کدام شهر بر ثروت
اگر امر خود داری از چور و تاراج از طرف قائد فوج برسد فوری از یغما و چپاول
خود داری می‌نمایند در این حال اگر زنهار با تاج های مرصع و جیفه های دانه نشان
و ایراق های طلائی و جواهرات بیش بها از پیش روی شان گشت و گذار نمایند اصلا به آن
الفاظ نمی‌نمایند و ذره زحمت به راحت احدی از مقتو حین نمی‌رسانند .

میگویند در وقت جلوس شاه اشرف در اصفهان بین دو طائفه افغان نزاع تولید
گردید و خصومت شان به مقاتله انجامید دکانداران شهر دکانها را بسته کرده از
خوف مرگ هرج و مرج بخانه ها مراجعت نمودند از حضور شاه اشرف اعلان صادر
گردید که دکانها را بکشایند در اثناء هرج و مرج مقاتله اگر مال کسی تلف شد
تاوان آنرا شاه می برد تا زرد محار به مد کور چند روز متوالی در شهر جریان داشت
لیکن به احدی از اهالی اصفهان کوچکترین زیان جانی و مالی نه رسید .

فنون حربی

عموم افراد افغان در تیراندازی، شمشیر بازی، نشان زنی و نیزه زنی کمال مهارت دارند و بسواری میل و نشاط مفرط دارند. بعد از عمومیت آلات ناریه در استعمال توپ و تفنگ و غیره آلات ناریه لیاقت خوبی حاصل کرده اند از عصر امیر دوست محمد خان ترقیات و تریبیه عسکری در افغانستان با وصول ناز و عصری آغاز میشود از نقطه نظر عملی به علمی تمام افغانها باستعمال آلات جدید مهارت خوبی دارند تعداد نظام تربیت یافته فوج عصری امیر دوست محمد خان به شصت هزار بالغ بود.

رفاهیت و نه ن

با وجود که تمام طبقات ملت افغان بسوی تمدن مائل اند و به رفاهیت تمدن مرفه اند مثل پستونهای ولایات قندهار، غزنین، جلال آباد و بعضی صحرا نشینان در ملت افغان پیدا میشوند که راه آسایش و حیات ترفه را تا حال نه بیموده زندگانی ساده و بسیط دارند درشتی در لباس و سادگی در خوراک عادت گرفته به کمترین لذات حیات قانع می باشند حتی اینکه چون کوسفند را میکشند، پشم کوسفند را توسط آب گرم کنند و به آتش گرفته پوست از موها صاف کرده به نظافت و صفائی شسته پوست سفید آنرا با گوشت پارچه پارچه کرده خشک ساخته ذخیره می سازند (۱) نان را بسالای زمین سرد ستر خسوان می چینند و بسدون قشاق و پنجه و میزها به زمین متفقا نه بسدست می خورند به نظافت تسوچه نمی کنند به صفائی و نظافت خانه ها و اطباق هاو شهرها اعتنا نمی نمایند از این جهت اکثر شهرها از فضلها خالی نمی باشند و در قشله های عسکری لاش های حیوانات دید میشود و به دور کردن آن زحمت نمی کنند

(۱) و این گوشت خشک را لاندی میگویند (۲) از زمان اعلیحضرت شریعی خان مثله نظافت در عسکر و بعد از محاربه دوم افغان و انگلیس صفائی شهرها از وظایف کوتوالی و بعد از آن از وظایف بلدی تحت اهتمام است.

و صحراء نشینان پوشاک درشت می پوشند در کوهستانی ها رجالی پیدا میشوند (۱) که بعد از خوراک دست ها را به ریش خود و دستر خوان می مالند و به آب نمی شویند و اشخاصی در این کوهستانی ها دیده میشوند که اگر لباس نو بپوشند به آن اهمیت نمیدهند بعضی ها بجدی غلو می نمایند که آستین را قصداً به روغن چرب نگاه میدارند تا داغ استه شود که در خانه آنها روغن بجدی زیاد صرف میشود که به لباس او هم سرایت می نماید و یا اینکه به لباس اعتناء ندارند و کوچکی ها و دیهانی ها لباس را در مدتها آتش نمی کنند.

سادگی و مساوات

خوانین ملکی و منصبداران نظامی افغان در مجالس خویش بر کرسی ها و میزها نمی نشینند مجالس خود را به فالین های ابرانی فرش می نمایند و نمدهای وطنی را نیز برای فرش استعمال می نمایند و همچو 'مراء و روسا اقوام دیگر تظاهر جاه و جلال را در محضر غربا نمی پسندند با ملازمین خود و غرباء یکجا نان می خورند و از شمولیت او شان استنکاف ندارند.

لباس صحراء نشینان

بادیه نشین ها لباس را به وضعیت عجیبی برش می پوشند کوشی نام لباسی که از

(۱) متذکره در شرق اروپا و عموم بلاد دنیا بهمان حال بدو است اشخاصی میباشند است این چنین کوه نشینان در اقصای استان نیز پیدا میشوند در پی پروائی از تظاهر لباس استغناء خود را نشان میدهند از این نقطه نظر که این اشیاء به نزد مردمان اهمیت ندارد و کار مردان شجاعت و کارزار است آرایش و زیبای از خصائص زنهامیباشد و در عدم ازاله جری تظاهرات ثروت و عدم اعتناء و تظاهر ثروت در صرقات منزل مد نظر داشته می باشند. خلاصه اینکه کوهستانی تظاهرات جری و مالی را دوست دارند و استغناء از غیر و اینکه به نفس رانی پسندند سادگی لباس و خوراک را خوش دارند در افغانها ضرب المثل است که (جنگ به وسله کتیری او تنگ به غله کتیری) جنگ و تنگ از مفاخر افغان است برای این امر سادگی خوراک و لباس و تظاهر ثروت و بی مالانی به امور تعیش لازم است موافق عقول و استهلال هندی کوهستانی خود به آن رفتار دارند (مترجم)

نمد می سازند که آستین های دراز آن مثل خرطوم های فیل به زمین سرازیر می باشد و صدره نام يك لباس دیگر از این نوع است که قد آن تار آنها و آستین های آن کوتاه می باشند. شهری ها کرمی ها و بالاپوش ها را از برک می سازند که دارای آستین های تنگ می باشند و چین ها را از پارچه های رنگدار چیت می دوزند.

ویوستین های زمستانی از پوست بره های وطنی می سازند و این پوست ها را طوری بخوبی آتش میدهند که درز می مانند ابریشم معلوم میشود باز این پوست ها را رنگ زرد روشن داده حواشی آنرا ابریشم کاری می نمایند بعده مثل چین های دراز دامنه دار برش می نمایند پوستینچه های غریب کاران تابه آرنج دست آستین دار می باشند و قد آن ها تابه زانو می رسند.

پوستین های طبقات اوسط و ارباب صنعت دارای قد دراز و آستین های کشال و تنگ می باشد و پوستین گفته میشود.

امراء و خوانین از ابره کشمیری و کرک چین های می سازند و پوستین های سمور و سنجاب را می پوشند و اکثر افغانها لنگی های خیلی را بسر می بندند و سردار ها و اکابر شالهای رنگارنگ کشمیری را سرمی کنند و اهالی گرمسیر خیلی یامی نمایند و صدرئی ها و قمیص های که تاقیمه ساق می رسند با آستین های فراخ می پوشند و اکثر ایشان کمر بند های بردار را به کمر می بندند که از زیر سینه الی رانها می پوشاند این کمر بند ها از پارچه می باشند (۱)

لباس زنهای صحراء نشین

زنهای افغان لباس های دراز می پوشند و سینه بند ها را بحدی قریب پستانها می بندند که پستانها نمودار می گردند و در گوش ها گوشوار های نقره و بلور و آهن (۱) که در افغانی ملا و سنتی و در فارسی لنگی کمر می گویند

و مس بصورت حلقه های کلفت می اندازند

اغلب زنهای کوهستانی موی اسپویره را به يك اندازه معین بریده زیر موی اصلی خویش می بافند ویریشانی همچو گل ها قطار کرده پیوند می نمایند و این را آرایش و زیبایی می دانند در لغت افغانی این را یرکی و در فارسی بیچه یرک میگویند

زنهای قبائل غلجائی موهای پیشانی را به شکل مدور و قرص نما می بافند و اطراف آن را فروخته بر پیشانی کشال میگذارند و این موها به درازی از حدود ابروها گذشته تا به بینی میرسد و عرض آن باستقامت پیشانی تا شقیقه ها می باشد این احاطه موی همچو برقع سیاه مدور چهره را احاطه می نماید

حفظ شرف ابناء بشر در افغان

افغانها بیع بندی های راجع نمیدانند اگر چه غیر مسلم باشند و غریبان و مسافران را قدر دانی مینمایند و دزدی را غالباً بد میدانند اگر چه به چور و تاراج فخر مینمایند. ازین مسئله و نادانند که مابین چور و دزدی فرقی نیست الا اینکه تفاوت ضعف و قوت است چون اخلاق بدویت در ایشان متمکن اند از آن رو مکرانی که نتایج ترقه میباشد در آنها کمتر دیده می شوند و از جهت استیلا فقر اغلب شان از طمع خالی نمیشوند.

حجاب

نسوان افغانها در شهر ها و راه های خود را پوشانده ستر مینمایند و در قراء و سحرا روی برهنه می گردند و با مردان آمیزش دارند و در مصافحه همه ایشان دست های مردان هم دیگر را میگیرند و در محافل خوشی بصورت دائره رقص مینمایند و گاهی مردان افراداً در میله ها و اعیاد به صورت دائره رقص مینمایند. و این رقص را در عرف خود آقن میگویند.

کسب و معیشت قحان های ده نشین

اغلب صحرائشینان و کوهستانی های افغان به مال داری گذارده می نمایند برخی از ایشان زراعت پیشه می باشند و تجارت کمتر می کنند مگر تجار لو هائی (نوخانی) و به اصول عجیب تجارت دارند این ها مال التجاره خود را سرشترها بار کرده تا حدود چین و سایر بلاد و انصول می رسانند و در اقطار هند گشت و گذار می نمایند این قبیله از دیگر افغانه در پوشا که امتیاز کلی دارند مثل ارناؤدها و آذر بانجانی ها قبا های طرز معینی می پوشند دستارهای چهار گوشه که دارای گوشه های متقابل می باشند بسر می نمایند قباها در حد و دسینه تنگ و در کمر چندار و در دامن قراخ و کشاده میباشند عموم افغانهای غیر نوخانی تجارت کمتر می نمایند مگر اهالی قندهار که نسبت به برادران دیگر خویش اضافه تر میل تجارت دارند خصوصاً طلبه علوم در قندهار از تجارت حفظ وافر دارند

اهالی قریه جات و شهر نشین به زراعت و فلاح و سبزی کشاری مشغول می باشند به صنائع کمتر تمایل دارند کارهای صنعتی از قبیل آهنگری و نجاری و بافندگی و امثالهم در ایشان خیلی کم است.

مذهب

سائر افغانها سنی حنفی المذهب اند ' مردوزن دهائی و صحرائشین بایند روزه و نماز اند الا قبیله توری که در تشیع بعدی توغل دارند که با همسایه های سنی خویش مصروف بیکساری باشند از نماز و روزه غافل مگر به امام حسین (رض) درده اول محرم اهتمام میورزند پشت و شانه برهنه به زنجیرهای زنند در برخی از قبیله کاکر (که در حواشی ایران اند) باجودیکه مسلمانان را اصول مزدکی دیده میشود

مزدک

در زمان قباد شاه ایران مزدک نامی دعوی نبوت کرد شاه ایران و چهل

هزار ایرانی متا بعتا و نمودند مزدك از روی شرع خویش زن و مال را از ملکیت شخصی خارج ساخته حقوق مشترک جامعه قرار داد و علت این را چنان ظاهر میکرد که زن و مال موجودات شقاق و نفاق اندا که ملکیت آن از افراد سلب شد جنگ و نزاع از بین مرتفع خواهند گردید امن و آسایش عمومی روی کار خواهند آمد چون قبادوفات گردنخت کیان را نوشیروان متصرف گردید بزرگمهر وزیر به شاه مشورۃ داد که حکومت بدون مال و نسب قوام نمی پذیرد و این شارع جدید می خواهد که هر دو را محو سازد تا اساس حکومت از روی زمین برداشته شود.

نوشیروان برای استیصال او تدبیری اندیشیده مزدك را نزد خود خواسته گفت که می خواهم بابت شرع شما باشم زیرا خوشم آمده که اصول شرع شمارا شایع کنم ولی خوف اهالی را منگیزم گردیده است اگر جمعیت خود را در یک مجلس بمن معرفی نمودید باعث دل بسته کی و موجب قوت الظاهر من خواهد گردید مزدك سائر اتباع خود را در یک محفل بحضور پادشاه حاضر آورد شاه با اعدام شان حکم صادر نمود سه نفر از اتباع او فرار شده و باقی عمده کی تفتیح واقع در آن سه نفر بکنفر زن مزدك هم بود نظام الملك در تاریخ خود نگاشته که اباحین ایران از اتباع مزدك اند و اصول مزدکی را از آن سه نفر آموخته اند که از دم شمشیر نوشیروان نجات یافته بودند.

خوارج

در اهالی خوست و کرم بعض عادات خوارج دیده می شوند و ایشان مجسمه ها را تیار کرده در غره محرم زیر زمین دفن می نمایند و روز عاشورا از زمین کشیدۃ با هلهله و شادمانی گردن مجسمه را میشکند اند این فرقه از ختنه نفرت می نمایند (۱)

(۱) یکی از علل شورش که در اواسط حکومت سراجی در جنوبی بوقوع پیوسته و بدست بابرکت اعلیحضرت شهید رفع کرده شده مسئله ختنه بوده است این علاوه بر عوامل سوء اراده ایست که در کتاب نادراقتان شرح ذکر گردیده بواسطه توهم داخل شدن زهر در جراحت ختنه و سایه نایاک از ختنه خود داری میکردند و حاکم میخواست که آن را درین ایشان اجرا نماید لذا مردم شورش کردند.

و اگر چه اناری از این عادات در زمان حاضر وجود ندارد لیکن گمان میرود که در زمان خلافت بنی عباس که خوارج باین نواحی پناه آورده بودند از اولادشان تا عصر مؤلف وجود داشتند.

روا داری و احساسات ملی

افغانها باشندت تعصب دینی مذهبی و جنسی در حقوق کسی معار من نمی شوند اگر شیعی یا غیر مسلم مراسم دینی و مذهبی خویش را در ملک ایشان اجراء نمایند پروا نمیکند - از نیل مراتب عالیة در حکومت خویش با کسی مزاحم نمی شوند از این رو در حکومت افغانی شیعی ها بمناسب عالیة مقرر میکردند هرافغان گمان میکند که اشرف ترین اقوام قوم افغان است اگر چه فقیر باشد و اسلام خالص را بدون عرب و افغان در دیگران یقین ندارند

هر قبیله که ارادة اجرای يك امر مهم را می نماید از اكا برو خوا بین وامراء و سرکرده گان جرگه (مجلس موقتی مشوره) تشکیل میدهند و در جرگه از او شان رأی می گیرند.

چون یکی از افراد قبایل را فرد قبیله دیگری بکشد هر فرد از قبیله مقتول قتل یکنفر از قبیله قاتل را بر خود لازم میداند و بقصاص گرفتن حکومت قناعت نمی نمایند و از قصاص گیری بشخص خود نمیکزدند اگر چه سالها بگذرد (۱) الا اینکه بایشان پناه به برند هم چنان دو خاندان مقاتل با هم انتقام میگیرند

دراغنانها مثال مشهور است ببتون سل کاله پس پلار او کاهه خلتو او ویل چه بیره می او کره یعنی حسن انتقام دراغنانها بعدی زیاد است که انتقام بعد از صد سال برایش بسیار معجل معلوم می شود.

افغانها پناه گریزان را حمایت نموده به خون ها و مال های خود از او معاونت و توجه مینمایند. اهالی قراوه ها قبیله ها و شمشیر ها و اسلحه های خورده خورد دیگر که عرفاً سیلاوه (چاره) و خنجر ها و تفنگ ها و تفنگچه ها شهرت دارند میگردند و غالباً تفنگ های اهالی کوهستان یلته می میباشد محاربات در بین قبائل و عاقلان شان قطع نمی شود چنانچه بسیار واقع شده که پدر پسر و برادر را قتل کرده اند. در بین دو قبیله دشمن صلاحیت بجز خویشی (رشته نکاح) صورت ندارد اکثر ساکنین کوهها و دشت ها به پادشاه بدون قوه جبر به اطاعت اندازند بلکه همیشه منتظر فرست بوده میخواهند کدام وقت شلاق شاه از گردن شان رفع شود (جذب) حریت در افغانها بعدیست که مالیات را خلاف حریت میدادند با اینکه حکومت عصر های سابق بطور استبداد گذاره می نمودند).

غذای غریبان افغان

بعضی از قبائل بجواری برخی به ارزن چندی بجوعده میکنند قوت خود را بدست می آرند غالباً نان خورش شان پنیر و گوشت است در فصل زمستان آن ها را پخته میکنند نان خود را اکثر بتاوه می پزند در سفر ها سنگ را بآتش حرارت داده بعد از آن آن را در خمیر کرفته بآتش انداخته می پزند و این قسم نان را کاکه میگویند برخی قبائل مانند قبیله یوسف زائی و اچکزائی پیاز را نیز می پندارند و قتیکه شخص را روی را دیدند نزدیک او رفته رجا میکنند که مریض داریم اگر کدام دانه پیاز مرحمت فرمائید شاید مریض ما بآن شفایاب گردد؛ قبیله اچکزئی در بسی اوقات قافله ها را قاراج و غارت مینمایند اگر بعد از سعی و کوشش موفق بغارت قافله شده نتوانند به یک دو کلیچه پیاز مصالحه مینمایند محمد اعظم خان وقتی که بلاد هندی را ترک کرده در قبیله یوسف زائی بخانه یکی از بزرگان ها پادشاه خان چالاک برخاست

در حالی که بر روی او آثار خوشی ظاهر بود اتفاقاً سیاه را آورده به خدمت محمد اعظم خان
تقدیم نمود (زیرا در دشتهای خشک زندگی دارند) .

میله ها

اکثر قبایل و باشندگان دره ها و قریه ها به میله ها و بازی ها مائل اند در روز
های بیکاری دایره نماتن میکنند شمیر بازی اسپ دوانی می نمایند ساکنان
که هفتاد و سرد سیر همچو خوست (یعنی جنوبی) و گرم سفید چهره و ساکنین بلاد
گرم سیر همچو قندهار و جلال آباد گندم رنگ اند .

مراسم ماتم

تسوان ختک در ماتم رویهای خود را زعفرانی مینمایند بقیق هامی زنند و بناخن
هامی کنند .

عادت افغانهاست که تا ۳ روز پس عائد گان مرده ها و مهمانان شان را نان
میدهند این کفاله را همسایگان و قریه جات قریبه ادا میکنند و در بعض قبایل
ورنه هبست باین امر از مال خود قیام می ورزند .

اعتقادات

افغانها قبور اولیاء و امیران میدانند و زیارت ایشان می روند در مزارات قریانی
ها و کشتار میکنند بعض قبایل یحیی غلو می نمایند .

که روزی یکی از قبیلۀ افریدی که بهراهنی و چور و تاراج مشهور اند نزد شخصی
بازاده چور کردن نزد او خود را رسانید مسافر عذروالحاح آغاز کرد و خدا و رسول
را شفیع می آورد لیکن از تجاوز افریدی ایمن نمی شد بالاخره خالک ملایار محمد
(شیخ مشهور) را شفیع آورده نجات خواست افریدی گفت جل جلاله مرا به کفر
رسانیدی راه او را گذاشته رفت . از عوائد جاریه دینی آنها یکی این است که چون

مردی می‌میرد از مال او قبل از تقسیم بیسه و بولی گرفته آنرا بفقراء و مساکین
 علماء به نام اسقاط صلواته میدهند.

علم علماء

اهالی شهر ها و دهات به سوی تحصیل علم میلان خوبی دارند ' علوم ادبی از قبیل صرف
 و نحو ' معانی ' بیان ' بدیع ' و از علوم شرعیه اصول ' تفسیر ' حدیث ' و از علوم
 عقلیه منطق ' فلسفه ' حساب هیئت هندسه می‌آموزند و بعضی طلبه طب را نیز بران
 می‌افزایند برخی از اهالی دهات به تحصیل فقه محض بدون تحصیل عربیت اکتفاء
 می‌نمایند و عوام ایشان تا زمان اكمال تحصیل کفالت از زاق طلبه را بذمه خود
 می‌گیرند هر خانه حصه از ما حضر خود را از طرف صبح و شام برای ایشان جدای می‌کنند
 طلبه خورد سال به خانه ها میگردند و حصه معینه طلبه را فراهم می‌نمایند در بعض
 حصص مملکت اگر حصه طلبه از بی‌روائی موکل در خانه ها بماند صرف نمودن
 آن را جائر نمیدانند.

نقد علماء

در بلاد افغانی شئونات علماء بس بزرگ است سلطه تامه روحانی و نفوذ کاملی
 در اهالی دارند ' تا جدی که اکابر قوم و بزرگان مملکت و امراء از ایشان می
 ترسند زیرا دل‌های عوام بدست ایشان است چون اراده کنند اقوام را به مخالفت
 هر آیه که بخواهند برانگیزانیده می‌توانند اکثریه ایشان از ملاقات امراء خود
 داری می‌نمایند با وجودیکه هدایای مردم را می‌پذیرند از تحف امراء خود داری
 می‌نمایند و از دیدار رجال حکومت استکبارا برهیز می‌کنند و اگر حاکم يك منطقه
 بدیدن ایشان بیاید از طرف ایشان بدیدن حاکم فروتنی به عمل نمی‌آید
 به سبب این سلطه چنان مضراتی از ایشان سر می‌زند که به عقل و شرع برابر
 نمی‌آید زیرا ایشان وقتیکه خلاف خواهشات خود را از مردم به بینند به فوق

و کفرشان فتوی میدهند بلکه برخی از ایشان دیگران را در ذات البین خود به غرض
 انحصار ریاست در دست خود نسبت کفر میدهند؛ خصوصاً در بین زمان اخیر که مذهب
 و هابیه در هندوستان نشر شد؛ پس هر که سلطه خود را انفاذ میدهند و میخواهند که میدان را
 از ازارات مقابل خود خالی کنند؛ بجانب مقابل خویش برای منفه رساختن او حکم و هایت
 مینمایند؛ حتی که حکام را با اجرای مجازات بزرگ تکلیف میکنند؛ تا فتوای
 ایشان بر محکوم جریان یابد؛ در قندهار یکی از علماء به کفر شیعه حکم کرد
 دل های اهالی را بمقابل ایشان برافروختانده جنگ را بین شان بروی کار
 آورد خون ریزی های بسیاری دوام کشید؛ و هم چنان در کابل یکی از
 علماء بکفر شیعه فتوا داده بود و بد آن سبب عداوت ها بین سنی و شیعه جنگ
 امتداد یافت.

نقد مشایخ

بعضی از طبقه علماء به جاده مشیخت روان بوده و برو ساده طریقت و ارشاد
 تیکه می نمایند بمصلای و هنمایی می نشینند این جماعت خاقاها و منازل را برای
 اقامت زائرین و غایبین تهیه نموده وقت بوقت بابشان خوراک میدهند منزلت
 و نفوذ و مقدار مصارف ایشان باندازه هدایا و نذوریست که عقیدت مندان
 به آنها تقدیم میکنند و از ایشان رجالی وجود دارند که بواسطه حسن سلوک و صلاح
 ظاهری در دلهای عوام اثری قوی و نفوذ نامی را تولید می نمایند. و صاحب نام بلند
 و نفوذ کامل میکردند و از هر طرف هزارها نفر بقصد زیارت او شان وارد میشوید پس عالم
 یا شیخ موسوف نازمان اقامت زائرین طعام و ما یحتاج شانرا تهیه میدارد؛ طوریکه
 در تمام اوقات مهمان خانه او از نان و آب و البسه سدها نفر مهمان خالی نمیشد.

حکومت مشایخ علماء

بعضی از علماء بر يك حصه از بلاد افغانیه اختیار تامه داشته و از صوبه جات

متعلقه خودشان متمتع گردیده متصرفات خود را محافظت و از مهاجمه همسایگان
خوبش آنرا حمایت میکنند بلکه گاهی هم بالای همسایگان خود بدلیلی از دلایل
دینی هجوم میبرد.

خدمات عسکری آخوند صاحب صوت و ساده گوی او در حیات

چنانچه از جمله همین قسم علما (شیخ) عبدالغفور مشهور (باخند صاحب صوت) (متسلط بر (صوت و بنیر) بوده و در نزد عموم افغانها بل در هندو بخارا هم معتقد
و صاحب نفوذ است.

فقیه مشارالیه و زاهد ریاضت کش و در معیشت زنده گانی خود ساده
و درشت پوش 'بجواری و کال و ارزن کوهی و شیریزی که در کوه ها بدریغه
گیاه خود رویرده میشود قوت مینماید و بحضور او علی الدوام به تعداد از هزار نفر
از مریدها و بسیار کسانیکه بغرض هجوم و چپاول برانگیختن عا جمعیت
و ترسیت گرفته می روند و آخند صاحب صوت و سواط ایشان
اعلانات و خطوط را در بلاد انتشار می دهد تا بسبب آن اهالی را برای جهاد
دعوت نماید پس هزار ها نفر نزد او جمع میشوند و معظم الیه را درین مسلک
اتباع سید احمد و هابی که از خوف مسلمانان سنی از هند هجرت نموده به (صوت)
و بنیر توطن گرفته اند تأیید و مساعده مینماید.

آخند صاحب صوت و منع مسکرات

این شیخ یعنی آخند صاحب (صوت) که بحضورش از زائرین و مسافرین وارد
میکردند هر کدام را نظر باحوالیکه و رتبه و زوت و راحت فقریکه و خدا بتعالی نصیب
شان گردانیده باشد عزت نموده و با آنها تقرب می جویند چنانچه نزد معتبرین مطابق
شان و حیثیت آنها و فقر او و غوان خشک و بیاز تقدیم مینماید.

وقتاً که دانست که در اطراف و اکناف بلاد افغانیه اوازه اعتبار کدام شیخ بلند
میگردید یا بغرض اشغال منصب ارشاد مستعد بود و آماده گئی دارد دفعهٔ یو هایت او
حکم مینماید تا در قلوب اهالی نسبت تولید نفرت به او نموده به هیئت و صورت
نهایت فجیع تشهیر کرده شود.

تمام علما شرب دخانیات را با تمام اقسام آن مانند علمای بخارا حرام میدانند
لاکن به منع عامه ازان تعرض نمی کنند الا (آخند صاحب سوات) که مشارالیه
از پیش خود شیخان را باطراف و اکناف بلاد افغانیه (۱) امسال مینماید تا مردمان را
از استعمال دخان منع و چلم ها و قلیا های شان را بدست آرند و بشکنند.

علماء افغان با وجودیکه مذهب یهود و نصاری میخورند ذبیحه مردمان شیعه را
حرام میدانند گمان میکنند مردمان شیعه مرتد شده اند و ذبیحه مرتد حلال نیست
اما خوردن ذبیحه اهل کتاب شرعاً جواز دارد. (۲)

تمام شان بر شانه های خود جای نماز های نازک و درشت را بر طبق مواسم
و فصول از برای ادای نماز می بردارند بلکه این عادت عمومی تمام افغانهاست از طرف
تمام آنها در راه دین تعصب خود را ظاهر نموده و بر احکام شریعت و اعتقادات غیرت
می نمایند مگر تسامح و اغماض درین امور اگر در بین شان موجود شود راجع به
مرشد خواهد بود و بس.

طلاب ننکرهار چون احترام عوام را نسبت بخود بسیار قریب بینند لهذا بواسطه غرور
این قوه بر اهالی جور می نمایند ' جنبه ' جنبه باقر بونه ها و تفنگچه ها مسلح میگردند
از اهالی چون کمی اهانت به بینند بسر قریه های شان یورش می آرند و تازمانیکه ناآه
توهمین طلبه را ننکیرند از تجاوزات باز نمی آیند چنین طلبه این سمت یابند نماز

(۱) آخند صاحب سوات برای حفظ یضه اسلام در افغانستان خدمات بزرگی نموده
از کواحه الی کشمیر در هر قوم بزرگ یک نفر مأمون مقرر نموده بود که مدافعه انگلیس ها را می نمودند
و اصلاح عوام میکردند (۲) این مسئله را نمیدانم سید کجاییده است آثار آن در وطن وجود ندارد؟

و روزه نمی باشند (این طبقه را طبقه چت میگویند و طبقه سبقی ماوراء ایشان است که پایند تحصیل و عمل اند) در بعضی مواسم سال تمام صحبت مجالسی تشکیل میدهند و هزار ها نفر طلبه را بسمه این صحبت ها دعوت میدهند و اهالی را به تهیه خوراك با تکلف برای ایشان مکلف می سازند - يك امرد خوش اندام را التکی به سر می بندند و چوری بدست او میکنند و خطاب پادشاهی را به او داده سرچوکی صدارت می نشانند و تا زمانی که مجلس دوام دارد حکمرانی او جاری می باشد هر کرا بخواهد جرم نماید می تواند و هر که را بخواهد بزند زده می تواند هر گاه خواستند که مجلس را اختتام دهند وزیر او حاضر میشود و بحضور پادشاه عرض می نماید : « شاهای برای عسکر تنخواه نه رسید » بقاء شورش و بلوا دارند » آن امرد خوش قیافه نقاب را از روی خود برداشته نصور را در کف دست انداخته بطرف مجلس دست دراز می نماید اهل مجلس نزدیک میشوند و هر فرد از این نصور چیزی برداشته صرف می نماید و این کتابچه از اختتام مجلس است .

تاجك

از جمله قبائل که در بلاد افغانی سکونت دارند یکی قبیله تاجك است که در شهر هراة و توابع آن و در شهر کابل و نواحی آن و در شهر غزنی و اطراف آن و در دهات بلخ و بین کابل و بلخ و در لغمان و مرکز آن سکونت دارند . این قبیله بسوی صنعت و حرفت میلان داشته در کار و کسب کمال جدت دارند در حیاکت و تجارت آهنگری و معماری و غیره صنایع مصروف بوده در فن زراعت و درخت شانی و تاک داری اهتمام تمام میورزند و تجارت دوستانند از جمله ایشان اهالی کوهستان کابل اند طبعاً بسوی شرف و فساد جنگ و خون ریزی مائل اند از این جهت جنگ و فساد و نزاع و مخاصمات همواره در دهات شان جریان دارد يك ده با دیگر اختلاف داشته می باشند غالب رجال آنجا را مسلح در بر جها نشسته خواهید دید که

از خوف دشمن با سبانی می نمایند و ایشان قسمی از خنجر های دراز را حمل می نمایند
بن قبائل در هدف زدن کمال مهارت دارند کمتر کسی وجود داشته باشد که تیرابه
هدف آرسد قبيله تاجك در امور منزلی و تنظیم لباس و آرایش و نظافت از افعانها
دانا تراند در ذهن و ذکاوت افهم و درایت تیر از ایشان مختار اند ولی نسبت
با فغانها علم کمتر دارند و در ایشان عالم چندان وجود ندارد عموم قوم تاجك
سني حنفي مذهب اند طوری که در بین ایشان اسرا وجود ندارد تعصب مذهبی
مشاهده میشود کثر شان سفید چهره اند همچو افغانها دستار های طرز مخصوصی
را به سر می بندند .

هزاره

این قبایل بطرف شمال غزنی در کوهستانیکه شمال هراة امتداد دارند سکونت
پذیر و از سیمای شان استنباط میشود که از جنس منگولاند چشمان ایشان تنگ
و سربالا کچی دارد و بدون چند تار موی که به زرخ شان می روید ریش ندارند
خلاصه اینکه در سا ختمان جمجمه و چهره شان شباهت به چینی ها و تاتاری
های اصلی دارند بعضی مورخین میگویند که این قبائل از بقایای عساکر چنگیز خان
می باشند بلکه ناسه صدسال بزبان مغولی گفتگو میکردند لیکن کسایکه بزبان شان
را دور از امتزاج لغات مغولی بفارسی شنیده باشند با آنکه در جوار تر کما لها
واز بك ها توطن دارند یقین میکنند که قبل از چنگیز خان بمدتها در این جا
سکونت پذیر بودند .

قبائل هزاره حیات درشت خویش را با یاد اوت معز و ج بو حشت میگذازانند
با این همه صنعت برک با فی ایشان بحدی مرقی است که مثل آن در اروپا هم
رخت کمتر دستیاب می گردد

سایر قبایل هزاره قبا های چاکدار می پوشند و بدو آن کمر بندی می بیچانند

آستین‌های بالای پوشهای شان که از برک میسازند تابه‌آرنج می باشد و گاهی تابه‌بند دست نیز می رسد چین‌های ابریشمی و نخ‌ی در بر میکنند درز مستان کلاه‌های گوش پوشك بر میکنند زنهای شان دائماً دستار می بندند و چین‌ها همچو رجال به بر میکنند.

قبائل جمشیدی چون مجاورین ترکمانی و ایماق خوش لباس اند جیب‌های دراز تاشتاکنک با آستین‌های کوتاه و تنگ می پوشند.

کلاه‌های پوستی که با باقی میگویند بر میکنند در سوار کاری مشهور اند چور و تاراج را دوست دارند هزاره مانند برادران دیگر نسبی خود به شجاعت و اقدام و تیراندازی شهرت دارند.

مذهب هزاره

ماورای طائفه شیخ علی جمشیدی تمام هزاره هاشیمی مذهب اند بدون محبت حضرت علی (رض) و بعضی خلفاء دیگر و پیاداشتن مجالس ماتم در عاشورا و زدن پشت و سینه به زنجیرهای آهنی از مسلک شیعیت دیگر چیزی یاد ندارند.

با وجودی که تقیه از واجبات مذهب اهل تشیع است لیکن از ایشان اگر پرسیده شود بی‌روا مذهب خود را ظاهر می‌سازند و غالباً میگویند که "بنده علی می باشیم" و به عقیده خود اهتمام زیاد دارند.

میگویند که روزی يك سنی مذهب به کنیز هزاره خود مذهب سنت را تکلیف نمود دختر انکار آورده شوهر به تعزیر و سرزنش آغاز نمود دختر بر آشفته گفت سک شدن برایم از سنی شدن گوارا تر است.

هزاره مردم‌های خود را تلقین می‌کنند که تکیر و منکر و قبیحه بیایند و امکان علی‌مولای شما حاضر می‌شود و آنها را بدر می‌سازد و کلاه‌های خود را بر قبر مردی پاره کرده می‌گذارند.

هزاره ها کم استعداد اند پول نقد کمتر دارند لهذا اجناس را به اجناس مبادله می نمایند حکومت از ایشان عوض مالیات نقدی به تعداد نفر بره های گیرند اگر در تادیبه آن کسی اهمال نماید باقیات آن همه جمع میشود.

شرقاء و علویون را بسیار احترام می کنند و امتیاز سید از دیگران به ریاست وکلان کاریست که عند الوردیه محافل سلام نمی اندازند دعاة الناس را در مجالس دشنام میدهند و اهانت می کنند هزاره ها این اوضاع سادات را تأویل کرده میگویند که سادات شاهان اند و به شاهان بدون این رفتار دیگری نمی زیبد.

عجیب ترین عادات زنان هزاره این است که در وقت نزاع دو نفر زن به توکل مراجعت می نمایند و هر يك از این دو نفر زن يك يك نفر زنی که به زشت گوئی شهرت داشته باشد به کالت انتخاب نموده بمیدان بدگوئی می آرند از يك طرف زن و کيله به شور دادن دست پا و ابروهای خود آغاز می نماید و به مقابل و کيله دیگری حرکت می نماید و دشنام را آغاز میکنند بالمقابل و کيله دیگر هم چنان اوضاع و حرکات را روی کار می آورد و مقابل دشنامی افتتاح می شود و قتیکه یکی از و کيله دشنامی بدهد که و کيله مقابل از جواب عاجز ماند و و کيله او ملزم شناخته می شود و نزاع فیصله می شود.

اگر قبل از اختتام جنگ شام شد یکی از دو و کيله سیدی را بمیدان آورده روی دیگری میکند ارد و خودش پشت داده می رود و اعلان التواء جنگ میکند و این سید را قائم مقام خود دانسته می گذارد و ابراز می دارد که بخار به تمام شده فردا سید خود را برداشته بمقابل می درآید

از يك و تر کمان

هر دو قبیله از نژاد تاتاری اند و بزبان ترکی گفتگو می نمایند.

قبیله اول الذکر در بلخ و آخر الذکر در میمنه و هرات سکنی دارند و هر دو قبیله

سنی حنفی مذهب اند از يك ها (به يكي از نواده های چنگيز خان منسوب اند)
غالباً به زراعت و باغبانی و تاخت و تازی و مالداري و درخت داري گذاره می نمایند

لباس ترکمنی

دستار های خوردخورد می بندند و شق آن را بر گوشهای خود شان می آویزند
نیز چین های خزیر و غیره را بقماش درشت و پنبه استر میدهند و برکنار های آن فته
مانند قبطان می بافند بعضی شان سه و چهار از همین قبیل چین ها یکی بالای دیگر
می پوشند و در سوار کاری و نیزه بازی مهارت تامه دارند و فتاکه یکی شان
بغرض زیارت دیگری وارد شود دست های خود را بطرف آسمان برداشته فاتحه
میخواند سپس میزبان یا رچه لانی بوی تقدیم نموده مهمان آنرا با احترام تمام
برداشته بعد از کورنش و بوسه در جیب میگذارد.

در نوشیدن چای رغبت زیاد دارند و از خوردن گوشت اسب هم خود داری
نمی کنند بعضی علماء هم در بین شان پیدا میشود.

اما ترکمانها جبه های برك می پوشند و کلاه پایاق سومی کنند در تریبیه
اسپان اهتمام و کوشش زیاد مینمایند اسپهای شان از نسل همان اسپان عربی است
که نادر شاه از تاجد آورده بود.

غالب این قبیله وحشی و بربری به حالت لغت و تاراج گذاره دارند و بر بلاد
ایران و اطراف هرات چپاول انداخته مردها و زن ها را اسیر می آورند و بنام غلام و کنیز
آنرا می فروشند و برای خود دلیل می تراشند که فروش اسیران قبایل شیعه بسببیکه
از دیانات اسلامی خروج نمودند جایز است بلکه بسیار کسانی را که آنها اسیر می آرند
از طوائف سنی میباشد بعد به ضرب و زدن و داغ بالای همان اسیر ها به شیعه
بودن شان اقرار مینمایند تا که انقیای بخارا از خریدن شان امانوززند حتی اتفاق
افتاده که يك جنبه شان يك عالم سنی را از اطراف هرات اسیر آورده پس

از این خوف که میباید بگریزد او را بزنجیرها بسته نمودند با این زمانیکه وقت نماز
میرسید او را زها می نمودند که جماعت را امامت کنند و بعد ادای نماز دوباره او را
حبس میکردند و قتیکه عالم از آن ها این رعایه را ملاحظه نمود به ایشان گفت
شما میدانید که من سنی میباشم پس بچه وسیله حبس مرا گوازا و بیع مرا جائز
میدانید ؟ در جوابش گفتند که شما از قرآن بیشتر شرف ندارید مثلیکه برای
من هبه قرآن جائز است هم چنان هبه تو هم روا می باشد کلا و حاشا
زالمی فروشم . و الحاصل این دو قبیله بظلم و شرارت موصوف بوده و نهایت شهرت
دارند خصوصاً قبیله آخر الذکر لاکن تعداد آبادی شان در بلاد افغان کم است

سادات

از طوائف موجوده در بلاد افغان یکی طائفه شرفاء (اولاد علی ابن
ابی طالب رض) موسوم بسادات میباشند برخی از این طوائف در پیشک از نواحی
قندهار و بعضی در کشر جلال آباد سکونت دارند ؛ چنانچه شرفاء کشر از عهد
بابر شاه تا امر وز کبراء و عظماء بوده است و افغانها با این طائفه نهایت عقیده
دارند عادات و اخلاق و لباس این طائفه مانند افغانها است .

قزلباش

از ساکنین بلاد افغان طائفه قزلباش است این لفظ ترکی و معنی آن
سر سرخ است با این لقب تمام عساکر شیعه صفوی ها شهرت داشتند
زیرا آنها با مرسلاتین صفویه دستارهای سرخ بر میکردند غده کشر
شان در کابل و باقی در غزنی و قندهار بود و باش دارند ؛ اصل این طائفه
را نادر شاه از بلاد ایران درین جا آورده بود این طائفه در اداب و صنایع

و اعمال دیوانی مهارت و شهرت دارند بلکه غالب موظفین دربار پادشاهی افغان
ازین طائفه میباشند و اکثر آنها را برای تربیه و تعلیم اولاد خود اختیار میکنند؛
و آنها در ذکاوت و نظافت و فهمیده گی از اکثر ساکنین بلاد افغانی امتیاز دارند
بشجاعت و جرات هم موصوف میباشند تمام شان شیعی مذهب اند و همه آنها در ده محرم
برای سوگواری شهادت حسین بن علی (رض) ماتم خانه ها بر پا میدارند .

بلوچ

در جنوب قندهار بقرب پشنگ بعضی از طوائف بلوچ وجود دارند این طائفه
در اصل فارسی میباشند از عادات آنها یکی آنست که موهای سر خود را بسیار دراز
و جرب میکنند چیلی یا می کنند شمشیر را بایند بگردن می اندازند آنها
بقوت و بسالت معروف و بسرقت و غارت شهرت دارند ضمناً به سخا هم معروف
میباشند از اسلام بجز نام خدا و رسول دیگر چیزی نمی دانند و بعضی حضرت علی را
هم میشناهند و فیکه یکی آنها گفته شود ای بلوچ روزه میگیری جواب میدهد
ما بزرگی را نه دزدیده ایم بلکه خان ما دزدیده بنهائی او را زجر آ ۳۰ روز از خوردن
بازداشته هم چنان اگر از نماز پیرسان کنی میگوید خان نماز میخواند وقتی که کسی
یکی از ایشان بر خورد خواه از خود بلوچ باشد یا بیگانه قبل از همه از خان می پرسند
بعد از یک سلسله مر حبا و تحیات زیاد می پرسد که طاقت مرا ملاحظه کرده برای انجام
مقصد هر چه بشوالم بخوا و الحاصل این طائفه در نهایت جهل و وحشت و بربریت
بوده به غفلت قلب معروف میباشند .

یکی از شعبات این طائفه بنام (مری) یاد شده و کار آنها چورو چپاو قافله ها
بوده رجال آنها را میکشند و بعد مال آنها را میگیرند و این عقیده دارند که
تا زمانی که صاحبان مال کشته نشوند مال آنها حلال نمیشود .

هندو

در بلاد افغانستان مردمان بت پرست هندو هم وجود دارند که نام معابدشان را درم سال میخوانند در خارج شهر کابل هندو سوزانی دارند که به مقتضیات دیانت خودشان جثه مرده های خود را در میدهند و خاکستر آن را نگاه کرده بدریای گنگ میفرستند اکثر شان بمذهب بابا نانک که ما سابقاً ذکر کردیم مطیع میباشند در تجارت و صرافی صرف اوقات می نمایند و از تماس با تابع غیر دین خود شان لهابت اجتناب می ورزند و از دست غیر آب و نان نمی خورند و اشیائی که رجال غیر دینی شان مس کرده می باشند به آن دست نمی زنند.

حکومت افغانی

طرز حکومت افغانی چون حکومت استبدادی مطلق است لاکن قدری مشابیهت با حکومت مشروطه دارد زیرا بدوین مشوره رؤسای قبائل انفصال امور مهم ناممکن است این حکومت مرکب است از یک نفر پادشاه که سلطان بلاد است و وزیر که به منزله صدراعظم است و مستوفی الممالک که به منزله ناظر مالیه و دایر خله حکومت افغانی است و یک کفر خزانه دار که محفظت نقود حکومت افغانیه را می نماید و یک نفر شاعسی که عرائض مردم را باو میرساند و با اجازه امیر مابین دو مدعی انفصال دعوی می نماید. و البیان که غالباً از خانه دان شاهی بوده بنام سردار ها پادمی شوند جنرال ها قوماندانان عساکر اند بعضی از این قوماندانها از جمله سردار های باشند و کوتوالها قوماندان های امنیه میباشند

و در هر شهر یک مستوفی نائب مستوفی الممالک برای تحصیل مالیات حکومت و حواله معاشات مأمورین تحصیل کمرک و دیگر مالیات مسووم میباشند امیر افغان هم چو شاهان شرقی تظاهر جاه و جلال نمی کنند در دیوان حکومت که آن

و در بار می‌نامند بالای قالبین های ایرانی با اعیان حکومت خویش بلا امتیاز می‌نشینند
 يك متکای زائد در پهلوی پادشاه وجود داشته میباید حاجب و دربان هیچ
 کس را از دربار منع نمی‌کند هر کس از اهالی بلا دگر چه بسیار غریب باشد حق دارد
 که شکایت خود را بحضور پادشاه تقدیم کند و بهالشفاهه با آواز بلند بی
 پروا و بی حجاب عرض خود را میکند: این چنین است حالت رعیت
 با و لیان و لایات بلی بحضور امیرانو سکری والا یعنی از دلبهای مسلح
 باشمشیرها و خنجرها آماده اجرائی اوامر و نواهی ایستاده میباشند پادشاه
 و بر تخت روان می‌نشیند و بر حوزة های فیل سواری می‌شود و در دربار
 بپادشاه خاقان خان بعنوان قاضی القضاات برای انفصال دعاوی شرعی می‌نشیند
 و هم چنان با هر والی يك نفر قاضی مقرر میباید پادشاه و والیان بلکه هیچ کس
 در امور شرعی حق مداخلت ندارد و حکومت افغانی دارای قانون سیاسی نیست
 حل و عقد و انفصال قضا یا تعیین مجازات و عقاب و جریمه (جزای نقدی)

حبس 'زدن' طرد به فکر امیر موقوف است و سائر والیان با اندازه رتبه خویش کار
 میکنند "شک نیست که این طریق از غدر و ظلم خالی نمیباشد" قطعه قطعه نمودن و دست و پا
 بریدن در این مملکت کمتر واقع می‌شود. و به قتل مجرم سیاسی امیر جهرأ اقدام کرده
 نمی‌تواند مگر اینکه با کابر قوم متحد الفکر باشد تا در قبیله مجرم بواسطه تعصب و فساد
 فتنه برپا نشود امیر با بزرگان خانه دانه شاهی بسختی پیش می‌آید افعال شنیعه
 چون قتل و کور ساختن و غیره فضا ئح را برایشان اجرامیدارد زیرا که ایشان
 ناصر و مددگار و منتقمی ندارند.

ضبط اموال و امور مالی

اغلباً امیر در وقت غضب و بدگمانی اموال وزراء را ضبط می‌نماید و هم چنان سرداران
 حکمران در اطراف بالای ملازمین و زیر دست ها این معامله را اجرا میکنند و

ارباب ثروت از تجاران و زارعان نیز بر این بلا مبتلا میباشند: امیر از مال
خزانه سلطنتی آنرا دانه تصرف مینماید هیچ کس حق مخالفت و مخالفت
ندارد چون حکومت افغانیه پابند و اجبات اداری و قوانین
ملکی نیست که آنرا به اصلاح مملکت مجبور سازد ازین رهگذر با اهتمام راهها
و اصلاح سرکها و ممانعت قطاع الطريق و محافظت قافلهها و نگاهداشت راهها اهتمام
نمی ورزند حتی اگر قافله از يك شهر بدیگر شهر میرود تا وقتیکه دسته های
عسکری مسلح به تفنگ ها و شمشیرها در بین نباشند و آماده حرب و ضرب نگردند ممکن
نست از يك شهر بشهر دیگری بروند و ازین جهت تجارت درین بلاد کمترست
در بعضی بلاد افغانی محاسب هم مقرر میباشد حکومت افغانیه بحکومت عسکری
شبهت تامه دارد زیرا همه ارباب مناصب ملکی و علمی و همه مستخدمین از وزیر
الی کاتب نزد مردم بنام "میرزا یاد میشوند و نام آنها از قاضی القضاة الی محرر
در دفاتر عسکری قلم بند میباشد معاشات این ها از روی سوارانیکه در روز
جنگ حاضر کرده می توانند معین میگردد: مثلاً برای قاضی القضاة معاش صد
سوار معین است برو فرض است که در روز جنگ صد سوار مسلح حاضر نماید
و حکومت بر مشایخ قریه ها و قصبه ها رجال جنگی حواله مینماید ملکان سپاهیان
را از جایداد داران و زمین داران باندازه قوه ایشان فراهم مینمایند این فرائض
اشخاص قانون معین عسکری داشته نمیشوند چون سپاهی تحت سلاح باشد شش
رویه ماهوار بلا خورا که روزانه برای معاش میگیرد و در اجرای آن گاهی
تعطیل رو میدهد و حکومت حق دارد که در وقت جنگ از مردم قریه ها باندازه
کثرت و قلت نفوس شان پیادگان خاصه دار و سواران بنام (اویره سوار)
بگیرد آنها در وقت محاربه مصروف کار بوده و اکثر سواران از مردم جمشیدی
و از يك میباشد

اموال مملکت به دو قسم منقسم میگردد قسم اول مالیت که از زراعت پیشه گان و فلاحین حصول میشود این رقم از قبیل زکوة شرعی است.

و قسم دوم مالیت که از دکانداران و کسبه تحصیل می نمایند و جریمه مجرمین و محصول تجارت که از مال وارده باسم کمرک گرفته میشود و هم در آن شامل است. قبائل کو هستانی هم وقت در تیر دوسر کشتی می باشند تحصیل مالیات از ایشان بدون قوه عسکری دشوار می باشد لهذا در وقت حصول مالیات قطعات عسکری به قبائل اعزام میگردد.

از جهت توالی فتنه و شورش قبائل میزانیه صحیح واردات حکومت تعیین نمیشود گمان می کنم از يك و نیم ملیون پوند اضافه و از يك ملیون ۲۵ لك کمتر واردات حکومت نخواهد بود.

قبیله غلجائی در دوره ابدالی ها عوض بلجاری برای مصارف عسکری بنام سر مرده به اندازه نفوس قبیله که به سن بلوغ رسیده باشند رقمی را به حکومت می پردازند.

ولایت عهد و توارث پادشاهی

در توارث پادشاهی شرط نیست که خواهمخواه بزرگترین پسران پادشاه توارث تخت و تاج باشد پادشاه اختیار دارد که در فرزندان خودش هر یکی را سزاوار داند و لیعهد گرداند با وجود ولایت عهد و توارث حکومت مملکت از اضطرابات خالی نمی ماند چون طمع و حرص در زمامداری بسیار است مفسدینیکه موقع می یابند از عداخله باز نمی آیند معا هده دولتی در بین این حکومت و سایر حکومت دیده نمی شود. این حکومت با حکومت هند بر طائوفی معا هده دارد.

زبان رسمی حکومت زبان فارسی است از عادات پادشاهان است که در روزهای عیدین بامو کب شاهانه برای ادای نماز می بر آیند.

بعد از ادای نماز فیر توپ ها و تفنگ ها بطور شادمانه میشود و سواران بحضور پادشاه با اسب های خوب مسابقه می نمایند بعد ازین پادشاه در دربار می نشیند و دستر خوانها هموار میشوند مردم گروه گروه برای تبریک می آیند.

خاتمه کتاب

(در ذکر اجمال احوال بلاد افغانیه از حیث عمرات و آب
هوا ، زراعت ، صنعت تجارت ، معادن

مملکت افغانستان بسببکه از خط استوا خیلی دور بوده و هم مشتمل بگوهای
بلند و دشت های پست است لذا بحیث عمومی آب و هوای آن در گرمی و سردی
بهم اختلاف دار دو بر حسب نقاط و مواقع و تبدل مواسم و اوقات دارای تغییرات
و تحولاتی میباشد اما آب و هوای آن از بابت پاکیزگی و صفائی خیلی صحت بخش بوده
امراض و بایه که از فساد هوا نشئت میکنند در اینجا بسیار کم حادث میگرددند .

آبادی : شهر ها و قریه جات بحالت مجموعی بیک اسلوب و غالباً از خشت
خام بدون نقش و زینت آباد کرد شده اما شهر کابل دارای بزرگترین عمارات
خشت پخته بوده و از چوبها معماری شده است در بعض حویلی ها باغچه ها و جویچه
ها و حوضها وجود دارد در ك های داخل شهر و بازار ها كوچه های آن بدون شهر
قندهار که فراخ و مستقیم میباشد نهایت تنگ و کج و بیج ساخته شده اند

مساجد جامع محکم و مزین در زمانهای قدیم در آن بلاد آباد گردیده بودند اما
اکنون بواسطه محاربات و مهاجمات بیهم دشمنان باستثنای حصه اندکی اکثر به
خراب و ویران شده اند مگر جوامعیکه در بین اوقات انجا وجود دارد از منات
و مضبوطیت و زیبای زینت خالی میباشد .

شهر ها و قصبه ها را دیوارهایی که دارای برجهای طرز قدیم میباشد احاطه نموده
اند اما قابلیت مقاومت آلات حربی را ندارند بلکه برای دفع تهاجمات سواران
فی الجمله سدی شده میتوانند .

بلی هر کدام از شهر هرات و کابل دارای دیوارها میباشد چنانچه شهر هرات بدیوار
کلی طوری احاطه شده که تاثیرات ضربه های آلات تازی را برداشته میتواند
و شهر کابل در بین کوهها واقع در سر کوهها بر جها و استحکامات ساخته شده که بواسطه

۱۸۴

آن تایل زمان درازی از دشمن مرا فعه ممکن است .
 زراعت : زمین های افغانستان قابل اقسام مختلف کشتندگی است که از جویها
 ونهرها آبیاری میگردد لکن از کثرت فتنه ها وعدم مهارت اهالی در فنون زراعت
 نبودن پل ها وجویچه ها غالب زمین های آن خاره مانده دریاها در دشت های
 ریک زار بدون فائده جریان دارد باوجود آن اهالی آنجا



جاوس ۱۲۹۶

کنندم ، جو ، جوار ، مشنگ ، بسا قلی ، نخود ، سبزیجات و سبزی برک
 وغیره چیزهاییکه قوام زندگانی شان میباشد زراعت مینمایند همچنان از کاشت
 اندکی پنبه و تنباکو تر یا ک و دیگر گیاه ها بغرض تجارت خود داری نمیکند
 و در شاندن و تربیت نمودن درخت ها مانند تاک انگور ، ناک ، زردالو ، شفتالو
 سیب ، بهی ، انار ، بادام ، عناب ، پسته ، قوت ، وغیره اشجار دیگر کوشش میکنند :
 اهالی هرات کرم پله را از پیه مینمایند در جلال آبادنی شکر زراعت میشود در بعض

کوه‌های افغانیه جلغوزہ، پسته، انجیر کوهی بکثرت یافت میشود بعبارة دیگر اقسام میوه جات به نهایت جو دت و نراکت دران مملکت وجود دارد.

این بیابانیه را در کیفیت سلطنت افغانها و وضعیت جغرافیائی بلاد شان و طریق زندگی و نظام قبائل آنها ابراد نمودیم.

صنایع

صنایع در بلاد افغان نهایت کم است آنچه از یدرهای خود بمیراث گرفته اند اجرا نموده بخوبی و بهتری آن نیز همت نمی گمارند از انجمله پارچه ابریشمی می بافند یکی از صنعت های ساده کشمیری در نزدشان به یتوبافی شهرت دارد در کابل از پوستهای بره پوستین می سازند در هر ات قالین ها و فرش های اعلی هر رنگ در هزاره برک کرک ساخته میشود. همچنان در کابل و قندهار برخی صنایع جزئی دیگر از قبیل ساختن توپ و تفنگ سیلاوه، بیش قبض، کارد، چاقو، تفنگ، شمشیر هم مشاهده میشود.

تجارت

معاملات تجاریه افغانستان غالباً به هندو بخارا و ایران منحصر است صادرات آن به هندوستان پشم و پنبه و هر نوع میوه جات است. بارها بذریعہ اشتر حمل میگردد بایران برک، کرک، و پوستین ها قسمی از بای زار صادر میکنند. از کشمیر و امرتسر شالها از بخارا و هند پارچه های پشمی و نخی و سندی، چای، قند، شیشه، ظروف چینی، کساغذ، فولاد، آهن، قلعی، سیماب، تخم کرم پبله، ادویه طبعی و دیگر چیزها از ایران اقمشه و اسلحه وارد میگردد.

معادن: معادن زیادی در افغانستان وجود دارد متأسفانه اهالی آن سامان باستخراج و کار انداختن آن قدره ندارند از آنجمله معدن طلا در قندهار و معدن آهن در خوست و کرم، معدن یاقوت در کابل معدن آهن و گوگرد و یاقوت و لاچورد در بدخشان یافت میشود. برعلاوه این معادن سرزمین افغان معادن زیاد دیگری را در اغوش جبال و تلها و وادی های خود همچنان مستورو عاطل می پرورد.

[نصیحت امیر عبدالرحمن افغان به ولی عهد خود]

فرزند عزیزم ! پوشیده مباد آنکه من در حیات خود زمام حکومت را بتوسپردم
میدانم که این حرکت بلاشک از نظام حکومت های دول غربی و شرقی مخالف است
لاکن غرض من درین محل آنست که ترا از طرز حکومت و اجرا آت آن باخبر گردانم
و هم فرصتیکه مملکت را مالک و باریکه سلطنت جلوس نعمانی صاحب نجر به
و بلدیت باشی .



جلوس ۱۲۹۷ و فات ۱۳۱۹ به عمر ۵۸ سالگی

بعلاوه مقصدم اینست که مقام و رتبه ترا و ساری قبائل افغانستان دانسته از قوه
تو خائف و به پیروی ارا و افکار تو مطیع و منقاد باشند .
اکنون من اراده دارم که آخرین کلمات نصیحت آمیز خود را برای
تو بگویم یقین نما که بخط مشی من رفتار نمودی مملکت به امن و سلامت خواهد بود

و نیز انطور خطائی را در حکومت خود مرتکب نخواهی شد که ضیاع نفوذت را نتیجه
دهد و صایای من اینست :

۱: ای فرزند بر تو واجب است که بر مبادی دین شریف خود متمسک بوده
مقام اول و مهم را قبل از مشاغل و سیاست خود منصب مذهبی تعیین نموده
بواجبات مخصوص آن جداً پایبند باشی و بعبارت دیگر لازم است که در دیانت و تقوا
نظر بعموم رعایات قدم نموده جمیع حسنات را اجرا نمائی .



جنوس ۱۳۱۹ و قات ۱۳۳۷

۲: لازم است که بفرصت سعادت قوم و استراحت رعیت و ثبات پایه امنیت و آرامی در اطراف
مملکت نهایت کوشش و اهتمام نمائی و باید بدانی که کامیابی و نجات بلاد بشروط
موقوف است و ثروت و نفوذ بدون زراعت و تجارت و صنعت میسر نمیشود و ترقیات
این ها به تعلیم و تربیه عمومی احتیاج دارد .

فرزند من! قوم ما تا کنون در ابتدای درجیات مدنیّت میباشند و افراد شان بجانب تحصیل علوم و تنویر افکار همت و توجه نمیگمارند من از دل خواهمندم که بغرض تاسیس مکاتب عرفانی و انتشار انوار آن در تمام اطراف افغانستان با صولیکه در بلاد غریبه وجود دارد اقدامات نمایم لاکن اعمال هم چه مطالب بلند بمجرد اراده در اندک زمان میسر نمیکرد زیرا این مقصد به نمو و ترقیات تدریجی محتاج است بر شما لازم است که در زمان حکومت خود عطف توجه تامه خود را باین موضوع مهم گماشته یقین نمائی که احیای این مطلب بزرگ از مقدس ترین فرایض شماسه زنهار در ملت خود حس شوق و رغبت تعلیم و تریب را تولید نموده دروازه این مقصد و آرزوی مقدس ما را بکشائی.

۳: چون بعد از مدت قلیلی زمام مهام حکومت بتو تسلیم شدنی است آن وقت بهترین و عاقل ترین و بزرگترین و معتبرترین رجال ملت خواهی بود پس در حسن گذار و اخلاق ما مورین و منسوبین خود نهایت غور و خوس نموده با رعیت خود بلطف و محبت پدرا نه رویه کنی! تا آنها از شفقت و محبت تو به سعادت و راحت خود یقین کنند زیرا این محبت مو جب بزرگی منزلت تو گردیده و قارت را با نظار آنها می افزاید. لاکن با اجانب با این وضعیت و معامله پدرا نه را معمول مدار تا جسارت و بیباکی آنها اضافه تر نگردد.

۴: بر تو لازم است که کار روائی های اشخاص خود را تقدیر نمائی و هم فضیلت افراد برجسته مملکت را فراموش نکرده آنها را با عزم و خوشوقت ساخته حوصله ایشان را ببنفرائی تا بخدمت تو به نهایت دقت و اخلاص و استقامت بیشتر اقدامات نمایند.

۵: از لحاظ و خاطر داری و رعایت سابقه پرهیز نموده در غور رسی مظلوم از ظالم و باز خواست از مجرم اگر چه مجرم پسر و یار و جگر تو باشد هیچ مضایقه

نکته زیرا باین شیوه دلهای عموم آنها را شکار و مطیع و منقاد خود خواهی ساخت.
۶: اجانب را بدریافت هر گونه حقوق و امتیازات فرصت مده و اگر آنها را
بتحصيل ادنی امتیازی نایل سازی گویا بدست خود برای خرابی ویرانی
مملکت خود تمهید می گذاری.

۷: بطوریکه حکومت بر طایفه با منقاع کثرون با اوضاع مسالمت کارانه و مصالحه آمیز
پیش آمده تو هم با آنها چون من روش نمالاکن بهر حال نصب العین خود را
باید با منیت و استقلال افغانستان دوخته باشی.

۸: از نخستین واجباتیکه نفس خود را بآن باید مکلف بنمائی هما نا حمایت
مصالح رعیت باید باشد.

۹: آن موادی که بمسایل سیاسی تعلق میگیرد لازم است که در حل و فصل آن
بموزر او اعوان خود اعتبار نکرده بر مسایل جزوی و کلی آن شخصاً اهتمام و غور نمائی.
۱۰: لازم است که قوای حربی تو بطوری مستعد و آماده باشد که گویا فردا
بمیدان جنگ یک عسکر قوی را در مقابل آنها سوق میدهی.

ای فرزند! تجارب عصری ما را خوب دانسته ساخته باید که از فرصت
استفاده نمودیقین نمائیم که قشون ما همیشه بیک دیمانه کاملی مستعد و حاضر باشد.
سپس در اوقات سلم و راحت تزئید آلات جنگ و ذخایر حربی را فراهمش
نکته زیرا در زمان جنگ قشون تو عندالضروره با ذوق و ذخائر و آلات مکفیه حربی
محتاج بوده و تهیه آن در آن زمان دشوار است.

۱۱: بر سلاطین لازم است که در تولید محبت و دلجوئی قشون کوشش کنند یعنی عساکر
خود را چنان خیم شوق و سعادت مند نگاه دارند که نسبت به حقوق و دوستی
آنها در موقع لزوم پشت نگردانند و بکمال شوق حیات خود را درو قایه شنوات
ایشان از روی محبتی که نسبت به آنها دارند نثار کنند.

داسته باش که عسا کر جان عزیز خود را در مقابل مراتب و معاشبکه به آنها داده
 میشود میفر و شند اگر در اوقات سلم با آنها در رعایه این موضوع مراعات
 کرده نشود بایام سختی در فروش جانهای خود شان و لو بقیعت کران تر و سنگین تر
 هم تمام شود با شما بخل خواهند ورزید : فرزند من بدان بیت المال
 حکومت ملک و مال ملت است سلطان یا امیر در یول بیت المال بدون امانت
 و محافطت دیگر حق ندارد هر گاه حاکمی در مصالح شخصی خصوصی بصرف
 مالیکه در نزد امانت گذاشته شده اقدامات نماید در مقابل حقوق ملیون ها اما
 نت دهند که به امانت داری و صداقت و اعتماد او اعتقاد نموده اند خائن بشمار می رود .
 برواضح است که خائن در انظار ملت هیچ قیمت و اعتبار ندارد و در نزد خداوند
 تعالی و خلق مبعوض شناخته میشود باید که بیت المال همیشه پر و مملو باشد زیرا
 نسبت بنداشتن دیگر چیز ها در قلیت بیت المال ضعف و ناتوانی حکومت زود تر و بیشتر
 ظاهر میگردد .

همچنان بر تو لازم است که در اقسام واردات و مصارف غور و خوض نموده
 آنچه مقدور و ممکن باشد در تزیید و تولید ثروت بیت المال و سایل بهتری را
 اتخاذ نمائی تا در اوقات مناسب به تجهیز آلات حربی و وسائل سیاسی و تجاری
 و صنعتی و تعلیمی موفق شده بتوانی زیر عصر و ضرورت انسان را به تمام این امور
 محتاج می سازد پس باین اسلوب محکم و نظام صحیح رفتار و عمل نمائ تا به دولت و
 قوت و عزت خویش در حیات موفق شده بتوانی تالیف تتمه ایان (۱۲۵۶) بقلم
 سید جمال الدین افغان در زبان عربی اتمام یافته و الحاق نصیحت نامه امیر
 عبدالرحمن خان بزبان عربی در وقت طبع بار اول از طرف علی یوسف کر بدلی
 صاحب امتیاز جریده العلم العثماني ۱۳۱۸ بعمل آمده (و کتاب را بنام امیر
 موصوف اهداء نموده است .)

حصه سوم

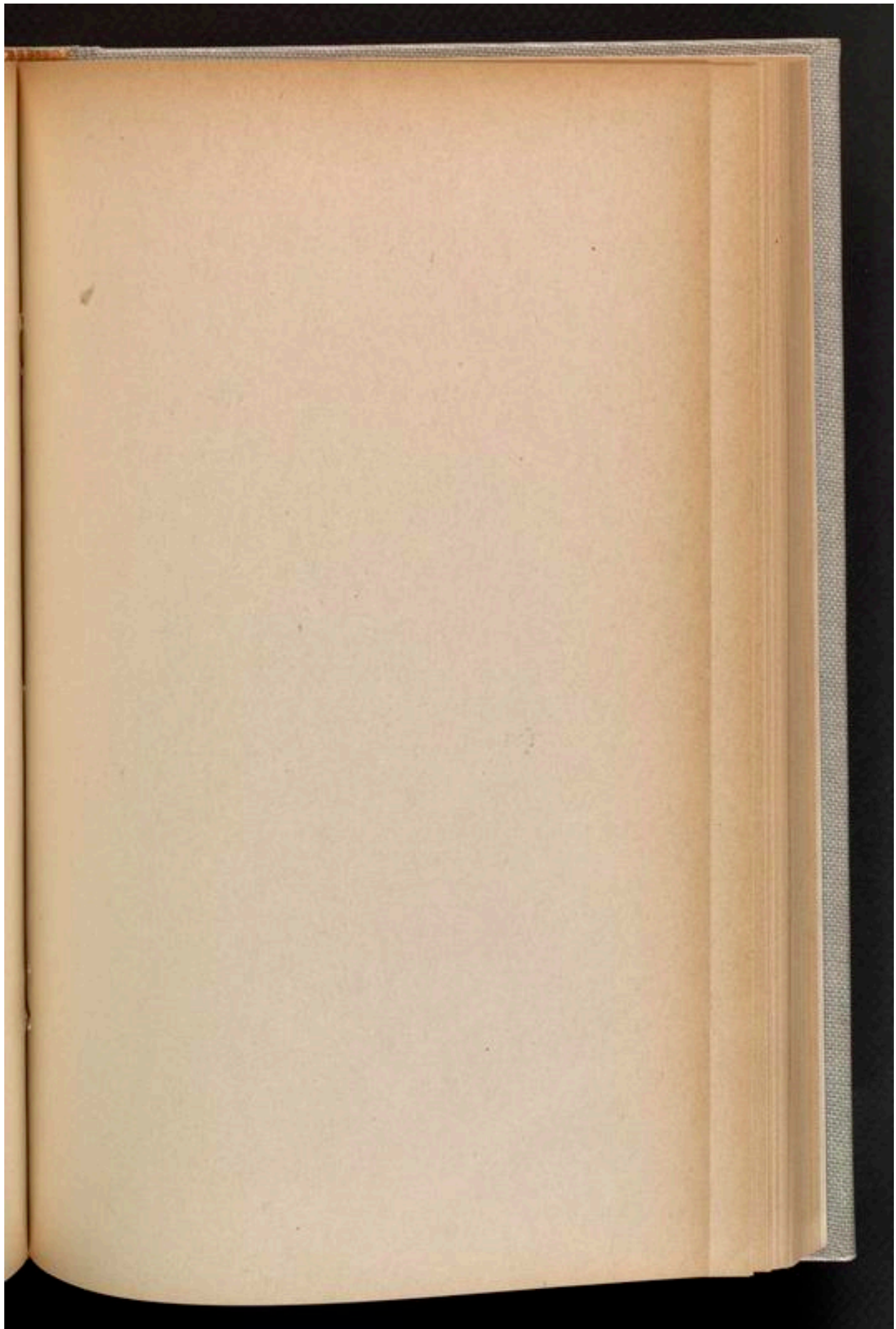
تعلیقات راجع به سید علی نرمدی

جد اعلای

سید جمال الدین

تصنیف: محمد امین خوکبانی مدیر و صاحب امتیاز

جريدة ملی اندیس



شغل خاندان فی سیدعلی و مسقط الرأس او

سید جمال الدین افغان که از احفاد سیدعلی ترمذی پیر بابای بنیری است بمناسبت ترجمه کتاب وسوانح سید جناب پیر بابا ابنک ضمیمه کتاب میشود (مترجم) درویزه حکایه می نماید که سیدعلی ترمذی میفرمود : * پدر مشفق قنبر علی نام داشت که اهل دربار مغولی اورا امیر نظر بهادر گفتندی (۱) و پدر کلان من سید احمد نور صاحب علم فضل بوده و اوقات عزیز خود را به درس و تدريس وزهد و ریاضت صرف میفرمود از متاع دنیا و مافیها بی پروا بوده الا اینکه نظر مرحمت به این بنده معطوف میداشت و سلسله کبرویه در خاندان ما نسلاً بعد نسل از شیخ نجم الدین کبری تا این وقت جاری آمده و جدا مجد من در وقت وفات خویش بمن عاجز اجازه آن را داده دعا فرمود .

ممكن ماقتدر است امیر نیمور کورگان ما عای ایشان میشد پدرم قنبر علی دربار و دربار داری را دوست می داشت وجد امجدم زاهد گوشه نشینی بوده که اوقات عزیز خود را به مشاغل علمی و عبادات خالق می گذشتند

دوره طفولیت

درویزه از سیدعلی نقل می کند که در هنگام خورد سالی طبیعت من خیلی آزاده بوده از مال و متاع دنیا بی پروا می بودم بنابراین مردم دیوانه ام خیال نموده در خانه هم مرا به این لفظ خطاب میکردند .

بنابر عادت جاریه از کان خاندان ما اطفال خورد سال خاندانی ها را برای تربیه و دوستی انتخاب می نمودند مرا هیچ کسی نه پسندیده و میگفتند که این دیوانه است

(۱) امیر نیمور کورگان در قرن هفتم گذشته و سید ترمذی از قرن دهم است بنابر آن همشیره زاده حقیقی امیر نیمور کورگان شده نمی تواند ممکن است از احفاد همشیره او شان باشد .

جدا مجدم (سید احمد نور) فرمودند که این دیوانه از آن من باشد من استعداد
این دیوانه را می شناسم بعد ازان عواطف پدری خود را در حق من روز افزون
مبذول می فرمودند .

دوره تحصیل ابتدائی

جدا مجدم مرا تحت مراقبت مخصوص پدری گرفته بودند و به نفس نفیس خویش
مرا درس میدادند زمانیکه شرح جامی را می خواندم عمر جد مبارک من خاتمه یافته
در وقت احتضار مرا بحضور انبوس خویش خواسته فرمودند که از اجزاء
قرآن کریم تا هر اندازه که یاد داشته باشی به حضورم قرائت نما !! من سوره
ملك را به حضورشان قرائت نمودم در خاتمه آن فرمودند که دوباره بخوان سه مرتبه
بحضورشان قرائت نمودم در حق من دعا فرموده بیان کردند آن برکاتی که از ثواب من
خداوند روزی گردانیده و یا از طریق سلسله محترمه کبرویه بما از روی ریاضت
رسید از خداوند رجاء می کنم که این برکات را بشما هم ارزانی فرماید. (۱)

(۱) دوره تنکپاری در صفحه (۱۳۸۵) الی ۱۸۶ ارشاد می نگارند که شیخ علی در طریقت سلسله کبرویه
شاگرد جد خود سید یوسف نور است و او شاگرد پدر خود سید احمد نور بخش است و او شاگرد
ابو اسحاق خستانی است و او شاگرد سید علی همدانی (که مرارش در یکمیلی می باشد) و او شاگرد
شیخ محمود فرقانی و او شاگرد علاء الدوله و او شاگرد نورالدین عبدالرحمن نسوانی و او شاگرد
شیخ احمد سرفانی و او شاگرد شیخ مجدالدین بغدادی و او شاگرد سید علی لالا (مد فون غزنین)
و او شاگرد شیخ نجم الدین کسیر (که این سلسله به او منسوب است) و او شاگرد شیخ عماد الدین
یادبوسی و او شاگرد ابوالنجیب وردی و او شاگرد امام احمد غزالی و او شاگرد ابوبکر نیاج و او
شاگرد ابوقاسم کرمانی شاگرد عثمان مغربی شاگرد ابوعلی کاتب شاگرد ابوعلی رودباری شاگرد
جلید بغدادی شاگرد سری سقطی شاگرد شیخ معروف شاگرد موسی رضاء شاگرد ابوعلی شاگرد
کاه کاهای خود موسی کاظم و او شاگرد پدر خود امام جعفر صادق و او شاگرد پدر خود امام
محمد باقر و او شاگرد پدر خود (زین العابدین) و او از پدر خود امام حسین و او شاگرد
پدر خود حضرت مرتضی و او شاگرد حضرت عثمان و او شاگرد حضرت فاروق و او شاگرد حضرت
ابوبکر و او شاگرد محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم .

وقفه تحصیل و آغاز زهد

سیدعلی میفرمود که منم خور مشفق و مربی محقق من جدا بدم چون رخت افامت
و ازین جهات قاتی بر بست من منفرد ماندم نه از مردم خود داری
و نه به آنها اطمینان کرده می توانستم دائم غرق تفکر می بودم و خلوت و زهد
و دوست می داشتم اما تفکر در این زهدی مربی و این تقوی بی اساس علمی موجب
گمراهی انسان میکرد مثلث که فرموده اند.

خیالات نادان خلوت نشین بهم بر بر زند عاقبت کفر و دین

فتح هند و نقل سیدعلی از قندوز به هند

ز ما لیکه محمد هما یون یاد شاه را خدا و ند متعال فتح کشور هند روزی
کردا لید پدر مشفق را لیمناً و تبرکاً با خود به هندوستان برد پدر محترم
مرا لباس درباری پوشانیده با خود به دربار پادشاهی حاضر میکرد لیکن در وجود
من استعداد حیات پر تکلف دربار و آداب حضوری وجود نداشت
در مواقع لازم لباس درباری را کشیده به صحبت علماء داخل
می شدم و تحصیل علم میکردم.

تحصیل و طریقت در هند

روزی از روزها با ملا زمان خویش به مزار منور شیخ شرف الدین پانی
پتی رفتم ملا زمان خود را بیرون احاطه مزار استاده کرده منفرداً داخل احاطه
مزار گردیدم همانجا خدا و ند متعال در فکر من این مفکوره را الهام نمود که
از این جاء و جلال مادی صرف نظر نموده اوقات خود را به تحصیل علم صرف
نمایم فی الحال به عملی نمودن آن اقدام کرده از دروازه دیگر مزار برآمدم
و در تجسس مربی می گشتم پدر مشفق نیز در جستجوی من بود و مرا پیدا کرده

نصائح پدرانه فرموده و ترغیبات دلربائی بهمن دادند اما به دل من اثر نمی کرد اخیراً
برای مصارف سفر تقودی بهمن مرحمت فرمودند عرض نمودم گاهای پدرمهربان
دل از مال دنیوی سیرگشته یول را نمیگرم اما آرزوی دعا دارم که به فرزند خویش
مرحمت فرمائی تا به تحصیل علم کامیاب شوم.

تحصیل علم نزد شیخ سیلونه

در نواحی مائکپور به حلقه درس جناب شیخ سیلونه که مدرس و محقق بوده داخل
شده کافیه را تکرار آووقایه و هدایه کتب (فقه) را از جناب ایشان تحصیل کردم تنها
پدر عزیزم پدر بارعلاقه داشت ابا و آجداد تاجد اعجم (سید احمد نور) مصروف علم
فصل و زهد و ریاضت بودند مرا نیز پدر کلانم بر جاده علم و زهد تریه میفرمودند و میل
طبیعی من نیز به این امر اضافه تر بوده پس سخنان استاد محترم خود را گوش میدادم
و هر کلمه که از زبان او شان بیرون میشد بدلم اثر میکرد و هر کرداری که از جناب
ایشان میدیدم مرا بسوی خود جذب می نمود اخیراً عرض نمودم که مرا اذن
طریقت فرمایند فرمودند که این بار گران را بر داشتن و آداب آن را محافظه کردن
یک امر سرسری ندانید در این جاده پر خطر خود سری را گنجایش نیست.

این امر مهم از مشکوٰۃ بنوی سینه بسینه اقتباس شده به اهل آن انتقال یافته اما
در این هنگام بسی از زنادقه و ملاخده در لباس مشیخت داخل شده فرش بدعت را
هموار نموده بر بو ریای الحاد نشسته بسوی گمراهی و ضلالت مردم را سوق
مینماید از چنین سالوسان مکار و گمراهان غدار خود داری باید نمود
مثلیکه فرموده اند.

مکن با سوفیان خدام یاری	که باشد کار خاهاں خدام کای
طریق بخته کساری را ندانند	به خامی میوه باغت فشانند
زاصل خویش آن میوه بریده	بماند تا قیامت نار سپیده

ز کار خام کس سودی ندارد چو حلوا خام باشد علت آرد

ایضاً

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
این عالم با عمل و این زاهد با معرفت چون شوق مرا اضافه تر می دید میفرمود که
از جانب مریم برای من اجازه نیست که کسی را اذن بدهم لهذا مرا معذور پنداشته
صرف تعارف مرا بحق مرا خویش امدادی تصور نمائید و بسوی اهل این کار گزائید.

شیخ سالار رومی

شیخ سالار رومی برادر طریقت و پیر من است * شیخ بهاء الدین صامت * که
مری می نمود حضرت سالار رومی بوده شما را بحضور او شان معرفی می نمایم مرا
بحضور ایشان در مقام اجمیر بایمان حسب و نسب من و سفارش مشفقانه استادان معرفتی
گردانیدند.

و فیکه حضرت سالار رومی حسب و نسب مرا پیر سیدند و از احوال من آگاه شدند
فرمودند که ای سید! سادات سنی لائق مخدومیت اند نه خادمیت اما این امر از راه
خدمت و ریاضت حاصل میشود پس به ذمه من خدمت مصلائی خود را تعیین فرمودند
من این خدمت را به کمال اخلاص انجام می دادم زما فیکه خلوص و صداقت مرا
مشاهده فرمودند به تحصیل تصوف گماشتند و قنأً فوقناً شرح بعض نکات تصوف را
برایم توضیح می نمودند و مشکلات را بصورت خوبی حل میفرمودند لحظه از لحظات
فراق از مریبی خود را گوارا نمی دیدم اخیراً مرا به طریقت امر فرمودند.

دوره طریقت

طریقت دارای دوره های سه گانه است دوره شهرت دوره کشف و کرامت
دوره رضای محض الله تعالی.

کسا نیکه به دوره اول و دوم قناعت کر دند و این امر را معراج خود دانستند
لائق حصول رضا خداوندی نمی باشند .

دوره اول من آغاز شده و هر جمع خاص و عام گردیدم .

حاجی سیف الله و ملک گدای گنگیا نری

بعضی مردم از من ازا دمنندی را در متابعت شریعت غراء که مرتبه اول تصوف است
آرزو می نمودند مثل حاجی سیف الله و ملک گدای گنگیا نری که همایون پادشاه او را
با خود از سرحد به هندوستان آورده بود اخیراً از این شهرت و علاقه مندی مردم
بمستوه آمده به شیخ خود شکوه بردم که این مردم مرا به عبادت نمی گذارند

اقامت گجرات و توصیف شیخ

حضرت شیخ را خداوند فراست کامل روزی گردانیده بود مرا توصیف فرمودند
که بسوی کوهستان بروید خودم از حضورشان رخصت گرفته به اراده رفتم بسوی
کشمیر روان شدم و قتی که به يك دهی از مضافات گجرات نوبی رسیدم کیلاس نامی
که جهت دیدن من متصل در مردم آوازه افکنده و می گفت آن شخصی را که من
در خواب دیده و می گفتم که به این راه خواهد آمد و پیشوای مردم خواهد شد همین
شخص نو وارد است من به این دعوی ازو گواه خواستم تا بدانم که این خواب
را قبل از ورود من به حضور کدام شخصی بیان کرده است یا حالا میگوید جمعی
از حاضرین به صدق مقال او گواهی دادند حتی این را نیز گفتند که از حلیه شما نیز
برای ماییمات کرده و از خال پیشانی شاهم ذکر نموده بود و اینک بوجود
شما آن خواب کاملاً تطبیق می نماید

در وقت شکست همایون از شیر شاه ملاقات سید علی با پدر

هجوم مردم بطرف من زیاد شد مدتی آنجا اقامت نمودم تا که همایون پادشاه از شیر

شاه افغان شکست خورده بالشکر شکست یافته که در تصرف داشت رو بکشد روان بود در این جمله پدر من نیز شامل بوده و در کجرات با او ملاقی شدم به آغوش شفقتم گرفته مراحم زیادی نموده فرمودند که از من سهوی سرزده بود اما جاده آباء واجداد را که علم و ریاضت است شما محافظه نموده اید.

هدیه پدر

پدرم در وقت رخصتی دو همبانی یکی از طلا و دیگری از نقره بیستم گذاشته فرمودند که این را به مصرف برسان عرض نمودم ای پدر مهربان به مال حاجت ندارم فرمودند نذر کرده ام تا بر فقراء صرف نمائی ناچار شده به خادم اشاره کردم که آنرا بردارد و با یکدیگر وداع نمودیم.

سید مصطفی فرزند ارشد سید علی بنیری میفرمود که بعد از بازگشت شیخ شرف الدین پائی پتی پدر محترم با جدایم ملاقات نکرده بودند و این اولین ملاقات آنها بود ایشان میفرمودند بعد از آنکه از مزار جناب شیخ شرف الدین برآمدند اسب و اسلحه را بدست بقالی به حضور پدر خویش تقدیم نمودند گویا پس از فراق این اولین ملاقات آنها دانسته میشد.

پیشو در عسکر افغانان هند

سید علی میفرماید که دلم از بار گران تصوف کمزور شده قاب تحمل آنرا برداشته نمی توانستم باراده ملاقات مربی خود سالار رومی از کجرات عازم اجمیر گردیدم تا خود را ازین بار طاقت فرسایر هانم چند روز سفر می نمودم و در عرض راه بالشکر شیر شاه افغان که تعاقب هما یون پادشاه را میکردند برخوردیم در افغانها درشتی مزاج و بی علمی از دیگر اقوام اضافه تر است لهذا کسانیکه در فارسی گفتگو میکردند و شاعران دشمن خود میدانستند از همین جهت سواران شیر شاه

در خصوص قتل من باهم مشوره می نمودند و من به قضاء الهی راضی بودم اخیراً
از من پرسیدند که از مال دنیا چیزی داری گفتیم دو همیانی طلا و نقره دارم گفتند
بده از آن ماست خادم را اشاره کردم و به ایشان تسلیم نمود.

وفات شیخ سالار رومی

از قضاء خداوند قبل از رسیدن من به اجمیر حضرت شیخ از این دنیا
رحلت فرموده بودند همینکه به دولت خانه شان رسیدیم پسر ارشد او شان شیخ
حسین در مراقبه بوده چنینکه سر خود را از مراقبه بالا کردند مرادیده فرمودند:
پدرم در حال به من بیان کرد که من دوچین داشتم یکی را به شخص نووارد بسیار
ودومی را یارچه یارچه کرده بر اراد تمندالم تقسیم کن فوری هر دو را خواسته
ملا حظه نمود که یکی از آن دو چین نام من نوشته بود فوراً در بر من نمودند
و چندی آنجا اقامت نمودم.

عزیمت قندز

بعد از چند روز مخدوم زادمام فرمودند: و صیت حضرت پدر بزرگوارم در حق شما
آنست که در کوهستان اقامت نمائید حالا اختیار بشماست که بکدام یک از کوهستانات
اقامت می نمائید یا اینکه به وطن خود مراجعت می فرمائید و بر اوطن خود شما هم
کوهستان است. من به این اراده رفته بودم که این بار گران را از دوش خود بیندارم لیکن
اضافه تر سنگین شد به اراده وطن خود از آنجا عزیمت نمودم

اقامت در قوم گگیازی دو ابه هشتنفر

هنگامیکه به پشاور رسیدم حاجی سیف الله و ملک گدای گگیازی آنجا بامن
ملاقه شدند بعد از سلام و ملاقات نسبت به ارادتمندی سابقه که در اجمیر بامن
پیدا کرده بودند عرض کردند که وطن ما قریب است برای چند روز به همراه ما تشریف

ببرید تا آل و اولاد اطفال و وطن داران ما از صحبت و مواعظ شما بیدست آرند
و از بدعت همدست بردار شوند دعوت ایشان را قبول نموده با آنها به علاقه
« دوا به » رفتم بسیاری از اهالی آنجا اجازه طریقت گرفتند و خلایق زیادی
بند و موعظت شنیدند و از بدعت هار و گردان گشته براه راست سائق شدند و تازهائی
به آن راه روان بودند لیکن در این روزها دوباره بطرف بدعت ها مائل شده اند
عادت افغانهاست که سخن را در موضوع خیر و شر گوش می نهند اما سخن های خیر را
بایندی کمتر می نمایند زیرا بی علمی در افغانها بسیار زیاد است اکثر افغانه
این آوان از شنیدن سخن های خیر گریزان می باشند و به شنیدن سخن های شر
بسیار مائل هستند
موجب این امر طوری که دیده می شود کثرت فساد عماد در ایشان است و تاحدی
این مسئله عمومیت گرفته است که بند و نصحت و پابندی شریعت مظهر در آنها
خیلی دشوار میباشد .

عزیمت بوطن و معاودت به یوسف زئی

بعد از یکسال که در دوا به اقامت کردم اراده رفتم بوطن خود قندرز نمودم اما
دوستان و مخلصان گگیان را به بهانه مانع آمده عرض کردند که در علاقه
یوسف زئی دو ملحد پیدا شده که از راه راست محمدی منحرف گشته و شهرت
زیادی را حاصل کرده اند یکی بیرطیب نام دارد که از قبیله افغانه غلغای است و دوم
بیرولی نام دارد نژاد افغان بریخی است و اکثر اهالی یوسف زئی را از راه مستقیم
شرع انور گشتانده منحرف ساخته می روند .

مسلک بیرطیب و بیرولی

بیرولی و بیرطیب مذکور سرور در حلال دانسته دائم آنرا می شنوند مرد وزن
خورد و کلان را به دور خود فراهم نموده سخن های یهود و خارج از شرع انور

می گویند و از حدود شریعت با اندازه دوری جسته اند که بیرونی دعوی خدائی دارد
(نعوذ بالله منها) سزاوار است که بآن حدود تشریف از زانی داشته عوام آنها
را از کفر و ضلالت ایشان نجات بخشید هنگامیکه از خرابی دین محمدی شنیدم عزم
رفتن را به آن سرزمین بر خود واجب دانسته عزیمت نمودم.

اخلاق و عادات یوسف زئی

و قتی که به آن علاقه رسیدم دیدم که مردم ساده لوح اند و جوانان ایشان از پیران
ایشان در دیانت استوار نراند - و زنان این مردم از مردان ایشان در اسلام قائم تر
و اطفال ایشان در عین خورد سالی دین طلب و دیانت پسند می باشند خدا متکبران
و غلامان ایشان از امور نامشروع روگردان هستند.

اسباب بی‌عالی

لیکن مدرسه علم و علماء بر هیز کار ندارند لهذا تمام این مردم بی‌علم اند و از
سبب کثرت شیخان باطل و پیران بی حاصل که ایشان را براء مخالف شرع
دعوت می نمودند برخی پیرو ایشان شده و بدعت های بسیاری را بنام
دیانت قبول کرده بودند و مسلمانان ضعیف الاعتقاد را اغلباً به جاده گمراهی سوق
دادند.

عادت افغانها در خصوص روحانیون

از اصول افغانها است که در هنگام پیداشدن يك شخص نوی که از جمله علماء
یا صلحاء یا مشائخ یا زهاد باشد به مجرد شنیدن ورود این چنین رجال بر او گرد
می آیند و گروه گروه به صحبت او می رسند تا چیزی بشنوند.

امتیاز شخص صحیح از فاسد

افغانها فقط شائق شنیدن بند و نصیحت اند نه از عمل یعنی گفتار پسند می باشند

و از کردار غافل اند و عوام ایشان از جهت بی علمی فرق شخص صحیح و فاسد را کرده نمی توانند اهل حق را از اهل باطل جدا نکرده اقتدار علمی ایشان آنقدر نیست تا شخص نووارد را بشناسند که بر حاد حق استوار است یا از راه صحیح گمراه گردیده مکرر انايان و ارباب ذکاوت ایشان اهل حق و اهل باطل را به خوبی امتیاز داده می توانند.

دخول در ولایت یوسف زئی و تبلیغ علم و معارف

بنا بر گفتار فوق اول اول در ولایت ایشان داخل شدم و تا علاقه (سوم) رفتم مردم اطراف و جوارب گروه گروه به صحبت من میرسیدند و مواعظ می شنیدند در امور دینی با اندازه که معلومات داشتم برای ایشان بیان میکردم و ایشان را می گفتم که در راه علم و عرفان هر قدر که میتوانید کوشش خود را بکار اندازید و به شرع انور مستقیم و یابند باشید از محبت اهل هوا و اهل بدعت خود را نگاهدارید همه چه مظاهر را دوام دادم عندالموقع بیانات می نمودم چون ایشان دین طلب و حق جوی بودند بدل ایشان اثر میکرد به پندهای من گوش می دادند از اهل هوا و اهل بدعت بیزار می نمودند حتی که بدعت ها و ضلالت ها به فحوائی (جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا) محو شد.

مناظره با پیران مبتدع

بعد از آن که اهالی قدری دانسته شدند عنزم مناظره با آن دو پیر مبتدع کردم تا اثبات مذهب سنت و الجماعه و رد مذهب هوا و بدعت را در مناظره ایشان بنمایم و عوام زمانه را از راه باطل آنها باخبر گردانم.

پیرولی

پیرولی بر یکی هیچ وقت با من رو برو نمیشد تا مناظره به عمل آید.

بیر طیب

بیر طیب غلجائی چون از ساکنین هند بوده عمین که از اراده من خبر شد
شبشب بسوی هزاره گریخت زیرا (خفاش) طاقت دیدن نور آفتاب را ندارد
و شب می پرد و ازان جهت (شب پره) ناامیده شد این خفاش هم طاقت دیدار
نور حق را نداشت که شبانه فرار شد الحق به این عمل او سزا وار بود.

در افعالها بیرائی پیدا میشوند که سخن های جن را می شنوند و بنام غیب
گوئی خود آرا شهرت می دهند و ایشان نمیدانند که این چنین اعمال موجب
کفر است زیرا غیب ذاتی خاصه ذات باری تعالی است (لایعلم الغیب الا الله).
بیر طیب چون میداندست که خودم از قندوز می باشم و اراده وطن دارم در مردم اوازه
انداخت که (سید علی) را از این ولایت کشیدم و به قندز انداختم (نمود بالله
من هذا الکفر الصریح) دوستان و رفقاء من به اثر این دعوی او عذروالحاج بسیاری
نموده عرض کردند که تا یک سال عزم قندوز را فسخ کرده در این ولا توقف
فرمائید تا دعوی بیرطیب به دروغ انجا مد وضعفاء این قوم به این گفته او
از جاده حق منحرف نشوند من هم مشوره ایشان را قبول نموده عزم رفتن وطن
را فسخ نموده دران ولا توقف نمودم.

تا اهل واقامت

از اصول جاریه افعالها است که کدام عالم یا صالحی که از قبیله
ایشان نباشد او را به پسندند اکابر و کلا تران ایشان بدو ن مهر معجل
خواهر یا دختر خود را به نسکاح او میدهند برای اینکه دلبستگی آن
عالم و صالح با او شان زیاد گردد و در وطن شان سکونت اختیار نماید
و از صحبت او فیض گیرند بنابراین عادت جاریه ملک دولت ملی زنی که از قبیله

بارکشاہ زئی این طائفہ است خواہر خود (بی بی مریم) را بہ نکاح من داد
خودم ہر چند از پابندی عیال داری خود داری می نمودم زیرا این علائق
برای ارباب شغل امور ناموافق تولید می نماید لیکن مراعات دلبک مسلمان
ہم از لوازم بود از مروت دور است کہ یک مسلمان را از خود آزرده سازد ناچار
قبول نمودم در این وقت فہمیدم کہ اشارہ مرشد من شیخ سالار رومی (رح) بہ
این علاقہ بودہ کہ توقف نمایم و مراد از کوهستانی کہ مرا توسیہ اقامت میفرمود
عین اماکن است فرزندان و دخترانم در این ولا قولد یافتند اخیراً ارادہ کردم
کہ بہ وطن ما لوف خود رفته ز بارت والدین را بجا آرم و بہ لقاء ایشان خود
را مشرف گردانم

مراجعت بہ قندز

آل و عیال را در یوسف زئی گذاشتہ تنها بہ قندوز رفتہ پدر بزرگوارم
رحل اقامت را از بن دارنا بایستدار برگزیدہ بسود اما بخدمت والدہ عقیقہ
خویش مشرف شدم بعد از چندی والدہ ام از گذارشات عمر گذشتہ پرسیدند
عرض کردم کہ در علاقہ یوسف زئی عیالدار گردیدہ ام

از روی شفقت و مہر بانی کاملہ حضرت والدہ ام فی الحال تہیہ سفر مرا
نمودہ امر فرمودند کہ ای فرزند حالاً بروید و اگر بتوانید آل
و عیال را با خود گرفته بیاورید و اگر میسر نشود من حق خود را بتو بخشیدہ ام
ہمانجا سکونت اختیار نما کہ حق او شان بذمہ ما نماند

آوطن در یوسف زئی

بہ اجازت مادر مہر بانم در یوسف زئی توقف اختیار نمودم و تمام مردم
را بہ راہ حق ترغیب می دادم و ایشان دائماً بہ طریق حق روان بودند تا آنکہ
بیر تاریک ملعون و جمال الدین کلال نادان در این ولایت پیدا شدند و برخی

از اهالی بدعت این طاعیان از دین محمدی اعراض نموده بیرونی ایشان را اختیار نمودند و از جهت شومیت ایشان خداوند این طائفه را به غضب اکبر شاه مغولی گرفتار نمود اکثر اهالی به تاراج رفتند و مملکت از دست شان بیرون شد حضرت فرموده که هر قومیکه رفس و بدعت در ایشان رائج گردد مملکت ایشان به قهر فرما نقرهای جا بر گرفتار میشود.

دو رة اصلا حات

در ویزه مینگارد: شیخ ما عادت داشت که در اطراف و جوانب این علاقه (یوسف زائی) برای امر معروف دوره ها میفرمود. چنانکه کدام مبتدع پیدا میشد برای حصول رضای خداوند تعالی نه برای وصول به عز و جاه با او مناظره میفرمود تا که او را ملزم میساخت و در عوام و خواص به او از بلند اعلان الزام او را ابلاغ میداشت و میفرمود که از متابعت این مبتدع دست برداشته دائماً خود را از او تنگه دارید تا هلاک ابدی بشما متوجه نگردد.

نفوذ و اثر سید علی ترمزی در آن ولا

در ویزه میگردد: افغانهای آن زمان عادت داشتند که کدام شیخ یا عالم نوی اگر در علاقه ایشان ظهور می نمود تا زمانی که از نظر شیخ ها (سید علی ترمزی) یا خود این فقیر (درویزه) آرا نمیگذشتانند اقوال و اعمال او را اعتبار نمیدادند رؤسای قوم فراهم میشدند و آن عالم یا شیخ نوی را با ما مواجهه می نمودند تا با او جهت اظهار حقیقت مناظره نمائیم.

مناظره سید علی ترمزی با عمر و چالاک

شیخ عمر و پیر چالاک دو برادر پیشوا یان ختک بودند و به این ولا آمدند

اهالی یوسف زائی باهم مقامه کردند تا ایشان را بامار و برو سازند شیخ مادانست که این پیران جاهل از روی استناد علمی بحث نخواهند نمود لذا کاغذ پاره را بدستاری بیچاییده و یکی از تعلقداران خود داده امر نمود در هنگامیکه بشما اشاره شد آن ترا در بین مجلس بگذارید. زمانیکه مجلس تشکیل یافت و ما مقابل همدیگر نشستیم شیخ ما از آن پیران جاهل استفسار مسائل علمی را مناسب ندانسته بخاموشی انتظار کشیدند ساعتی بعد پیر چالاک بوثره دروغ گویان و جن گرفته گان به دوزخ نشسته گفت: « امر وز از آسمان هفتم بلائی فرود آمده که يك سر آن در مشرق است و سر دیگر آن بمغرب. آیا شما از این واقعه خبر دارید؟ » شیخ ما از گمراهی و بی عقلی او تبسم نموده فرمود که نه آمده و نه دیده ام. در این وقت به تعلق دار خود اشاره نمود که دستار بیچانده را در مجلس بگذار. از چالاک پرسید: از « زمین تا آسمان اول پنجاه ساله راه است و قطر آسمان اول هم همین قدر میباشد باین حساب تا آسمان هفتم هفت هزار ساله راه میباشد در صورتیکه چشم شما در مسافت هفت هزار ساله راه کار کرده میتواند پس بگوئید که در میان این چه چیز است؟ » گفت: « هیوة از هیوة های دنیاست » شیخ ما فرمود تا بکشاید. حضار یار چه کاغذی را ملاحظه نمودند. آن جاهل گمراه بهر دو جهان خجل گردید.

مناظره سید علی بنیری بابایزید انصاری

در ویژه میگوید اگر شیخ مادرین ولا تشریف نمیداشت معلوم نبود که آیا کسی از بین مردم مسلمان باقی میماند یا نه زیرا بابایزید انصاری ملحد بحدی ترقی نموده بود و به اندازه در دلائل عقلی مهارت داشت که عالمی از علمای زمانه با او تا به آخر مباحثه نموده نمیتوانست. شیخ ما به اراده مناظره او بایک جمیت اهالی سوی هشتغر روان شده و در آنجا با او مقابل شد این مرتد شکوه آغاز نموده

گفت که در علاقه شما مبتدعان و گمراهان بسیار است مثل پیر پهلوان و پیر طیب و پیر ولی و امثالهم . تا زمانی که ایشان را هلاک ننموده‌اید توجه شما بسوی من سزاوار نیست شیخ ما فرمود : هلاک سوری و ظاهری و طیفه حکومت اسلامیت است که درین ولا وجود ندارد . و هلاک باطنی و معنوی و طیفه علماست معنأ و شاررا هلاک گردانیده و در اهالی فساد و عناد ایشان را شهرت داده‌ام تا اهل دین و اهل دیانت دامن خود را از ایشان بچینند اگر شما هم بفساد خود قائل میباشید من قبول دارم که بر کردم زیرا حق اعدام سوری شما از وظائف من نیست . عناد و فساد شما را در اهالی ابلاغ خواهم نمود مثلیکه عادت اهل هوا و اهل بدعت بوده کاهی بنری و کاهی بد رشتی و دشمنی بیش می‌آیند این ملحد بهمان اصول بهزیان گفتن شروع کرد سخنان فساد و عناد را به اوضاع الحاد و الاتحاد شروع کرد . من (درو یزه) بتوجه شیخ خویش و لطف و مراحم خداوندی تا حدی با او سؤال و جواب نمودم که این ملحد و حضار متحیر ماندند و آن ملحد به عجز خود معترف گشته در بین اهالی رسوا گردید لیکن از سعادت نصیبی نداشت هوای نفسانی بر او غالب آمده و اغوای شیطانی بر او مسلط گشته تا آخر نائب نکشت .

مناظره دوم

چندی بعد خودم با سیادت مآب سید هارون به مناظره آن ملحد حاضر شدیم در خصوص انکاری که از حقیقت شفاعت داشت به دلائل عقلی و نقلی او را شرمسار نمودم

مناظره سوم

بار سوم باز مسلمانان یوسف زائی را با خود متفق ساخته عقب این ملحد روان شدیم مگر آن ملحد چون از خجالت میترسید حاضر نشد شیخ ما هدایت داده بود که این بیدین خود را و پیروان خود را بر تبه منصور به حلاج موافق میداند پس این شعر

حلاج را که نوشته ام باویش بهاد ساخته و حل آن را از او پرسیدم .
ولدت امی اباهاو زامن عجباتی انا طفل صغیر فی حجور مرشعانی
چون این شعر از نظر او گذشت به اندازه مرعوب شد که از خواندن آن فروماند مقصد
این کلام را ندانست . علاوه بر این شیخ ما فرموده بود اگر طلب کرامت می نماید
عندالضرورة اظهار آن از واجبات است دست خود را بیرون کرده بهمانشان دهد
اگر قطع شده بزمین افتاد از حق منکر نکرده چون این ملحد از تصرفات اولیاء
باخبر بود از این مظاهرات معانعت نموده خجل گردید . در این وقت استاد محترم ما
مشهور به ملازنگی یابینی حضور داشتند مثل من او نیز او را بیر نارنگ خواندند .

مقوله ها

سنی بودن سید و سخی بودن ملا و نماز گذاری قلندر ، سیدعلی بنیری هر سال
ازاده دت کردن بوطن اصلی داشت لیکن نصیب او بود در خاله بنیر مدفون گردد .
در سال ۹۹۱ در آن ولوفات یافت و مزار ایشان در بنیر وجود دارد در اسم سامی
شان در قبائل افغانها به " بیر بابا " معروف است .

درویزه میگوید زمانی که استاد محترم مرا به اراده بیعت کردن بحضور جناب
سیدعلی بنیری حاضر فرمود ایشان از سوانح روزگار من پرسیدند استاد محترم
فرمود : از طفولیت شوق زهد و ریاضت داشت و در زمانه تحصیل نیز به آن پایبند
بود از غیب گوئیهای که مینمودم مردم باو شان عرض نمود جناب ایشان تبسم نموده
فرمودند : پیر افغانها چنان میباشد لیکن رفتار خوب نموده عبادت آنست که موافق
فرموده خدا و رسول باشد زیادت و قلت در اوصاف و کمیت عبارت بدعت و باعت
و نارضائی ایشان است از خداوند خواستقام تا شمارا براه شریعت مستقیم بدارد .
میفرمودند موی گرفتن اطفال و زنهارا پیران افغانها رواج داده است و برای بیعت
اهلیت بلندتر از این بکار است . مرید شدن نااهلان موجب الحاد ایشان است .

شیخ دائماً می فرمودند که سه چیز از عجائب دنیاست و آنها عبارت اند :

سبی بودن سید ، سخی بون ملا و نماز گذاری قلندر .

در ویژه تنگنهای ارشاد الطالبین را حسب درخواست پسرش تالیف نموده و در آن می نگارد مسائلی را که از جناب میان سید علی قمی شنیده ام و از مطالعات و تحصیلات خود بیاد دارم در ادب طریقت بیان می نمایم در همین کتاب می نگارد که باری حضرت شیخ ما در نهی وضو گرفته دانه به پای مبارک او شان بر آمده بود من آن دانه را فشار دادم حضرت فرمود که وضوء شکست عرض نمودم نه خیر زیرا فساد طبعاً خارج شده بود بسوی جوی روان شد تا وضوء را تجدید نماید چون وضوء شکسته بود پس مراجعت نمود . بار سوم بسوی جوی به این اراده رفت در حین تفکر پس گشت اخیراً گفت که بهتر است دو رکعت نماز را بخوانم بعد از آن وضوء تجدید نمایم زیرا (اداء الوضوء علی الوضوء نور) وقتی که یک وضوء عبادت نموده باز وضوء دیگر بنماید . گویا عبادت جدیدی نموده است .

و در همین کتاب آورده است که روزی حضرت شیخ از مسجد سوی خانه تشریف می برد سر راه دو گاو مست را دید که با هم جنگ دارند میان مصطفی پسرش کوشید تا جنگ آنها را دفع نماید چون کوچه تنگ بوده توانست شاخ گاو به رخسار مبارک حضرت شیخ رسید چشمش زخمی شد چون به خانه تشریف برد به جناب میان مصطفی فرمود که امشب من نهجدر را خوانده بودم این از همان غفلت بود که برایم رسید . و هم در این کتاب تحریر داشته که روزی حضرت شیخ سراز مراقبه برداشته فرمود بعضی کسان را بعضاً حالت منصور دست میدهد و باز به مراقبه رفت خواستم در جنب سیر آن ملکوت را بینم در حال سربالا کرد و اعراض بنمود که در دیده هیچ نیست و این حاصل نمیشود مگر به نفی وجود و نفی وجود حاصل نشود مگر به چهار سیر و این چهار سیر تعلق به هفت قدم دارد و این همه تعلق به جذبه الهی دارد و اگر جذبه در رسید و او را از خود

